



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق احسن البسم

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عید صالح



باب العوانج إلى الله حضرت قبرینی ہاشم انا الفضل العباس



سید محمد حسین بیگ بھارانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبد صالح (باب الحوائج إلى الله حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس)

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	عبد صالح (باب الحوائج إلى الله حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس)
۹	مشخصات کتاب
۹	انگیزه مؤلف
۱۱	درس هایی از کربلای امام حسین (علیه السلام)
۱۷	شجره ملعونه در قرآن
۱۷	بهترین ها و بدترین ها
۲۵	اجمالی از بیوگرافی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)
۲۹	آم البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام)
۳۵	زیارتنامه ی حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
۳۶	العبد الصالح
۳۷	عبودیت مقام پیامبران و صالحین است
۴۱	معنای صالح و صلاح
۴۵	صالحین کیانند؟
۵۱	مقام تسلیم و اطاعت بدون قید شرط از امام
۵۵	نمونه هایی از تسلیم اولیای خدا در مقابل امر الهی
۶۱	بزرگ ترین مجاهد کربلا
۶۷	زبان حال لب تشنگان حرم
۷۰	سردار نافذ البصیره
۷۱	معنای نافذالبصیره در لغت
۷۳	مواسات و ایثار حضرت عباس (علیه السلام)
۷۷	فداکاری های حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
۷۹	شباهت حضرت عباس به پدر خود امیرالمؤمنین (علیهما السلام)
۸۳	حضرت عباس (علیه السلام) به پیامبران اقتدا نمود

- ۸۶ ایثار حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۸۸ ایثار علی (علیه السلام) نسبت به مقداد
- ۹۰ سخنان علی علیه السلام در باره ی ایثار:
- ۹۲ مقام حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بعد از معصومین (علیهم السلام)
- ۹۴ محبت ابوالفضل نسبت به امام حسین (علیه السلام)
- ۹۶ بیعت و اطاعت از امام (علیه السلام)
- ۹۸ صداقت ابوالفضل (علیه السلام) در بیعت با امام خود
- ۱۰۴ سفارش اسلام به رعایت عهد و پیمان
- ۱۱۰ اجابت و فرمان برداری حضرت ابوالفضل از خدا و رسول و امام زمان خود علیهم السلام
- ۱۱۲ خیرخواهی و نصیحت و اخلاص حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۱۱۸ برادری و مواسات حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۱۲۴ صبر و اخلاص حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)
- ۱۳۲ شجاعت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۱۳۸ رحمت و رأفت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۱۴۰ استجاب دعا تحت قبه ی حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۱۴۳ مقام اولیا و دوستان خداوند
- ۱۴۷ سخنان عجیبی از برخی از علمای اهل سنت
- ۱۴۹ اسباب محبت خداوند
- ۱۵۹ مقام علمی حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- ۱۶۴ ابوالفضل (علیه السلام) و بنی امیه
- ۱۷۰ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روزهای محاصره ی عثمان برای او آب فرستاد
- ۱۷۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندان خود دستور داد تا به قاتل او آب و غذا بدهند
- ۱۷۱ امیرالمؤمنین با لشکر معاویه مقابله ی به مثل نکرد
- ۱۷۳ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اسرای یهود بنی قریظه آب داد
- ۱۷۳ امام حسین (علیه السلام) هنگام برخورد با لشکر حز دستور داد به آنان آب بدهید
- ۱۷۶ امام به حضرت ابوالفضل (علیهما السلام) اجازه ی جنگ نداد

- ۱۷۶ ----- شهادت حضرت ابوالفضل و جایگاه او بین شهدا علیهم السلام
- ۱۷۹ ----- مثله کردن ابدان طاهره ی فرزندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم)
- ۱۸۰ ----- بنی امیه از جمیع حدود الهی تجاوز نمودند و قساوت را به نهایت رساندند
- ۱۸۱ ----- سه روز اجساد پاک فرزندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) روی زمین ماند
- ۱۸۲ ----- بنی امیه با بدن حضرت ابوالفضل(علیه السلام) چه کردند؟
- ۱۸۴ ----- دفن اجساد شهدا بعد از سه روز
- ۱۸۷ ----- سقایی حضرت ابوالفضل(علیه السلام)
- ۱۹۱ ----- ماجرای بی آبی در کربلا
- ۱۹۳ ----- خلاصه ای از نظرات بزرگان از علما درباره ی شهادت حضرت ابوالفضل(علیه السلام)
- ۱۹۹ ----- انگیزه ی فداکاری حضرت ابوالفضل از برادر خود (علیهما السلام)
- ۲۰۱ ----- کمتر از حضرت ابوالفضل(علیه السلام) سخن به میان آمده
- ۲۰۳ ----- مقام وزارت ابوالفضل نسبت به امام حسین(علیهما السلام)
- ۲۰۵ ----- حوادث بعد از شهادت حضرت ابوالفضل(علیه السلام)
- ۲۰۷ ----- کیفر قاتلین فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) در کربلا
- ۲۱۰ ----- اشعار عربی درباره ی شهادت حضرت ابوالفضل(علیه السلام)
- ۲۱۹ ----- المآثر الموروثة و المكتسبه و هو قوام مصحف الشهاده
- ۲۲۳ ----- الاخاء والمواساه
- ۲۲۴ ----- اليمين والشمال
- ۲۲۶ ----- بكاء الامام
- ۲۲۸ ----- من للخفرات الطاهره
- ۲۳۰ ----- عنایات و کرامت حضرت ابوالفضل(علیه السلام)
- ۲۸۷ ----- عنایت حضرت قمرینی هاشم به خدمتگزاران مجالس حسینی
- ۲۸۸ ----- قسم دروغ به حضرت ابوالفضل(علیه السلام) و نتیجه آن
- ۲۹۱ ----- بی اعتنایی به عاشورای حسینی
- ۲۹۱ ----- این برگه ها برای کربلاست
- ۲۹۲ ----- چرا نمی روی عزای ما را برپا کنی؟

- ۲۹۲ روضه ابوالفضل العباس(علیه السلام)
- ۲۹۳ اگر شفا پیدا کردی باید شیعه شوی
- ۲۹۳ روضه خوانی تاجر مسیحی
- ۲۹۴ باید به حضرت ابوالفضل مسلمان ها قسم بخوری
- ۲۹۵ انتقام حضرت ابوالفضل(علیه السلام) از صدام
- ۲۹۶ جزای اهانت به عزاداری امام حسین(علیه السلام)
- ۲۹۹ روضه حضرت ابوالفضل(علیه السلام) کار ساز است
- ۳۰۳ اعتراف پزشک ارمنی به کرامات ابوالفضل(علیه السلام)
- ۳۰۵ این پرچم را گره بزن و حاجت بخواه
- ۳۰۸ من فرمانده هستم ابوالفضل هم فرمانده بوده
- ۳۰۸ از عباس علیه السلام سیلی خورد
- ۳۰۸ استهزاکننده ی ابوالفضل(علیه السلام) به سزایش رسید
- ۳۱۰ مجازات فوری دروغگو
- ۳۱۲ علامه امینی گم شده اش را پیدا می کند
- ۳۱۴ عظمت زائر کربلا
- ۳۱۹ تاریخچه مسجد مقدس جمکران
- ۳۲۶ حسن عرفان قسم خورد و مرد
- ۳۲۶ به مناسبت میلاد با سعادت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
- ۳۲۸ درباره مرکز

عبد صالح (باب الحوائج إلى الله حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس)

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: عبد صالح (باب الحوائج إلى الله حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس) / تالیف سید محمد حسینی بهارانچی

مشخصات نشر: دیجیتالی / مرکز تحقیقات یارانه ای قائمیه اصفهان - ۱۳۹۹

مشخصات ظاهری: ۱۸۱ ص.

زبان: فارسی

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: کربلا

موضوع: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

موضوع: شجاعت ، رحمت ، محبت

ص: ۱

انگیزه مؤلف

خداوند متعال از لطف و مرحمت به این بنده ی ناچیز خود محبت و علاقه ای نسبت به حضرت محمد و آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) داده و امیدوارم که این علاقه را تا پایان عمر از من نگیرد، و هر روز محبت آنان را بیش از پیش به این بنده ی خود عطا کند، چرا که هر کس با محبت آل محمد (عليهم السلام) از دنیا برود، شهید و مؤمن کامل، و تائب، و آمرزیده، از دنیا می رود، و این در روایتی وارد شده و فریقین آنرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

من مات على حب آل محمد مات شهيداً، ألا و من مات على حب آل محمد مات تائباً، ألا و من مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان، ألا و من مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا و من مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة، ثم منكر ونكير، ألا و من مات على حب آل محمد يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها، ألا و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره زوار ملائكة الرحمه، ألا و من مات على حب آل محمد مات على السنه والجماعه، ألا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمه الله ألا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة. (۱)

و البته معلوم است که محبت خداوند، مشروط به محبت پیامبر او (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروی از اوست و محبت آن حضرت مشروط به محبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و پذیرفتن ولایت اوست، و محبت او مشروط به محبت، و ولایت فرزندان او یعنی ائمه ی معصومین (علیهم السلام) است.

با توجه به روایت فوق خداوند به دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندان او (علیهم السلام) نعمت بزرگی عطا نموده است، و شکر این نعمت اقتضا می کند، که دوستان این خانواده، هر چه می توانند از آنان حمایت کنند، و فضائل شان را بیان نموده و مردم را به دوستی و محبت و علاقه ی به آنان و پیروی از دستورات شان ترغیب کنند، تا این محبت همواره افزایش پیدا کند.

از این رو نویسنده با لطف الهی بنا دارم تا آخر عمرم در خدمت آنان باشم إن شاء الله، و در این اواخر خداوند به فکر من انداخت که کتابی هم درباره ی حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) بنویسم، چرا که فضائل این شخصیت کمتر بیان شده است، والله الحمد ولا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

خادم اهل البيت عليهم السلام سيد محمد (سيد قاسم) حسيني بهارنچی، ۱۳۹۶/۱۱/۲۵

ص: ۲

درس هایی از کربلای امام حسین (علیه السلام)

یاد آوری می شود که شخصیت حضرت ابا فضل علیه السلام آمیخته ی به حادثه ی کربلا می باشد و فضائل او بیشتر در آن حادثه آشکار شده است، گرچه در زیارتنامه ی او نیز که از امام صادق علیه السلام منقول است فراز هایی وجود دارد که شخصیت او را آشکار می نماید از این رو ما فضائل آن حضرت را از این دو منبع جستجو می کنیم، آری، حادثه ی کربلا درس های فراوانی دارد که ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم،

و باید گفت: حادثه ی کربلا- یک مکتب و مدرسه ی عالی اعتقادی، اخلاقی، سیاسی، عاطفی و تربیتی است و برای همه ی انسان ها در طول تاریخ سازنده بوده و خواهد بود و نباید به ساده گوی از آن گذشت، و خلاصه این که حادثه کربلا ابتلا و امتحانی بوده برای گروهی، و سعادت و خوشبختی بوده برای گروه دیگری، و ما درس های بزرگی می توانیم از کربلا بگیریم :

۱- حادثه ی کربلا- امتحان بزرگ این امت بوده، و این امتحان پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلکه از روز غدیر شروع شده، و به حادثه ی کربلا ختم نشده، و تا ظهور حضرت بقیه الله (عجل الله فرجه الشریف) ادامه خواهد داشت، البته دوران سخت و خونین آن در کربلا انجام گرفته است، و کربلا بعد از غدیر، حجت را بر مردم تمام کرده، و حق و باطل برای هر کسی آشکار گردیده، و طیب و خبیث و صالح و طالح و مؤمن و کافر و ... روشن شده است، و در یک جمله حادثه ی کربلا برای مخالفین ما هیچ جای توجیهی ندارد، همان گونه که موضع گیری های حضرت زهرا (علیها السلام) نیز برای اثبات حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل توجیه نیست.

۲- دشمنی منافقین، و کسانی که اهل دنیا بودند، و به امام زمان خود معرفت نداشتند، و اطاعت او را بر خود واجب نمی دانستند، و حکم طاغوت را بر حکم امام و ولی خدا مقدم می کردند، و به خاطر دنیا راضی شدند با فرزند پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگ کنند و در کربلا- آشکار گردید، و مؤمن از کافر، و منافق از صادق، و وفادار از بی وفا، و متعهد از عهدشکن، و سخت دل از رحیم و در کربلا روشن شد، و هیچ بهانه ای برای احدی باقی نماند.

۳- آیا مزد رسالت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که خداوند به او فرمود: « قُلْ لَا أَشْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » (۱)

این بود که فرزند او را دعوت کنند، و بگویند: ما امام می خواهیم، و با نماینده ی او بیعت نمایند، و چون او با اهل و عیال و فرزندان و اصحاب خود به طرف آنان می آید، با شمشیرها و نیزه ها به استقبال او بروند، و آنان را قتل عام کنند، و همه را با لب تشنه بکشند، و حتی به شیرخواره ی تشنه ی او رحم نکنند!!

۴- آیا مردم کوفه امیدی به شفاعت پیامبر خود دارند؟ هرگز چنین امیدی نباید داشته باشند، بلکه باید بدانند که عذاب الیم و شدید دوزخ در انتظار آنان است، و راهی برای توبه ی آنان نیست، همان گونه که دست غیبی به دار راهب نوشت:

أترجو أمة قتلت حسيناً

شفاعة جده يوم الحساب!؟

فلا والله ليس لهم شفيع

ص: ٣

١- شوري/٢٣.

و هم يوم القيامة في العذاب (۱)

۵- آیا کسانی که از امام خود اطاعت و حمایت نکردند، و از مدینه و مکه دعوت او را اجابت نمودند، تا گرفتار دست دشمن شد، عقاب و عتابی برایشان نیست؟ و آیا به طور کلی کسانی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از امیرالمؤمنین و ائمه ی دیگر (علیهم السلام) حمایت نکردند و امروز نیز از ولیّ فقیه حمایت نمی کنند، مورد سوال واقع نمی شوند؟ آری قطعاً مورد سوال واقع خواهند شد.

۶- حادثه ی کربلا از ناحیه امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و اصحاب او، درس خیرخواهی و شرافت و هدایت و عفت و حیا و غیرت و شجاعت و حمایت از ضعیف و مبارزه ی با ظلم و فساد و ... بود، و از ناحیه مردم کوفه، عهدشکنی و نقض بیعت و بی حیایی و خیانت و جنایت و خباثت و پستی و قساوت و حمایت از ستمگران و خروج از دین و رسیدن به عذاب ابد بود، و این دو جناح برای انسان ها تا قیامت وسیله ی تبه و عبرت خواهند بود، و به این وسیله حق و باطل برای همیشه روشن خواهد شد، چرا که در هر زمانی، گروه حق و گروه باطل وجود دارد، و کربلا حق و باطل را روشن کرده است، و عبرت های آن محو نخواهد شد، و بیدارکننده ی همه ی انسانها می باشد.

۷- حادثه ی کربلا به منزله ی چراغی است که هرگز خاموش نمی شود، و کسی نتوانسته آن را خاموش نماید، و اگر کسی بخواهد آن را خاموش کند، خود او خاموش و نابود می شود، از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی امام حسین (علیه السلام) فرمود: نام حسین بر سمت راست عرش نوشته شده که او چراغ هدایت و کشتی نجات است، «إِنَّ الْحَسِينَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاهِ» (۲).

یعنی امام حسین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجات [این امت] است. و روایت شده که شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت: مگر همه ی شما خانواده «مصباح الهدی و سفینه النجاه» نیستید؟

فرمود: آری چنین است. او گفت: پس برای چه جدّ شما این سخن را فقط درباره ی امام حسین (علیه السلام) فرموده است؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«كَلَّمْنَا سَفْنَ النِّجَاهِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى، وَ لَكِن بَابِ الْحَسَنِ أَوْسَعُ وَ أَسْرَعُ».

یعنی همه ی ما کشتی نجات و چراغ هدایت هستیم و لکن باب حسین وسیع تر و سریع تر است.

شاید مراد امام صادق (علیه السلام) این باشد که چراغ و کشتی امام حسین (علیه السلام)، برای نجات مردم وسیع تر و سریع تر است، و مردم بیشتر از ناحیه ی امام حسین (علیه السلام) نجات پیدا می کنند، چرا که خداود این در را وسیع تر قرار داده است، از این رو معروف است و در روایت آمده: امام حسین باب نجات این امت و رحمت واسعه ی خداوند است. «یا رحمه الله الواسعه، و یا باب نجاه الأُمّه...»

و مؤید این معنا این است که هیچ پیامبر و امامی به اندازه ی امام حسین علیه السلام عزادار و زائر ندارد.

۸- امام حسین (علیه السلام) همانند جدّ و پدر و مادر و برادر وائمه ی بعد از خود، هیچ سائلی را از درب خانه ی خود ناامید بر نمی گرداندند، و این خصلت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، بیشتر بارز و ظاهر شده است، چرا که در آن عالم خداوند همه چیز را در اختیار او قرار می دهد، و محدودیت امکانات برای

ص: ۴

۱- روضهالواعظین نیشابوری، ص ۱۹۳.

۲- مدینه المعجز، ج ۴/۵۲.

او نیست، و کسی که دارای چنین خصلتی باشد، سخت است برای او که عزیزان و اطفال تشنه ی او، مقابل آن حضرت ناله کنند و صدای العطش آنان بلند باشد، ما نیز از این خصلت باید درس بگیریم، و نسبت به ضعف و مستمندان ترحم بیشتری داشته باشیم إن شاء الله.

۹- خداوند به شهدای کربلا و کسانی که در کنار امام حسین (علیه السلام) ماندند و جان خود را فدای او کردند، عزتی داده که اگر دیگران در زیارت قبور آنان و یا هرگاه که به یاد جانبازی آنان می افتند بگویند: «فُزْتُمْ وَ اللهُ، فُزْتُمْ وَ اللهُ، فُزْتُمْ وَ اللهُ، فُزْتُمْ وَ اللهُ، فُزْتُمْ وَ اللهُ» لیتنی کنت معکم فأفوز فوزاً عظيماً

یعنی «به خدا سوگند شما رستگار شدید، و به خدا سوگند شما رستگار شدید، پس ای کاش من نیز با شما بودم و به این رستگاری بزرگ می رسیدم» اگر این جملات را از روی حقیقت بگویند، ثواب شهدای کربلا به آنان داده می شود. از این رو در روایتی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت به ریّان بن شیب فرمود: «إن سرّك أن تكون لك من الثواب ما لمن استشهد مع الحسين عليه السلام فقل متي ما ذكرتهم: يا ليتني معكم فأفوز معكم...» (۱)

یعنی، ای پسر شیب اگر دوست می داری که خداوند ثوابی که به شهدای کربلا داده است را به تو نیز بدهد، هرگاه به یاد آنان افتادی بگو: ای کاش من هم با شما بودم و به فیض شهادت می رسیدم ...

مؤلف گوید: مقصود از این روایت این است که حقیقتاً کسی حسرت و غبطه ی شهدای کربلا را داشته باشد، نه آن که تنها بر زبان خود این جملات را جاری نماید.

۱۰- درس فداکاری و شهادت طلبی را به خوبی می توان از حادثه ی کربلا آموخت، همان گونه که شهدای جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، و شهدای دفاع از حرم های معصومین (علیهم السلام)، و مبارزه ی با داعش و وهابیت در سوریه و عراق، از کربلا درس گرفتند و هدفمند و با استقامت جنگیدند، تا پیروز شدند، و این در آینده نیز ادامه خواهد داشت، چنان که انقلاب اسلامی ایران، با این الهام انجام گرفت، و این چیزی است که مخالفین و دشمنان ما را زمین گیر نموده است.

۱۱- مردم از زیارت امام حسین (علیه السلام) برکات فراوانی را به دست می آورند، و از معنویت مزار و ثواب فراوان زیارت آن حضرت بهره مند می شوند، و امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا، از آنان در قیامت شفاعت می کنند، و اگر قطره ی اشکی در مصائب او بریزند، گناهان شان بخشوده می شود، و مدّت زیارت آن حضرت تا بازگشت به خانه، از عمر آنان محسوب نمی شود، و هر قدمی که در این زیارت برمی دارند ثواب یک حج به آنان عطا می شود و کسی که قبر امام حسین (علیه السلام) را با معرفت به آن حضرت زیارت کند، مانند این است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد و ...

۱۲- مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که همان مکتب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلّم) است، و تاکنون به وسیله ی قیام عاشورا و ارزش های آن زنده مانده و زنده خواهد ماند، و ما باید با زنده نگه داشتن عاشورا، اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را حفظ کنیم، و نگذاریم این چراغ خاموش و یا کم نور شود، و دشمنان می خواهند، این چراغ خاموش شود، چنان که در تحلیل های خود گفته اند: «دو چیز مایه زنده ماندن شیعه است، یکی عزاداری برای حادثه ی عاشورا، و دیگری انتظار

امام زمان (عليه السلام) «و ما بايد بيدار باشيم و ...»

ص: ٥

١- عيون الأخبار الرضا، ج ٢/٢٦٨.

بنی امیه همان شجره ی ملعونه هستند که قرآن می فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (۱)

یعنی، ای رسول من، به یاد آور زمانی را که به تو گفتیم: «پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضعشان کاملاً آگاه است). و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود وهم چنین شجره ی ملعونه [درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آنها را بیم داده (و انداز) می کنیم اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی افزاید!»

در تفسیر عیاشی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: مقصود از آیه «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لَهُمْ» کوری و عدم بینش بنی امیه و بنی مروان و مشرکین و منافقین است، و مقصود از «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» بنی امیه هستند. (۲)

در کتاب «الغدیر» از ابن ابی حاتم از یعلی بن مرّه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من بنی امیه را [در خواب] دیدم که بر منبرهای روی زمین بالا می رفتند، و زود است که بر شما حکومت کنند، و شما آنان را حاکمان بدی خواهید یافت. (۳)

و در کتاب «فضائل الخمسه» از مستدرک صحیحین از ابوسعید خُدَری نقل شده که گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَ تَشْرِيدًا، وَ إِنَّ أَشَدَّ قَوْمَنَا لَنَا بُغْضًا بَنُوامِيهِ وَ بَنُوالمَغِيرَةِ وَ بَنُو مَخْزُومٍ» (۴)

یعنی زود است که اهل بیت من از ناحیه این امت گرفتار قتل و آوارگی شوند، و سخت ترین دشمنی این امت با اهل بیت من ، از ناحیه ی بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم خواهد بود.

و در کتاب احتجاج از امام حسن(علیه السلام) نقل شده که به مروان حکم فرمود: تنها من نیستم که به تو و پدر تو دشنام می دهم، بلکه خداوند در قرآن به تو و پدر تو و اهل بیت و ذریه ی تو تا قیامت دشنام داده و لعنت نموده است. سپس فرمود: مقصود از آیه «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ...» شما هستید ... (۵)

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: روزی مردم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را بسیار غمگین و محزون دیدند، و چون از علت آن سؤال کردند، فرمود: من دیشب در خواب دیدم که بچه های بنی امیه بر منبر من بالا می روند، و از خداوند سؤال نمودم آیا در زمان حیات من چنین خواهد شد؟ و خداوند فرمود: بلکه بعد از تو چنین خواهد شد. (۶)

بهترین ها و بدترین ها

ص: ۶

٢- تفسير اهل البيت عليهم السلام، ج ٤/٧٠٨.

٣- الغدير، ج ٨/٣٥٠.

٤- فضائل الخمسه، ج ٣/٣٠٥.

٥- همان.

٦- تفسير اهل البيت، ج ٤/٧١٠، از بحار، ج ٢٨/٧٧.

در کتاب بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۷۹ از کتاب «کنز القواعد» از ابن عباس نقل شده که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

خداوند مرا مبعوث به پیامبری نمود، و من به بنی امیه گفتم: «من فرستاده ی خدا برای هدایت شما هستم» و آنان در جواب من گفتند: «دروغ گفتی تو فرستاده ی خدا نیستی» سپس نزد بنی هاشم آمدم و گفتم: «من فرستاده ی خدا هستم برای هدایت شما» و علی بن ابیطالب در پنهان و آشکار به من ایمان آورد، و ابوطالب آشکارا از من حمایت نمود، و در باطن به من ایمان آورد.

سپس ابن عباس گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند پرچم اسلام را توسط جبرئیل برای من فرستاد و من آن پرچم را در بنی هاشم قرار دادم، و ابلیس نیز پرچم خود را آورد و در بنی امیه قرار داد، از این رو بنی امیه همواره دشمن ما خانواده بوده و خواهند بود، و پیروان آنان نیز تا قیامت دشمن پیروان و شیعیان ما می باشند. (۱)

سپس علامه ی مجلسی گوید: چه نیکو سروده شاعر:

إِنَّ الْخِيَارَ مِنَ الْبَرِيَّةِ هَاشِمٍ

و بنو أمية أَرَذَلُ الْأَشْرَارِ

و بنو أمية عودهم من خِروَعِ

و لهاشمٍ في المجد عود نضار

أَمَا الدِّعَاءُ إِلَى الْجَنَانِ فَهَاشِمٍ

و بنو أمية من دعاه النار

و بهاشمٍ زكَّتِ البلاد و أعشبت

و بنو أمية كالسراب الجار

و خِرْوَعِ: مانند درهم گیاهی است که حیوانات نمی خورند، و خَرِيع و خِرْوَع: زن فاحشه را گویند.

و در کتاب «کامل بهائی» آمده که امیه غلام رومی عبد شمس بود، و چون عبد شمس او را زیرک و دانا دید او را آزاد نمود و سپس او را فرزند خود خواند، از این رو مردم او را امیه بن عبد شمس می خواندند، چرا که فرزند خوانده را فرزند خود می دانستند، بنابراین بنی امیه کلاً از قریش نبودند، بلکه خود را به قریش چسبانده بودند، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ی خود به معاویه نوشت:

«ليس المهاجر كالطليق، ولا الصريح كاللصيق» و معاويه نتوانست انكار كند.(۲)

و در نهج البلاغه آمده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصحاب خود را از فتنه ی بنی امیه بیدار باش می دهد، و می فرماید: « ألا انّ أخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی أمیه، أنّها فتنه عمیاء مظلّمه مطیّهعت فتنتها و خصّت بلیتها، و أصاب البلاء من أبصر فیها، و أخطأ البلاء من عمی عنها، ینظر أهل باطلها علی أهل حقّها، حتّی یملا الأرض عدوانا و ظلما و بدعا، و انّ أوّل من یضع جبروتها و یکسر عمدتها و ینزع أوتادها الله ربّ العالمین، و ایم الله لتجدنّ بنی أمیه أرباب سوء لکم بعدی کالتاب الضّروس تعضّ بفیها و تخبط بیديها و تضرب برجلیها و تمنع درّها، لا یزالون

ص: ۷

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴/۷۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۳/۱۰۵.

بکم حتّی لا- یتروا الا تابعاً لهم أو غیر ضارّ، و لا یزال بلاؤهم بکم حتّی لا یكون انتصار أحدکم منهم الا مثل انتصار العبد من ربّه، و الصاحب من مستحبّه» (۱)

و در سخن دیگری در نهج البلاغه درباره ی بنی امیه می فرماید:

«و أقسم بالله الذی فلق الحبّه و برء النسمه، لتتحرّن علیها یا بنی امیه، و لتعرفنّها فی أیدی غیرکم، و دار عدوّکم عمّا قلیل و ستعلمنّ نبأه بعد حینٍ...» (۲)

امام حسن (عله السلام) نیز در مذمت بنی امیه می فرماید:

«لو لم یبق من بنی امیه إلا عجوز درءاء، لبغت دین الله عوجاً، هكذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم» (۳)

و فی الکافی: «لیس یموت من بنی امیه میّت إلا مُسَخَّ و زَغاً» (۴)

چه کسانی فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را کشتند؟

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «العامل یالظلم، و المعین له، و الراضی به، شرکاء ثلاث» (۵)

یعنی عامل ظلم، و کسی که به او کمک می کند، و کسی که به عمل او راضی می شود، همگی در آن ظلم شریک می باشند.

و در فرازی از زیارت عاشورا آمده که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «اللّهُمَّ العنّ أوّلَ ظالمٍ ظلمَ حقّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ ، و آخِرَ تابعٍ لَهُ علی ذلکَ ، اللّهُمَّ العنّ العِصابه الّتی جاهَدَتِ الحُسینَ ، و شایَعَت و بايَعَت و تابَعَت [و تايَعَت] علی قتلِهِ ، اللّهُمَّ العنّهُم جَمیعاً».

و در فراز دیگری می فرماید: «و لعن الله أمه سمعت بذلك فرضیت به».

و در فراز دیگری می فرماید: «و لعن الله الممهّدين لهم بالتّمكين من قتالکم...»

و از جملات فوق ظاهر می شود که ظالم و کمک کار ظالم، و راضی به عمل ظالم، و سیاه لشکر ظالم، و کسی که با او بیعت می کند، و از او اطاعت می نماید، و کسی که در باطن مایل به برقراری ظالم است، و کسی که پس از قرن ها از ظلم ظالمی اطلاع پیدا می کند، و راضی به ظلم او می شود، همگی شریک ظلم ظالم خواهند بود، بلکه در روایتی آمده که اگر کسی در مشرق باشد و به ظلم ظالمی که در مغرب است راضی شود، با او شریک خواهد بود.

بنابراین، قاتلین امام حسین و عزیزان و اصحاب او (علیهم السلام) تنها مباشرین قتل نبوده اند، بلکه به نظر نویسنده، کسانی که می توانستند برای کمک و حمایت از امام خود، با او از مدینه و مکه همراه شوند، و

-
- ١- بحار الأنوار، ج ١١٧/٣٤.
 - ٢- بحار الأنوار، ج ١٥٣/٣٤.
 - ٣- بحار الأنوار، ج ٤٣/٤٤.
 - ٤- بحار الأنوار، ج ٢٢٦/٤٥.
 - ٥- بحار الأنوار، ج ٣٧٧/٧٢.

نشوند و امام (علیه السلام) به خاطر نداشتن یاورانی در مقابل دشمن، ناتوان شد و به شهادت رسید، آنان نیز جزء قاتلین آن حضرت می باشند، والله العالم.

و به طور مسلم کسانی که صدای مظلومیت امام خود را شنیده باشند، و از او حمایت نکرده باشند، معذب خواهند بود. همان گونه که امام حسین (علیه السلام) به عبیدالله بن حُرّ جعفی فرمود: تو که نمی خواهی به ما کمک کنی و در راه ما بیائی، خیمه خود را از سرزمین کربلا- برچین و از این منطقه خارج شو، چرا که فردا در این بیابان من غریب می شوم، و صدای استغاثه ی من بلند می شود [و می گویم: هل من ناصر ینصرنی، و هل من معین ینعیننی لوجه الله، و هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله] و کسی که صدای مرا بشنود و مرا یاری نکند، خداوند در قیامت او را با صورت به آتش می افکند.

و لکن این سؤال باقی می ماند، که آیا کسانی که در جنگ های صدر اسلام شرکت نکردند، و به خاطر آن آسیبی به اسلام و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان رسید و سبب شد که گروهی شهید شدند و ... و یا آنان که بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمایت نکردند، و آن حضرت از امامت و خلافت ممنوع گردید و حوادث تلخی رخ داد، و بدعت هایی در دین خدا وارد شد، و یا به سخنان حضرت زهرا (علیها السلام) و دعوت آن بانو برای حمایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) توجه نکردند، و یا امام حسن و امام حسین و ائمه دیگر را تنها گذاردند، و آنان نتوانستند به وظیفه امامت خود عمل کنند و حقایق را به گوش مردم برسانند، در قیامت مورد سؤال واقع نمی شوند، و از آنان مؤاخذه نخواهد شد؟

و آیا کسانی که سلطه و حاکمیت طاغوت ها را تأیید نمودند و با آنان بیعت کردند، و چه ظلم هایی در اثر آن به وجود آمد، و چه خون های ناحقی ریخته شد، و چه جنایت ها و حرام هایی انجام گرفت، و چه بدعت هایی در دین خدا وارد شد؟! در قیامت مؤاخذه نمی شوند، و در این حوادث و پی آمدهای آن با ستمگران و طاغوت ها شریک نیستند؟

آری به خدا سوگند شریک خواهند بود، چرا که خداوند، اطاعت از اولیای خود را بر آنان واجب نموده بود، و اطاعت از طاغوت ها و غاصبین خلافت را بر آنان حرام و سبب کفر آنان دانسته بود، چنان که در قرآن می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (۱)

یعنی، کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرنند، در راه طاغوت ها [و افراد طغیانگر] قتال می کنند، پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه ی شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

و یا می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا».

یعنی، آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت ها و حکام باطل بروند؟! با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دوری بفرستد.

مؤلف گوید: ما در این کتاب در مقام استقصا و جمع آوری کامل فضائل حضرت ابالفضل علیه السلام نیستیم، چرا که چنین چیزی در حوصله ی دوستان اهل بیت (علیهم السلام) نیست و موجب تطویل خواهد شد، و همین اندازه در بیان شخصیت قمر بنی هاشم (علیه السلام) کافیت است که بدانیم بعد از معصومین (علیهم السلام) احدی به مقام حضرت ابالفضل (علیه السلام) نمی رسد، و نرسیده است، و او برای امام حسین علیه السلام، همانند پدرش امیرالمؤمنین برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، که از هیچ چیزی برای دفاع از او دریغ نداشته، و همانند پدر خود بارها آرزوی شهادت می نموده و امام حسین (علیه السلام) می فرموده: تو علمدار من هستی و اگر کشته شوی لشکر من منهزم می شوند.

از این رو روز قیامت [به فرموده ی امام سجاد (علیه السلام)] همه ی شهدا غبطه ی مقام ابالفضل (علیه السلام) را می خورند و خداوند در قیامت همانند جعفر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دو بال به او عطا می فرماید - به جای دست هایی که از او قطع گردیده - و بالای سر اهل محشر پرواز می نماید. (۱)

از سویی باید اذعان نمود که فداکاری های حضرت ابالفضل تنها به خاطر شجاعت او نبوده بلکه به خاطر ایمان قوی و محبت او به خدا و رسول او، و خاندان نبوت (علیهم السلام) بوده، و همه ی خصال نیک در او جمع شده بوده، و عاشق شهادت و لقاء پروردگار خود بوده است، از این رو در زیارت مأثوره ی او آمده: «السلام علیک أیها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لأئیرالمؤمنین و الحسن و الحسین (علیهم السلام)....» (۲)

و از این فراز زیارت ظاهر می شود که مقام عبودیت او، که بالاترین مقام یک مؤمن است، به خاطر اطاعت خالصانه ی او از خدا و رسول او و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بوده، و او همانند پدر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر تا پا مطیع برادر و امام خود بوده است، و در تاریخ کربلا- احدی نقل نکرده که حضرت ابالفضل اظهار نظر و حتی پیشنهادی به برادر خود داده باشد، بلکه تنها منتظر دستور او بوده است، و این بالاترین مقام یک مؤمن است، و ما فراوان دیده ایم که افرادی اهل عبادت و تهجد و مقید به آداب دین بوده اند، و لکن در اطاعت از امام خود کوتاهی کرده اند و یا نظری غیر از نظر امام خود داشته اند، و این بزرگترین مشکل امت های پیشین و این امت بوده و هست، أعاذنا الله سبحانه عن ذلک و لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.

اجمالی از بیوگرافی حضرت ابالفضل العباس (علیه السلام)

نام: عتّاس از عبوست به معنای خشونت و خشم در مقابل اهل باطل است و یا اشاره ای به شجاعت و دلیر مردی او است، چرا که اهل لغت گفته اند عبّاس یکی از نام های شیر است.

نام پدر: علی بن ابیطالب وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن مرد نامی و یگانه و شجاعی که ملقب به « بطل الإسلام » می باشد.

نام مادر: فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیع [از شجاعان معروف عرب] و کنیه ی او أمّ البنین است .

١- خصال، ج ٢/٦٨ ح ١٠١.

٢- كامل الزيارات، ص ٤٤٠.

کنیه: ابوالفضل [و این کنیه دلالت بر شرافت نسب و فضیلت او دارد، نه این که فرزندی به نام فضل داشته باشد] بنابراین کنیه او، دلالت بر شخصیت والای او دارد، چنان که کنیه پدر او نیز ابوالفضائل است.

لقاب او: قمر بنی هاشم، عبدصالح، قمرالعشیره، ساقی العطاشا، باب الحوائج، اسدالأسود است.

تاریخ ولادت: چهارم و یا هشتم ماه شعبان، سال بیست و ششم هجری.

تاریخ شهادت: دهم محرم سال شصت و یکم هجری.

علت شهادت: سقایی برای اطفال تشنه و دفاع از امام و برادر خود حضرت سیدالشهدا (علیهما السلام)

مدت عمر شریف او: سی و چهار سال بوده است.

قاتل او: حکیم بن طفیل طائی و زید بن رقاد جنبی، لعنت خدا و رسول و جن و انس و ملائکه بر آنان باد. (۱)

فرزندان او: محمد و عبدالله [عبیدالله].

همسر او: «لبابه» دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بوده است.

و برادران مادری او: عبدالله، جعفر و عثمان نام داشته اند، و همان گونه که خواهد آمد، همگی در کربلا، خود را فدای برادر خویش حضرت اباعبدالله الحسین (علیهم السلام) نمودند و حضرت عباس هنگامی که دید همه بنی هاشم کشته شده اند، به این سه برادر خود فرمود: «شما که فرزندی ندارید قبل از من به میدان بروید» و سپس خود برای سقایی به امر برادر به میدان رفت و به شهادت رسید.

فرزندان و ذریه ی او: در کتاب «سّر السلسله العلویه» از ابی نصر بخاری آمده که تا سال ۲۲۷ هجری ذریه او شماره شده و به ۳۷۰ نفر رسیده است که ۱۴۰ نفر آنان مرد و ۲۳۰ نفر آنان زن بوده اند. (۲)

برخی از محققین گفته اند: در بین ذریه ی حضرت عباس (علیه السلام) افراد مجاهد و دانشمند و ادیب و شاعر، فراوان بوده و هر کدام دارای شخصیت بوده اند، و از آنان است: عالم جلیل القدر، حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن ابن عبیدالله ابن عباس ابن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) معروف به ابویعلی، او عالمی جلیل القدر و صاحب مؤلفات زیادی است، و قبر او در چهار فرسخی حله است. (۳)

مؤلف گوید: برای اطلاع بیشتر به کتاب «مقاتل الطالبین» ص ۴۳۶ و ص ۴۴۵ و ص ۴۴۸ و ص ۴۵۸ مراجعه شود.

و اما کنیه و لقب معروف او، ابوالفضل و باب الحوائج است که دلالت بر شخصیت والای او دارد، و ما در پایان این کتاب بخشی از کرامات آن بزرگوار را به این مناسبت ذکر می کنیم و از خداوند می خواهیم که او ما را مشمول عنایات و کرامات آن حضرت قرار بدهد، إن شاء الله.

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می فرماید: فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکوراً و اناثاً بیست و هفت نفر بوده اند: حسن، حسین، زینب کبرا، زینب صغرا که به او امّ کلثوم گفته می شده - و مادر این ها حضرت فاطمه سیده ی زن های عالم دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.

و نیز محمّد حنفیه مکنای به ابوالقاسم، که مادر او خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه بوده است، و عمر و رقیه، که با همدیگر به دنیا آمده اند، و مادرشان امّ حبیب دختر ربیعہ بوده است، و عباس و جعفر و عثمان و

ص: ۱۱

۱- حاشیه ی لهوف، ص ۱۴۸.

۲- الکلینی و الکافی، ص ۸۰.

۳- معجم رجال الحدیث للسیّد الخوئی ج ۶/۲۷۶.

عبدالله که با برادرشان امام حسین (علیه السلام) در کربلا شهید شدند، و مادرشان فاطمه ی کلابیه معروف به امّ البنین دختر حزام بن خالد بن دارم بوده است.

و نیز محمد اصغر مکنای به ابوبکر و عبدالله، که اینان نیز با برادرشان امام حسین (علیه السلام) در کربلا به شهادت رسیدند، و مادرشان لیلا بنت مسعود دارمیه است، و یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه می باشد. و امّ الحسن و رمله، که مادرشان امّ سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی بوده است.

و نیز نفیسه و زینب صغرا و رقیه صغرا و امّ هانی و امّ کرام و جمانه - مکنای به امّ جعفر، و امّ سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه، که از مادران گوناگونی به دنیا آمده اند.

سپس گوید: برخی از علمای شیعه گویند: حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) فرزندی داشته که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را قبل از تولد محسن نامیده است، و او در شکم مادر [در اثر فشار در، توسط عمر بن خطاب] از دنیا رفته و سقط شده است، و با این فرزند، امیر المؤمنین (علیه السلام) بیست و هشت فرزند داشته است و الله اعلم. (۱)

مؤلف گوید: مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) به طور قطع حضرت محسن (علیه السلام) را از فرزندان امیر المؤمنین (علیه السلام) ندانسته است، و لکن به نظر می رسد که روایات درباره ی سقط او در ماجرای احراق باب خانه ی فاطمه (علیها السلام) متواتر و قطعی است، و از مثل مرحوم شیخ مفید بعید است که روایات مربوط به سقط حضرت محسن را ندیده باشد و یا اعتبار آن ها را نپذیرفته باشد!! والله العالم.

امّ البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام)

مسعودی در کتاب «التبئی و الاشراف» گوید: مادر عباس بن علی (علیهما السلام) [فاطمه کلابیه معروف به امّ البنین دختر حزام بن خالد بن ربیع بوده است. (۲)

و در کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» از کتاب «قوت القلوب» نقل شده که امیر المؤمنین (علیه السلام) در حیات فاطمه (علیهما السلام) با هیچ زنی ازدواج نکرد، و بعد از وفات و شهادت فاطمه (علیهما السلام) و گذشتن نه روز، با زن هایی ازدواج نموده، و آنان ده نفر بوده اند [که به تدریج آن حضرت با آنان ازدواج نموده است] و نام های آنان به شرح ذیل است:

۱. امامه فرزند زینب دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲. اسماء بنت عمیس، ۳. لیلا ی تمیمیه ۴. امّ البنین کلابیه، و این چهار زن بعد از شهادت آن حضرت با کسی ازدواج نکردند.

و از آن حضرت روایت شده که همسران پیامبر و وصی او نباید بعد از آنان با کسی ازدواج نمایند. (۳)

مرحوم علامه سید محسن امین در کتاب «لواعج الإشجان» گوید: هنگامی که حضرت عباس در روز عاشورا دید که از خاندان نبوت فراوان کشته شدند، به برادران پدر و مادری خود، عبدالله و جعفر و عثمان که

- ١- ارشاد مفيد، ج ١/٣٥٣.
- ٢- التنبيه و الاشراف، ص ٢٥٨.
- ٣- ح بحار الأنوار، ج ٤٢/٩٢ مناقب آل ابي طالب، ج ٣/٩٠.

همگی از امّ البنین بودند، فرمود: « شما زودتر به میدان بروید تا من بینم حق خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را رعایت کرده اید، از سویی شما فرزندی ندارید».

از این رو نخست عبدالله که بیست و پنج سال داشت به میدان رفت و سپس بقیّه به میدان رفتند تا همگی شهید شدند، [و آنان مانند برادرشان، جوانان شجاعی بودند].(۱)

و در کتاب عمده الطالب روایت شده که امیرالمؤمنین(علیه السلام) [بعد از شهادت حضرت زهرا(علیها السلام) به برادر خود عقیل - که از انساب عرب آگاهی داشت - فرمود: «بنگر زنی از فرزندان شجاع عرب را برای من پیدا کن، تا با او ازدواج نمایم، و برای من فرزند شجاعی به دنیا بیاورد» و عقیل به آن حضرت گفت: با فاطمه ی کلایه ازدواج کن که فرزند شجاع ترین عرب می باشد.(۲)

مرحوم علامه ی مجلسی در کتاب شریف بحار الأنوار از امالی صدوق نقل نموده که روزی حضرت زین العابدین(علیه السلام) به عبیدالله بن عباس نظر نمود و اشک او جاری شد، و فرمود: هیچ روزی برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از روز جنگ احد سخت تر نبود که در آن جنگ عموی او حضرت حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله به شهادت رسید، و پس از آن، روز جنگ موته بود، که در آن نیز عموی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) جعفر بن ابی طالب شهید شد.

سپس فرمود: و هیچ روزی سخت تر از روز عاشورای امام حسین(علیه السلام) در کربلا نبود که سی هزار نفر برای کشتن آن حضرت جمع شده بودند، و خود را از این امت می دانستند و همگی با کشتن فرزند پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به خداوند تقرّب می جستند و هر چه آن حضرت آنان را نصیحت می نمود و بیاد خدا می آورد، نمی پذیرفتند، تا این که او را مظلومانه از روی دشمنی به شهادت رساندند.

سپس فرمود: «رحم الله العباس» خدا رحمت کند عمویم عباس را که جان خود را فدای برادر خویش نمود و دست های او قطع شد، و خداوند به جای آن ها در بهشت دو بال به او عطا می کند، تا با ملائکه پرواز نماید، همان گونه که به جعفر بن ابی طالب(علیه السلام) دو بال عطا نمود.

سپس فرمود: عمویم عباس نزد خداوند تبارک و تعالی منزلتی دارد که همه ی شهدا در قیامت غبطه ی او را می خورند.(۳)

و در کتاب «الأنوار العلویّه» شیخ جعفر نقدی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: زید بن رُقاد و حکیم بن طفیل طائی، عباس بن علی(علیهما السلام) را کشتند، و همواره امّ البنین که چهار فرزند او در کربلا کشته شده بودند به بقیع می آمد، و آن چنان گریان می شد که مردم گرد او جمع می شدند، و مروان حکم نیز که دشمن خاندان نبوت بود می آمد و به خاطر امّ البنین گریه می کرد.

سپس مرحوم شیخ جعفر نقدی گوید: تردیدی نیست که حضرت عباس کشته نشد تا شجاعت عجیبی از خود نشان داد و شجاعان بزرگ را به خاک و خون نشانند، و بارها برای اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سقایی نمود.(۴)

- ١- لوعج الأشجان، ص ١٧٨.
- ٢- عمدها الطالب، ص ٣٥٧.
- ٣- بحار الأنوار، ج ٢٢/٢٧٤، امالي صدوق، ص ٢٧٧، خصال، ج ١/٣٧.
- ٤- ابصار العين للشيخ محمد السماوي، ص ٥٧ - الأنوار العلويه، ص ٤٤٢.

ابومخنف نیز پس از نقل روایت پیشین گوید: امّ البنین (علیهاالسلام) پس از واقعه ی کربلا عیدالله فرزند حضرت عباس (علیه السلام) را با خود به بقیع می آورد و مردم مدینه که بین آنان مروان نیز بود گرد او جمع می شدند، و چون این اشعار را می خواند همگی گریه می کردند:

یا من رأی العباس کزّ علی جماهیر النّقد و وراه من ابناء حیدر کلّ لیث ذی لبد أنبت أن ابنی أصیب برأسه مقطوع ید ویل علی
شبلّی امال برأسه ضرب العمد لو کان سیف فی یدیک

لما دنا منه احد

و نیز می گفت:

لا تدعوّنی ویک أمّ البنین

تذکّرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم

والیوم أصبحت ولا من بنین

أربعه مثل نُسور الرّبی

قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصانُ أشلاءهم

فکلّهم أمسی صریعا طعین

یا لیت شعری اکما أخبروا

بأنّ عباساً قطع الوتین

سپس گوید: جماعتی از قسم بن اصبع بن نباته نقل کرده اند که گوید: من مردی از قبیله ی بنی ابان بن دارم را دیدم که صورت او سیاه شده بود، در حالی که قبلاً او را دیده بودم که بسیار زیبا و سفیدچهره بود، پس از او سؤال کردم و گفتم: برای چه صورت تو سیاه شده است؟ و او به من گفت: من در کربلا مرد زیبا و شجاعی را که آثار سجده در صورت او نمایان بود کشتم، و از آن زمان تاکنون هر شب در خواب نزد من می آید، و گریبان مرا می گیرد، و مرا به جهنم می افکند و من صیحه و فریادی می زنم و هر کس در اطراف من هست می شنود.

قسم بن اصبع بن نباته گوید: این خبر بین مردم پخش شد، و مردی از همسایگان او گفت: « ما همواره در شب ها فریادهای او

را می شنویم، و او نمی گذارد ما به خواب برویم.» پس من از همسر او نیز سؤال کردم و او گفت: آنچه او درباره ی خود خبر می دهد حقیقت دارد و راست می گوید: سپس گفت: مقصود او از آن مقتول عباس بن علیّ (علیهماالسلام) است.

ص: ۱۴

همان گونه که گذشت شخصیت حضرت ابا الفضل علیه السلام از زیارتنامه ی او که امام صادق علیه السلام انشاء نموده آشکار می گردد و اصل آن زیارتنامه در کامل الزیارات چنین است :

زیارتنامه ی حضرت ابا الفضل (علیه السلام)

مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات ص ۴۴۰ زیارتی را با سند خود از امام صادق (علیه السلام) برای حضرت ابا الفضل (علیه السلام) نقل نموده و ما ضمن استفاده از متن آن از فرازهایی از این زیارت به مقام والای قمر بنی هاشم حضرت عباس بن علی (علیهما السلام) پی می بریم، چرا که فضائل آن حضرت بیشتر در این زیارت بیان شده است و متن زیارت و وداع آن حضرت چنین است:

حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَسِيكِرِيُّ بِالْعَسِيكِرِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَهْرَبَارٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ (ع):

إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) وَ هُوَ عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ بِحِذَاءِ الْحَبَائِرِ [الْحَيْرِ] فَقِفْ عَلَى بَابِ السَّقِيْفَةِ وَقُلْ: «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الزَّكِيَّاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَعْتَدِي وَ تَرُوْحَعْلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصْدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيْحَةِ لَخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السَّبْطِ الْمُتَّجِبِ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَ اخْتَسَيْتَ وَ أَعْتَتَ (فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مِيَاءِ الْفُرَاتِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِرٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ جَنَّكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاقْتَدًا إِلَيْكُمْ وَ قَلْبِي مُسَلِّمٌ لَكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَ نَصِيرَتِي لَكُمْ مُعِيْدَةٌ (حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي بِكُمْ وَ بِيَايَابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِمَنْ خَالَفَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ قَتَلَ اللَّهُ أُمَّهُ قَتَلْتُمْ بِالْأَيْدِي وَ اللَّسُنِ»

ثُمَّ ادْخُلْ وَ انْكَبَّ عَلَى الْقَبْرِ وَقُلْ:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (ع) السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ رِضْوَانُهُ وَ عَلَى رُوحِكَ وَ بَدَنِكَ أَشْهَدُ وَ أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْيَدْرِيُّونَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمُنَاصَةِ حُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ الْمَيِّغُونَ فِي نُصْرِهِ أَوْلِيَائِهِ الدَّابُّونَ عَنْ أَحْبَائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ أَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَ أَوْفَرَ الْجَزَاءِ وَ أَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى بِنِعْتِهِ وَ اسْتِجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ وَ أَطَاعَ وُلَاةَ أَمْرِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيْحَةِ وَ أُعْطِيتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ فَجَعَلَ اللَّهُ فِي الشُّهَدَاءِ وَ جَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ الشُّهَدَاءِ وَ أَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا وَ أَفْضَلَهَا غُرْفًا وَ رَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيِّينَ وَ حَشْرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أَوْلِيَاكَ رَفِيقًا) أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ تَنْكُلْ وَ

أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِياً بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعاً لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ رَسُولِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُخْتَبِينَ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

ودروداع او گوید :

حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَسِيكِرِيُّ بِالْعَسِيكِرِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: ذَا وَدَعْتَ الْعَبَّاسَ فَأْتِهِ وَ قُلْ:

«أَسْتَوِدِعُكَ اللَّهُ وَ أَسْتَرْعِيكَ وَ أَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ ابْنِ أَخِي نَبِيِّكَ وَ ارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِي وَ احْشُرْنِي مَعَهُ وَ مَعَ آبَائِهِ فِي الْجَنَانِ اللَّهُمَّ وَ عَرِّفْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَسُولِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَوَفَّنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَ التَّصَدِيقِ بِرَسُولِكَ وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَإِنِّي قَدْ رَضَيْتُ بِذَلِكَ يَا رَبِّ.»

العبد الصالح

راغب در کتاب مفردات گوید: عبودیت، اظهار تذلل بنده است، و عبادت ابلغ از آن است، چرا که عبادت نهایت تذلل است، و کسی مستحق عبادت است که از خود افضال و انعام داشته باشد، و او جز خداوند متعال نیست. (۱)

و اما عبادت در شرع مقدس اسلام، اخلاص در سجود و دعا و تسبیح و تکبیر و ثنا و تمجید است و نیاز به امر ندارد، چرا که عقل بالاستقلال آن را نیکو و سبب تقرب به خداوند می داند، و غیر این ها از عبادات دیگر مانند نماز و روزه و حج و ... نیاز به امر دارد، و بدون امر و قصد اطاعت، عبادت نامیده نمی شود، بلکه نمی توان آن ها را به مولا نسبت داد. (۲)

صاحب تفسیر کنزالفوائد گوید: عبودیت به معنایی که گفته شد، عزت و رفعت است، و هرگز ذلت و خفت نیست، چرا که عابد حقیقی خوب می داند که در مقابل عظمت خالق و رازق و مدبر خود، چیزی به حساب نمی آید، و هر چه در مقابل خدای خود تواضع و اظهار ذلت نماید، سبب عزت و عظمت او خواهند شد، از این رو اولیای خداوند افتخار داشتند که عبد و بنده ی خداوند باشند، چنان که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«كفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا» (۳) یعنی همین برای عزت و فخر من بس که من بنده تو، و تو پروردگار منی .

ص: ۱۶

۱- مفردات راغب، ص ۲۰۳.

۲- تفسیر مناہج البیان، ج ۲۰/۶۲۱.

۳- کنزالفوائد، ج ۱/۳۸۶.

از سویی عبودیت بندگان، سبب قوت و عزت و هیبت آنان در قلوب دشمنان خواهد شد، چرا که آنان متصل به منبع عزت و عظمت و قدرت شده اند، از این رو خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید: «... فَأُولَئِئِهِمْ بَعْرَةٌ يَعْتَرُونَ» (۲)

و به همین علت خداوند، پیامبران و صدیقین و صالحین را با تعبیر «عبدی» و «عبدنا» و «عبدالله» و «عباد الرحمن» یاد نموده و آن ها با خطاب خداوند به آنان، احساس لذت و قرب و عنایت و عزت می نمودند، چرا که می دانستند، فقیرِ اِلی الله و محتاج و مضطرّ به او می باشند.

و يقول المؤلف: مستعیناً به: «و لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم اللهم ما بنا من نعمه فمَنک «لا إله إلا أنت سبحانک إني كنت من الظالمین فاستجبنا له و نجّیناه من الغمّ و كذلك ننج المؤمنین»، فأنا عبدک الذلیل الحقیق المسکین المستکین الذی لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاةً و لا نشوراً.

و عجیب این است که نصارا کلمه «عبدالله» را برای حضرت عیسی (علیه السلام) خفت می دانستند و می گفتند: او خدا و یا فرزند خدا می باشد، و روایت شده که گروهی از نصارای نجران نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: برای چه شما عیسی ما را عزیز ندانسته ای؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: مگر من چه گفته ام؟ آنان گفتند: شما می گویی: «إنّ عبدالله و رسوله» یعنی او بنده ی خدا و رسول اوست. پس خداوند در پاسخ آنان فرمود: «لن یستکف المسیح ان یکون عبداً لله و لا الملائکة المقربون و من یستکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعاً» (نساء / ۱۷۲، مجمع البیان ج ۳ / ۱۴۶)

یعنی، از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) برای خود نشانِ عبودیت را انتخاب نمود، نه نشان ملوکیت را، که حضرت مسیح و ملائکه افتخار بندگی خداوند را داشتند .

و در روایت صحیحی آمده که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: ملکی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) آمد و گفت: خداوند شما را مخیر نموده که عبد و رسول و متواضع باشی، و یا پادشاه و رسول باشی؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) به جبرئیل نگاه کرد، و جبرئیل به او اشاره نمود، که تواضع کن، و آن حضرت در پاسخ آن ملک فرمود: «عبداً متواضعاً رسولاً» و آن ملک باز گفت: «اگر پادشاهی را نیز انتخاب کنی، مقام تو نزد خداوند پایین نمی آید، و کلید خزائن زمین به دست تو خواهد بود» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) پذیرفت و فرمود: می خواهم روزی گرسنه باشم و از خداوند روزی طلب کنم و روزی سیر باشم و شاکر او باشم. (۳)

عبودیت مقام پیامبران و صالحین است

ص: ۱۷

٢- البلد الأمين، ص ٢٥٤.

٣- كافي، ج ١٢٢/٢ ح ٥.

خداوند از پیش و در سابق علم خود افراد نیک و متواضع و مطیع و بهترین را برای نبوت و امامت انتخاب نمود و خود، آنان را ادب کرد و به مدارج عالی کمال و فضائل رسانید و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱) یعنی، خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد و فرزندان و (دودمان) آنان (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و داناست (و از کوشش های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

و نخستین درجات این اصطفای مقام «عبودیت» است، و خداوند بندگانی را برمی گزیند، که به مقام عبودیت و بندگی رسیده باشند، و سپس آنان را تأدیب می نماید، و با مکارم اخلاق بالا می برد و به مدارج کمال و اخلاص و معرفت و علم و تقوا می رساند، و مورد عنایت خداوند قرار می گیرند و توفیقاتی نصیب آنان می شود که در روایات به آن ها اشاره شده است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ مُحَمَّدًا عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ عَبْدِ اللَّهِ، نَاصِحَ اللَّهِ فَنصَحَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَ حَبَّنَا بَيْنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ... (۲)»

یعنی خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را عبد خود برگزید قبل از آن که او را رسول خود قرار بدهد، و علی (علیه السلام) همواره بنده و ناصح خدا بود تا خداوند ناصح او شد و خدا را دوست داشت، تا خداوند دوست دار او شد ...

و در قرآن خداوند پیامبران خود را با وصف عبودیت تکریم و تعظیم نموده و می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۳)

یعنی، پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته بود برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهد چرا که او شنوا و بیناست.

و می فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۴)

یعنی، زوال ناپذیر و پر برکت است خدایی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

و می فرماید: «وَ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ اذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ» (۵)

یعنی، و اگر در باره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن را بیاورید و گواهان خود را غیر خدا برای این کار، فراخوانید اگر راست می گوئید!

و می فرماید: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ» (٤)

ص: ١٨

١- آل عمران/٣٣ ٣٤.

٢- مستدرک الوسائل، ج ٧/٢٩٨.

٣- اسراء/١.

٤- فرقان/١.

٥- بقره/٢٣.

٦- ص/٤١.

یعنی، و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را،

و می فرماید: «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا» (۱)

یعنی، (این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا ...

و می فرماید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (۲)

یعنی، عیسی (در طفولیت زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده ی خدایم او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است!

از آیات فوق و آیات دیگر ظاهر می شود که خداوند از ابتدای خلقت آنان را برای مقام نبوت و رسالت برگزیده است، گرچه در اختیار و انتخاب خود مجبور نبوده، و با اختیار خود به بندگی و نیکی ها روی آورده اند و خداوند می دانسته که آنان اهل صلاح و اصلاح و انتخاب نیک خواهند شد، و لذا در دعای ندبه می خوانیم که خداوند آنان را انتخاب نمود، بعد از آن که بر آنان شرط نمود، در دنیا زاهد باشند و به زر و زیور دنیا روی نیاورند، و او میدانست که آنان به شرائط بندگی عمل خواهند نمود. و متن دعا چنین است:

«بعد ان شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنيئة و زخرفها و زبرجها فشر طوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم و قدمت لهم الذكر العلى و الثناء الجلى و اهبطت عليهم ملائكتك و اكرمتهم بوحيك و رفدتهم بعلمك...»

و ظاهر این است که این شرائط را خداوند در میثاق بر آنان شرط نموده، و آنان پذیرفته اند، و چون رسول خدا نخستین کسی بوده که در میثاق اقرار به ربوبیت خداوند نموده، اشرف پیامبران قرار گرفته، گرچه در آخر آنان به نبوت رسیده است، از این رو مرحوم کلینی در کتاب کافی با سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده که فرمود:

«إِنَّ بَعْضَ قَرِيشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: بَأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَ فَضَّلْتَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ بَعَثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ؟ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ: بَلَى. فَسَبَقْتَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

و در روایت دیگری آمده که «وَأَجَابَ بَعْدَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْمُعْصومِينَ، ثُمَّ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الشَّيْعَةَ».

یعنی، سپس اهل بیت او ائمه ی معصومین (علیهم السلام) اقرار به ربوبیت خداوند نمودند، و پس از آنان پیامبران و پس از پیامبران شیعیان اقرار نمودند.

معنای صالح و صلاح

صلاح در لغت، ضد فساد است، و در تفسیر «کنزالدقائق» راجع به اهل صلاح آمده: «الَّذِينَ صَيَّرُوا حَالَتَهُمْ وَ اسْتَقَامَتِ

طريقتهم» (۳)

١- مريم/٢

٢- مريم/٣٠.

٣- تفسير كنزالدقائق، ج ٢/٥٢٠.

و در معنای خاص، مراد از صالحین، ائمه (علیهم السلام) و شیعیان مخلص آنان هستند، و در معنای عام، «صالحین» کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره نمی شوند، و یا اصرار بر آن ها و اصرار بر صغائر

ندارند. (۱)

و از آیات و روایات ظاهر می شود که «صالحین» مورد عنایت و لطف الهی هستند چنان که خداوند درباره ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

«و تَلَمَّكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِيَّاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» (۲)

یعنی، این ها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم! و ما درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم)، بالا می بریم پروردگار تو، حکیم و داناست. و اسحاق و یعقوب را به او [ابراهیم] بخشیدیم و هر دو را هدایت کردیم و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را هدایت کردیم و همه ی آنان از صالحان بودند.

از این آیات استفاده می شود که خداوند عنایت خاصی به پیامبران خود دارد، از این رو همه ی آنان را صالح نامیده است و درباره زکریا (علیه السلام) نیز می فرماید:

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هِيَ قَائِمٌ يُضَعِّ لِي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَاضِرًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (۳)

یعنی، و هنگامی که زکریا در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به یحیی بشارت می دهد و او کلمه ی خدا [یعنی مسیح] را تصدیق می کرد و سید و حضور و پیامبری از صالحان بود.»

در این آیه نیز خداوند یحیی را بعد از صفات، مصدق و سید و حضور و نبی، از صالحین دانسته است، یعنی صفت صلاح جامع همه صفات کمال است.

و عجیب این است که خداوند حضرت یونس (علیه السلام) که پیامبر مبعوث به قوم خود بود را در معرض امتحان قرار داد، و چون به قوم خود خشم نمود، و به آنان نفرین کرد، و از بین شان خارج شد، گرفتار شکم ماهی شد و سپس خداوند او را نجات داد و برای نبوت مجدد، او را برگزید، و او را از صالحین قرار داد، و این نشان می دهد که درجه ی صالحین مقامی عالی و بزرگ است، چنان که فرمود: «فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۴)

یعنی، سپس او را برگزید و از صالحین اش قرار داد.

١- تفسير كنزالدقائق، ج ٥/٥٢١.

٢- انعام / ٨٥ / ٨٣.

٣- آل عمران / ٣٩.

٤- قلم / ٥٠.

و عجیب تر این است که خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به ترتیب به درجه ی عبودیت و نبوت و رسالت و خلیل الرحمانی و امامت که بالاترین مقام بود رسانید و پس از آن بر او منت نهاد و او را از صالحین قرار داد، و فرمود:

«وَمَنْ يَرْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (۱)

یعنی، جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی)، روی گردان خواهد شد؟! در حالی که ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر، از صالحان است.

صالحین کیانند؟

همان گونه که گذشت، صالحین رسول خدا و اهل بیت او و پیامبران و شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) هستند، و روایات تصریح نموده که مراد از «صالحین» حضرت محمد و آل او (صلوات الله علیهم اجمعین) هستند، و پس از آنان پیامبران و سپس شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشند که از آن حضرت پیروی می کنند.

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۲)

یعنی، و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده و آنان پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحانند و رفیق های خوبی هستند!

فرمود: نبی و صدیق و شهید و صالح از ماینند. (۳)

سلیمان دیلمی گوید: من نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که ابوبصیر وارد شد، و او از ناتوانی و کهولت سنّ نفس می زد، و چون در جای خود نشست، امام (علیه السلام) به او فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتاب خود می فرماید:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»

یعنی، و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده مانند پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند.

سپس فرمود: مقصود از «نبیین» در این آیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و مقصود از «صدیقین و شهدا» شما هستید، پس شما خود را صالحین بنامید [و اهل صلاح باشید] همان گونه که خداوند شما را «صالحین» نامیده است. (۴)

ص: ۲۱

۳- کافی، ج ۲/۷۸.

۴- تفسیر فرات کوفی، ص ۱۵۵ ۱۱۴. روضه کافی ص ۶.

مؤلف گوید: روایات در فضائل شیعه فراوان است، و ما آن‌ها را در کتاب «بشارت‌های معصومین (علیهم السلام)» و برخی از کتب دیگر ذکر نموده ایم، و از خداوند می‌خواهیم که به ما توفیق شیعه بودن و صالح بودن را بدهد، و لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.

از آنچه گذشت به خوبی روشن شد که حضرت عباس (علیه السلام) روشن‌ترین مصداق عبد صالح است، همان‌گونه که امام صادق (علیه السلام) در زیارت او می‌فرماید: «السلام علیک ایها العبد الصالح...» و فضائل او را با چند دلیل می‌توان ثابت نمود.

۱ اطاعت از خدا و رسول و امام خود به دلیل آیه مبارکه ی «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...» همان‌گونه که گذشت.

۲ او علاوه بر عبد صالح بودن، از شهدای والا مقام کربلا نیز بوده است، چنان‌که امام صادق (علیه السلام) در زیارت او می‌فرماید: «و أشهد أنك مضیت علی ما مضی علیه البدریون المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له ... المبالغون فی نصره أولیائه ... أشهد أنك قد بالغت فی النصیحه و أعطیت غایه المجهود...»

۳ او طبق آیه شریفه ای که گذشت و سخن امام صادق (علیه السلام) در زیارتنامه او از صدیقین است، و امام (علیه السلام) درباره او می‌فرماید: «أشهد لك بالتصدیق...» و «صدیق» مبالغه‌ی در صدق است، و او نسبت به امام خود اهل اطاعت عملی و جهاد در راه خدا بوده است.

۴ «صالحین» صفت مؤمنین مطیع محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - است، چنان‌که در روایات گذشته به آن تصریح شده بود، و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) جامع معانی صلاح و صدق و اخلاص و استقامت تا وقت شهادت بوده است. و ایثار و فداکاری و دفاع او از حریم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از برادر خود، امر مسلم و مشهودی بوده، تا جایی که او از نوشیدن آب گذشت و فرمود: «والله لأذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً» و بعد از قطع شدن دست‌های او باز می‌فرمود: «والله إن قطعتموا یمینی إنی أحمی أبداً عن دینی و عن أمان صادق الیقین» و در تاریخ اسلام و امت‌های گذشته مثل و مانندی برای او دیده نشده، از این رو او افضل شهدای کربلا نامیده شده است.

و شاعر درباره او گوید:

بدلت آیا عباس نفسا نفیسه

لنصر حسین عزّ بالجدّ عن مثل

أبیت التناذ الماء قبل التناذ

فحسن فعال المرء فرع عن الأصل

فأنت أخو السبطين فى يوم مفخر

و فى يوم بذل المال أنت ابوالفضل(١)

و ديگرى گوید:

لا تنس العباس حسن مقامه

ص: ٢٢

١- سفینه البحار، ج ٣/٥٤٢.

بالطف عند الغاره الشعواء

و اسی آخاه بها و جاد بنفسه

فی سقی اطفال له و نساء

الألوف علی الألوف معارضا

حدّ السیوف بجبهه غزاء (۱)

مؤلف گوید: حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در حادثه کربلا برادر و امام خود را کاملاً به حاکمیت پذیرفته و تسلیم او بود، و بدون امر او حرکتی نمی کرد، تا جایی که عاشق شهادت بود، و لکن بدون اجازه برادر، به خود اجازه میدان نبرد را نمی داد، تا امام (علیه السلام) به او اجازه سقایی عطا نمود، و در این راه به شهادت رسید، و بر خلاف شهدای دیگر که یک مدال گرفتند، او دو مدال گرفت، مدال شهادت و مدال سقایی و باید گفت: حقاً او مصداق آیه شریفه است که خداوند می فرماید:

«فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (۲)

یعنی، به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

و نیز او مصداق آیه شریفه است که خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً» (۳)

یعنی، ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [یعنی اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

و حقاً همان گونه که گذشت اکثر مسلمانان بلکه امت های پیشین حتی متعبدین آنان، اطاعت از رسول و اولی الامر، یعنی اوصیای پیامبران را بر خود واجب نمی دانسته، و یا عملاً از آنان اطاعت نمی کرده اند، به ویژه در مواقع حساس و خطرناک و جهاد با دشمن، که اطاعت از ولی امر از اوجب واجبات است، و ترک آن بسا موجب شکست و کشته شدن مسلمانان و تسلط دشمن خواهد شد، همان گونه که در برخی جنگ ها مانند جنگ احد در اثر عدم اطاعت از دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند، که در بین آنان حضرت حمزه عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به شهادت رسید، و شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آسیب سختی دید، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز زخم های فراوانی پیدا کرد و ...

و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در کربلا با این که از ناحیه دشمن برای او امان نامه آمد، هرگز از اطاعت و حمایت از برادر و اهل بیت او دست برنداشت، تا به شهادت رسید، و برادران خود را زودتر به میدان فرستاد تا انحرافی بر آنان رخ ندهد.

ص: ۲۳

۱- ناشناس .

۲- نساء/۶۵.

۳- نساء/۵۹.

امام صادق(علیه السلام) در زیارتنامه حضرت ابوالفضل می فرماید: «أشهد لك بالتسليم» و تسلیم یکی از ارکان اساسی ایمان بلکه مرحله ی نهایی آن است، چنان که امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

«الإيمان له أركان أربعة: التوكل على الله، و تفويض الأمر إلى الله و الرضا بقضاء الله، و التسليم لأمر الله عزّو جلّ»(۱)

و از این روایت ظاهر می شود که بالاترین رکن ایمان تسلیم است، بلکه اسلام طبق روایات، همان تسلیم است، و در آیه ۶۵ سوره نساء خداوند می فرماید: «حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» .

یعنی، آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم تو باشند.

و در آیه صلوات نیز خداوند می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»(۲)

یعنی، خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، شما نیز بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

البته وجوب تسلیم یک امتحان بزرگی است برای مردم چنان که در مسأله ی غدیر و تنصیب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) نسبت به خلافت امیرالمؤمنین(علیه السلام) اکثر مخاطبین در غدیر تسلیم فرموده های رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) نشدند گرچه در ظاهر با آن حضرت اظهار موافقت نمودند، و با امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیعت کردند، و لکن در باطن خلافت او را نپذیرفتند، و با او مخالفت کردند، و بر خلاف دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) عمل کردند، چنان که امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

نضربن حارث فهری پس از ماجرای غدیر به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) گفت:

« شما که سید فرزندان آدم هستی، و برادرت علی سید عرب است، و دخترت فاطمه سیده ی زن های عالم است و دو فرزند شما حسن و حسین آقای جوانان بهشتی هستند، و عموی شما حمزه، سیدالشهدا است و ... تا این گفت:

شما همه عزّت را بین خود تقسیم نموده اید، و برای سایر قریش و عرب چیزی باقی نگذاشته اید؟ و شما در ابتدای دعوت خود گفتید: اگر ما ایمان بیاوریم همه یکسان خواهیم بود.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سر مبارک به زیر انداخت، و سپس فرمود: به خدا سوگند آنچه گفتمی از ناحیه ی من نبوده بلکه خداوند چنین خواسته بود، و مرا تقصیری نیست. از این رو نضربن حارث بازگشت و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۱)

یعنی، «پروردگارا! اگر این (عمل رسول تو) حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! و یا عذاب دردناکی بر سر ما بفرست!»

و سپس این آیه نازل شد:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۲)

یعنی، (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

و چون آیه فوق نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نضربن حارث را خواست و آیه فوق را بر او خواند، و او گفت: من چیزی به زبان نیاوردم، بلکه تنها در باطن خود چنین گفتم، و خداوند آنچه در باطن من گذشته است را آشکار نموده، و اکنون من از شما اجازه می خواهم که به من اذن بدهید تا از مدینه خارج شوم، چرا که طاقت ماندن در مدینه را ندارم.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را موعظه نمود و فرمود: پروردگار تو کریم است، و اگر بر تقدیرات او صابر باشی او تو را بی بهره نمی گذارد، پس راضی باش و تسلیم امر الهی شو، چرا که خداوند مخلوق خود را به انواع سختی ها آزمایش می کند، و به هر کس بخواهد تخفیف می دهد، و تقدیرات عالم به دست اوست، و عطا و احسان او بزرگ و فراوان است.

و لکن نضربن حارث نپذیرفت، و اجازه خواست و بر مرکب خود سوار شد، و با شدت از روی تعصب حرکت نمود و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

یعنی، «پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! و یا عذاب دردناکی برای ما بفرست!»

و چون از مدینه خارج شد، پرنده ای بالای سر او آمد، و سنگی را که در مخلب او بود بر سر او فرود آورد، و از عقب او خارج شد، و از مرکب به زمین افتاد و هلاک گردید، و خداوند این آیه را نازل نمود:

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ»

یعنی، «تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! و این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: مقصود از کافرین در این آیه، کسانی مانند نضربن حارث هستند که نسبت به مقام علی و فاطمه و حسن و حسین و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) کافر شدند.

ص: ۲۵

۱- انفال/۳۲.

۲- انفال/۳۳.

۳- معارج/۱۲.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منافقینی که در شب قبل با نضر بن حارث اجتماع نموده بودند را خواست و این آیه را بر آنان خواند، و فرمود:

«بروید خارج مدینه و وضع رفیق خود را ببینید» و چون وضع او را مشاهده کردند، گریان شدند و گفتند: کسی که آشکارا با علی دشمنی کند گرفتار شمشیر او می شود، و کسی که با دشمنی علی (علیه السلام) از مدینه خارج شود، به عذاب خدا گرفتار می شود. (۱)

نمونه هایی از تسلیم اولیای خدا در مقابل امر الهی

۱ قرآن تصریح دارد که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امتحان و ابتلای سختی پیدا کردند و تسلیم امر خداوند شدند، و خداوند به ابراهیم علیه السلام در خواب وحی نمود که باید فرزند خود اسماعیل را به دست خویش قربانی کنی، و ابراهیم (علیه السلام) قبل از انجام این وظیفه هولناک به فرزند خود فرمود: خداوند مرا امر نموده تا تو را قربانی کنم، نظر تو چیست؟

و اسماعیل در پاسخ پدر گفت: ای پدر من! به آنچه امر شده ای عمل کن، ان شاء الله مرا صابر خواهی یافت، و چون پدر و فرزند تسلیم امر الهی شدند، و ابراهیم (علیه السلام) صورت فرزند خود را بر خاک گذارد تا او را قربانی کند، جبرئیل (علیه السلام) مأمور شد که از چنین کاری جلوگیری کند، و خداوند به ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «به راستی تو آنچه در خواب دیدی را تصدیق نمودی و به طور حتم می خواستی اسماعیل را قربانی نمایی، و ما این چنین محسنین را پاداش می دهیم.

و آیات مربوط به این قصه چنین است:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (۲)

یعنی، هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» اسماعیل گفت: «ای پدر! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» و هنگامی که هر دو تسلیم امر خداوند شدند، و ابراهیم صورت اسماعیل را بر خاک نهاد، ما او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم تو! آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» و ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم! حقا این همان امتحان آشکار است!

۲ گروهی از اصحاب طالوت که به دستور فرمانده ی خود آب نوشیدند.

قرآن می فرماید: بنی اسرائیل از پیامبر خود درخواست نمودند که برای آنان پادشاهی قرار بدهد تا بوسیله ی او با دشمنان خود بجنگند، و خداوند طالوت را که دارای علم و قدرت جسمی بود برای آنان فرستاد البته طالوت از خانواده ی فقیر و مستمندی

بود، و خداوند به او تابوت را عطا کرد، که در آن میراث پیامبران و

ص: ۲۶

۱- تفسیر برهان، ج ۲/۶۸۳.

۲- صافات/۱۰۶، ۱۰۲.

سکینه و آرامش وجود داشت، و چون آنان تابوت را مقابل دشمن قرار می دادند شکست می خورد، جز این که بنی اسرائیل پادشاهی می خواستند که صاحب مال و ثروت باشد، تا این که قبل از ملاقات دشمن به نهر آبی برخورد نمودند و تشنه بودند، و طالوت به آنان گفت: «باید از این آب بنوشید، و هر کس از این آب بنوشد، از من نیست و هر کس ننوشد از من خواهد بود، جز این که کسی با دست خود یک غرفه از آن را بنوشد».

و خداوند آن گروهی که از آن آب نوشیدند را تأیید و نصرت عطا نمود، به خاطر این که تسلیم امر طالوت شدند و از او اطاعت نمودند، و بر تشنگی صبر کردند، و خداوند دربارهٔ آنان می فرماید:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلًا عَلَبْتُ فَتَهُ كَثِيرَةً مِمَّنْ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أقدامنا وَ انصُرنا على القوم الكافرين فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۱)

یعنی، هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، و به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند و کسانی که (که هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند» و لکن جز عده ی کمی، همگی از آن آب نوشیدند. و افرادی که به او ایمان آوردند، (و از بوته آزمایش، سالم در آمدند،) از آن نهر گذشتند، (واز کمی نفرات خود، ناراحت نشدند) و عده ای که از آن آب نوشیده بودند گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت و) سپاهیان را نداریم.» اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیاراند گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران و استقامت کنندگان است. و هنگامی که در برابر (جالوت) و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما بریز! و قدم های ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان! سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و «داوود» (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را کشت و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرا می گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد».

مؤلف گوید: چه قدر شباهت دارد حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به اصحاب طالوت، که آن آب را به امر فرمانده ی خود نوشیدند و تسلیم امر الهی شدند و خداوند آنان را پیروز نمود، البته مقام حضرت عباس (علیه السلام) بالاتر از آنان است. چرا که آنان از نوشیدن آب نهی شدند، و نوشیدند، و خداوند آنان را یاری نمود و پیروز شدند، و لکن حضرت عباس (علیه السلام) هنگامی که وارد فرات شد، از نوشیدن آب نهی نشده بود، و اگر آب را برای تأمین قدرت و توانائی خود می نوشید، ملامتی بر او نبود، و لکن به خاطر مواسات و ایثار و وصییتی که پدر او به او نموده بود، آب نوشید، بلکه فرمود: «والله لا أذوق الماء و سیدی

الحسین عطشاناً. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرموده بود: «لا تشرب الماء قبل أخیك الحسین فی یوم عاشورا» (۱).

بنابراین مقام تسلیم حضرت ابوالفضل قوی تر و بالاتر از اصحاب طالوت بوده است، و لکن چه حکمتی بود که خداوند اصحاب طالوت را به خاطر تسلیم و اطاعت از فرماندهی خود پیروز نمود و حضرت ابوالفضل با داشتن تسلیم و ایثار، پیروز نشد و دشمن به جرم سقایی دست های او را قطع نمود و عمود آهنین بر سر او کوبید؟!!!!

۳ خوابیدن امیر المؤمنین علی السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

در تاریخ ثبت شده که مشرکین قریش در مکه برای از بین بردن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در «دارالندوه» اجتماع نمودند و با یکدیگر مشورت کردند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که چهل نفر از چهل عشیره و قبیله نیمه ی شب از دیوار وارد منزل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شوند، و او را قطعه قطعه کنند، تا خون او بین قبائل تقسیم شود، و بنی هاشم نتوانند قاتل او را قصاص نمایند، البته خداوند چنین چیزی را نخواسته بود، و از مکر و خدعه ی آنان پرده برداشت، و جبرئیل (علیه السلام) این آیه را بر او نازل نمود:

«وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (۲)

یعنی، (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند و یا به قتل برسانند، و یا (از مکه) خارج سازند، آنها چاره می اندیشیدند (و نقشه می کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است!

و خداوند در این آیه پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) را امر نمود که در نیمه شب از مکه به طرف مدینه حرکت کند و علی (علیه السلام) را به جای خود در بستر خویش بخواباند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کمال میل و شوق فراوان تسلیم امر خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) شد تا کشته شود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سالم بماند، و بر این توفیق، سجده شکر نمود و هنگامی که دانست اگر در بستر آن حضرت بخوابد، جان او سالم می ماند، هرگز خوف و ترسی به خود راه نداد، البته خداوند جان او را نیز حفظ نمود، و چون آن چهل نفر وارد خانه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند، و خواستند شمشیرهای خود را بر بدن او فرود آورند، خداوند به فکر ابوسفیان انداخت که بگوید: صبر کنید تا او را بیدار کنیم و طعم شمشیرها را بچشد، و چون نزدیک بستر رفتند امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اسلحه و شمشیر برخاست و فرمود: برای چه وارد این خانه شده اید؟ و آنان گفتند ما را با تو کاری نیست بگو: «محمد» (صلی الله علیه و آله و سلم) کجاست؟ و آن حضرت به آنان فرمود: مگر شما او را به من سپرده اید؟ او هر کجا خدا خواسته رفته است، و در این باره خداوند در وصف امیرالمؤمنین (علیه السلام) این آیه را نازل نمود:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (۳)

١- معالي الحسين، ج ١/٤٥٢.

٢- انفال/٣٠.

٣- بقره/٢٠٧.

یعنی، بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در «لیله المیبت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان خود مهربان است.

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نیز این خصلت را از پدر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ارث برده بود، که جان خود را فدای برادر خویش نمود.

۴ به نظر می رسد که حضرت عباس (علیه السلام) حائز جمیع مواقف گذشته می باشد، و نسبت به قصه ی حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) حضرت ابوالفضل نیز برادران خود، عبدالله و جعفر و عثمان را گفت، تا قبل از او به میدان بروند، و آنان را قربان برادر خود نمود، و در قصه ی بنی اسرائیل که گروه مؤمن و اهل تسلیم، از آب آن نهر ننوشیدند، ابوالفضل (علیه السلام) نیز با شدت عطش هنگامی که وارد فرات شد، از آب فرات ننوشید و فرمود: «والله لا أذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً».

و در قصه خوابیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بستر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای حفظ جان آن حضرت، ابوالفضل (علیه السلام) نیز به پدر خود اقتدا نمود، و جان خود را فدای برادر خویش و اهل بیت و اطفال او نمود، و تسلیم امر امام خود بود، و هنگامی که از طرف امام خود مأمور به سقایی شد، امر او را اطاعت کرد و در راه سقایی دست های او را قطع کردند و تیر به چشم او زدند، و عمود آهنین بر فرق او کوبیدند تا به شهادت رسید.

آری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) همانند پدر خود که در جنگ احد به تنهایی از جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حفاظت کرد، و زخم های فراوانی بر بدن او وارد شد از جان برادر خود حفاظت نمود، تا جان خویش را فدای او نمود.

بزرگ ترین مجاهد کربلا

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیائه، و هو لباس التقوی، و درع الله الحصینه، و جنته الوثیقه...» (۱)

یعنی، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خداوند به روی خواصّ از اولیای خود گشوده است، و آن لباس تقوا، و زره ی محکم خداوند، و سپر اطمینان بخش اوست ...

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الجهاد أفضل الأشياء بعد الفرائض» (۲)

یعنی، جهاد در راه خدا بعد از واجبات، بهترین چیزهاست.

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «فمن ترك الجهاد، ألبسه الله ذللاً فی نفسه، و فقراً فی معیشته، و محقاً فی دینه، إنّ الله تبارك و تعالی أعزّ أمتی بسنابك خیلها، و مراكز رماحها» (۳)

-
- ١- نهج البلاغه، خطبه ٢٧، بحار الأنوار، ج ٨/١٠٠٠.
 - ٢- وسائل السعيه، ج ٧/١١٠٠.
 - ٣- بحار الأنوار، ج ٩/١٠٠٠.

یعنی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ضمن سخنانی دربارهٔ جهاد فرمود: «کسی که جهاد را ترک کند، خداوند لباس ذلت را به او می پوشاند، و فقر و نیازمندی را بر او وارد می کند، و دین او را تباه می نماید و خداوند تبارک و تعالی، عزت امت من را در پشت اسب های جهاد، و محل نیزه های جنگ قرار داده است».

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: «من راغب و مشتاق جهاد هستم» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: در راه خدا جهاد کن، اگر کشته شوی، نزد خداوند زنده هستی و روزی می خوری، و اگر در راه جهاد بمیری، پاداش تو بر خدا خواهد بود، و اگر زنده از جهاد بازگردی، از گناهان خود بیرون آمده ای، مانند وقتی که از مادر متولد شده ای. (۱)

مؤلف گوید: آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) دربارهٔ جهاد فراوان است، و حضرت عباس (علیه السلام) بعد از معصومین (علیهم السلام) افضل مجاهدین می باشد، و بر این معنا اموری دلالت دارد:

۱ سخن امام صادق (علیه السلام) در زیارت او که می فرماید: «أشهد أنك قد بالغت في النصيحة وأعطيت غايه المجهود» یعنی، «ای فرزند امیرالمؤمنین، من گواهی می دهم که تو خیرخواهی خود را نسبت به برادر و اهل بیت او به نهایت رساندی، و آنچه در توان داشتی را در این راه بذل نمودی»

و در این جمله حقایقی نهفته است که اهل بصیرت به آن ها آگاهند، اولاً- این دو جمله را یک امام معصوم که خالی از هواهای نفسانی است، و هرگز گزافه گوئی نمی کند، می فرماید، و ثانیاً این دو جمله صریح در تاکید و مبالغه است، و مجاهده ی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را فوق حدّ طبیعی بیان نموده است، و ثالثاً به دنبال آن می فرماید: «فنعن الأخ الصابر المجاهد» و امام علیه السلام او را متّصف به بالاترین صبر و جهاد نموده است .

۲ امام صادق (علیه السلام) در فراز دیگری از این زیارت می فرماید: «أشهد أنك مضيت على ما مضى عليه البدريون المجاهدون في سبيل الله» یعنی، من گواهی می دهم که تو در راه حمایت از دین خدا و اطاعت از ولیّ او، همانند اهل جنگ بدر عمل کردی، و با اخلاص کامل و جان در کف و بدون اعتنای به کثرت دشمن جهاد نمودی.

و همه می دانند که در کربلا عدد دشمن، سی هزار نفر یا بیشتر بوده و عدد یاران امام حسین (علیه السلام) کمتر از یکصد نفر بوده است، و در حقیقت هر یک از آنان در مقابل چهارصد نفر قرار گرفته بودند، در حالی که قرآن جهاد را برای مسلمانان در ابتدا یک نفر در مقابل ده نفر قرار داد، و سپس به آنان ارفاق نمود و تخفیف داد و فرمود: چون ناتوان هستید باید صد نفر شما در مقابل دویست نفر از دشمن استقامت کنند، و هزار نفر شما باید در مقابل دو هزار نفر آنان استقامت نمایند چنان که می فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ

مِنْكُمْ أَلْفٌ يَعْلَبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (٢)

ص: ٣٠

١- تفسير نورالثقلين، ج ١/٤٠٩.

٢- انفال/٦٦ ٦٥.

یعنی، « ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هر گاه بیست نفر از شما با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند! هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد، و دانست که در شما ضعفی است بنا بر این، هر گاه یکصد نفر از شما با استقامت باشند، بر دویست نفر پیروز می شوند و اگر یکهزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به اذن خداوند غلبه خواهند کرد! و خدا با صابران است.

۳ جهاد اصحاب امام حسین (علیه السلام) به ویژه قمر بنی هاشم به انتخاب خودشان بود، چرا که امام (علیه السلام) در شب عاشورا آنان را مرخص نمود و فرمود: « من بیعت خود را از شما برداشتم و شما می توانید از گرد من پراکنده شوید، و اگر در این تاریکی شب، به اوطان خود باز گردید، کسی شما را تعقیب نمی کند» و آنان پذیرفتند، بلکه با اراده ای قوی تر و اشک جاری گفتند: چگونه ممکن است ما شما را رها کنیم و برخی گفتند: اگر ما هزار مرتبه کشته شویم و باز زنده شویم دست از یاری شما بر نخواهیم داشت، و اول کسی که به امام (علیه السلام) این پاسخ ها را داد، قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بود و پس از او دیگران سخن گفتند، و احدی از آنان از آن حضرت جدا نشدند تا همگی به شهادت رسیدند، و البته آنان به فرموده ی امام حسین (علیه السلام)، با وفاترین تاریخ ثبت شدند.

۴ هنگامی که همه ی اصحاب امام حسین علیه السلام) و بنی هاشم به شهادت رسیدند و کسی جز قمر بنی هاشم باقی نماند و امام (علیه السلام) اجازه ی سقایی به او داد، و او با چهار هزار نفر که موکلین فرات بودند روبرو شد، و یک تنه با آنان جنگید، در حالی که هوا گرم و او شدیداً تشنه بود، و همه آنان را متفرق نمود، تا به آب فرات رسید و مشگ خود را آب نمود، و دشمن از او هراس داشت، و نزدیک او نمی آمد، تا این که به طرف خیمه ها باز گشت و همه ی هم او رساندن آب به خیمه ها بود، و در این حال جنگ نمی کرد و به دشمن پشت کرده بود، و ده ها نفر از دشمن را کشته بود، و آنان نتوانسته بودند او را محاصره کنند، بلکه از دور تیر به او پرتاب می کردند، تا این که از پشت نخل ها دست راست او را قطع کردند، و باز او با آنان می جنگیدند و رجز می خواند و می فرمود:

والله إن قطعتموا يمینی

إنی أحمی أبدأً عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

و سپس کمین کردند و دست چپ او را نیز قطع کردند و او باز رجز خواند و گفت:

یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمه الجبار

مع النبى المصطفى المختار

قد قطعوا ببغيهم يسارى

فاصلهم يا رب حزن النار

و در این هنگام شمشیر او به زمین افتاد و لکن او از رساندن آب به خیمه ها ناامید نبود، از این رو مشك را به دندان گرفت و به طرف خیمه ها رفت، و عمر سعد چون دید او اهتمام دارد که آب را به خیمه ها برساند به لشکر خود گفت: « مشك را هدف بگیرد، به خدا سوگند اگر حسین از این آب بنوشد، همه شما را

ص: ۳۱

نابود خواهد کرد» و چون آب ها ریخت و مردم او را محاصره نمودند، و راه را بر او بستند، و از اطراف مثل باران بر او تیر می بارید، و تیری به سینه و تیری به چشم او اصابت کرد، و ملعونی عمود آهنین بر سر او زد، او از اسب به زمین افتاد، و مردم با شمشیر او را قطعه قطعه کردند، و در تاریخ نیامده که احدی تا این حدّ برای دفاع از اطفال تشنه و برای اطاعت از امام خود، استقامت کرده باشد، و این در حالی بود که او مأذون به قتل نبود بلکه مأذون برای سقّایی بود، و گر نه برخورد او با دشمن به گونه ی دیگری می بود. (۱)

یا ویلهم من غضب الجبّار

بقتلهم یدا رحیم بارّ

زبان حال لب تشنگان حرم

در خیمه نیست جان عمو آب آب

رفتند از عطش همه طفلان زتاب، آب

ای آفتاب هاشمیان ماه فاطمه

رنگ رخم ببین شده چون ماهتاب، آب

من صبر می کنم علی اصغر ز دست رفت

تا او دوباره زنده شود کن شتاب، آب

گشتم به هر طرف که بر او آب آورم

دیدم نبود غیر سرشک رباب، آب

گر جای خود به خواب دهد اشک کودکان

در خواب هم زنده صدا آب آب، آب

نزد فرات، العطش ما رود به چرخ

فردا چه می دهد به پیمبر جواب، آب

گر آه ما به دامن دریا رسد دمی

گردد ز خجلت لب اطفال آب آب

این مشک خشک را که تو از من گرفته ای

آهسته گوید ای پسر بو تراب، آب آب

(نبود روا که تو باشی و آل مصطفی)

سوزند از عطش همه چون آفتاب، آب

گر افتدش زخیمه ی آل علی عبور

گردد ز آتش دل اصغر کباب، آب

یوم الحساب گشت عیان تا که اهل نار

ص: ۳۲

بستند بهر شافع یوم الحساب، آب

(میثم) دمی که تشنه جدا شد سر حسین

ای کاش می نمود جهان را خراب آب(۱)

.....

کزوبیان همه بر آل نبی گریستند

طاقت چو طاق شد همه گفتند: آب آب

جنّ و ملک چو ناله ی اطفال تشنه را

بشنیدند، همه گفتند: آب آب

انبیاء و اولیا چون چهره ی خاتم بدیدند

جمله از خجالت بگفتند: آب آب آب

آب از خجالت سر فرود آورد و گفت:

سوختم از لب تشنگان آب آب آب

آه مظلومان تشنه که به افلاک رسید

جملگی سوختند و گفتند: آب آب

از ناله های العطش آلِ مصطفی

آب فرات خجل گشت و گفت: آب آب

هر شیعه چون آب بنوشد خجل شود

چون یاد کند که اطفال گفته اند: آب آب

«خادم» تو چون آب بنوشی یاد کن

اطفال تشنه را که همی گفتند: آب آب(۲)

امام صادق(علیه السلام) در فراز دیگری از زیارت عموی خود حضرت ابوالفضل(علیه السلام) می فرماید:

«و أشهد أنك لم تهن و لم تنکل، و أنك مضیت علی بصیره من أمرک مقتدياً بالصالحین و متّبعاً للنبيين ...»

یعنی، من گواهی می دهم که تو در حمایت از دین و اطاعت از امام خود هیچ کوتاهی و سستی نکردی و با بصیرت حرکت نمودی و به صالحین [از دودمان آل محمد(صلی الله علیه و آل و سلم)] اقتدا کردی.

ص: ۳۳

۱- نخل میثم، ج ۲/۳۳۸.

۲- از مؤلف.

امام صادق(علیه السلام) در سخن دیگری نیز می فرماید:

«كان عمنا العباس نافذ البصيره، صلب الإيمان، جاهد مع أبي عبدالله الحسين(عليه السلام) و أبلى بلاءً حسناً، و مضى شهيداً» (1)

یعنی، عموی ما عباس همواره دارای بصیرت کامل و قوی ایمان بود، و در رکاب برادر خود امام حسین(علیه السلام) جهاد نمود و نیکو امتحان داد، و با شهادت در راه خدا، از دنیا رفت.

معنای نافذ البصیره در لغت

در لسان المیزان آمده که «البصیره: عقیده القلب» یعنی، بصیرت عقیده ی قلب است.

و بعضی گفته اند: «البصیره الفطنه» چنان که عرب می گوید: «أعمى الله بصائرهم» یعنی خدا فطانت و بصیرت او را کور گردانید. و «فَعَلَ ذَلِكَ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ» یعنی علی غیر بصیره. سپس گوید: «البصیره الثبات فی الدین و در معنای آیه «و كانوا مستبصرين» (2)

قیل: یعنی، كانوا فی دینهم ذوی بصائر. (3)

و نافذ: از نفذ می باشد، و نَفَذَ السَّهْمَ نَفْذًا یعنی خرق الرمیة و خرج منها.

و در روایات معصومین(علیهم السلام) بصیرت روشن تر معنا شده است.

چنان که امام سجّاد(علیه السلام) در صحیفه سجّادیه می فرماید: «... و السلامه فی دینی و بدنی، و البصیره فی قلبی و النفاذ فی أموری...» (4)

یعنی، خدایا به من، سلامت در دین و بدن، و بصیرت در قلب، و اصلاح امورم را عطا فرما.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ضمن حدیث طویلی درباره ی اعتبار [و بصیرت] فرمود:

«... و لا یصحّ الإعتبار إلا لأهل الصفاء و البصیره، و قال الله تعالی: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (5)

و نیز می فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (6)

فمن فتح الله عين قلبه و بصيرته بالإعتبار، فقد أعطاه منزله رفيعه و ملكاً عظيماً» (7)

و در دعایی در کافی آمده: «واجعل النور فی بصری و البصیره فی دینی، و اليقين فی قلبی و الإخلاص فی عملی ...» (8)

و در دعای دیگری در کافی آمده: «أسألك الهدى من الضلاله و البصيره من العمى» (9)

- ١- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، ج ٣/١٩١.
- ٢- عنكبوت/٣٨.
- ٣- لسان العرب، ج ١/٤١٩ ٤١٨.
- ٤- صحيفه سجاديه، دعای ٢٣.
- ٥- حشر/٢.
- ٦- حج/٤٦.
- ٧- مصباح الشريعه، ص ٢٠١ باب ٩٧ دربارہ صبر.
- ٨- کافی، ج ٢/٥٥٠.
- ٩- کافی، ج ٢/٥٥٠.

و در دعای دیگری آمده: «أسألك ... و البصيره عند تشبه الفتنه» (۱).

و خلاصه ی مضامین روایات فوق این است که بصیرت به معنای رؤیت و بینش قلب است همان گونه که رؤیت چشم بینا، نسبت به اجسام ظاهری است، رؤیت همراه با یقین نیز مربوط به حقایق است، و رؤیت چشم بسا دچار خطا می شود، ولکن صاحب بصیرت به معنای ثابت العقیده است، و دچار خطا نمی شود و کسی که در دین خدا و امور خود نافذ البصیره باشد، ثابت العقیده است و دارای یقین است، و هرگز تزلزلی ندارد، و در فتنه ها و شبهات فریب نمی خورد، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«فقد البصر أهون من فقد البصيره» (۲).

یعنی، نداشتن چشم آسان تر از نداشتن بصیرت و بینش قلب است.

و یا می فرماید: « نظر البصر لا یجدی إذا عمیت البصیره» (۳).

یعنی، نگاه چشم سودی ندارد اگر صاحب آن کوردل و بدون بصیرت باشد.

و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) تنها صاحب بصیرت نبود بلکه نافذالبصیره بود، یعنی، بصیرت او به نهایت رسیده بود.

مواسات و اینثار حضرت عباس (علیه السلام)

صاحب کتاب ینابیع المودّه سلیمان قندوزی حنفی درباره شهادت آن حضرت گوید: هنگامی که روز عاشورا تشنگی [برآل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)] سخت شد، حضرت سیدالشهدا به برادر خود عباس فرمود: «با کمک اهل بیت خود چاهی را حفر کنید» و چون چاهی را حفر کردند به صخره و سنگ بزرگی برخورد نمودند، و سپس چاه دیگری را حفر کردند و آن را نیز چنین یافتند.

تا این که امام (علیه السلام) به برادر خود فرمود: «از فرات برای ما آب بیاور» و حضرت عباس عرضه داشت: سمعاً و طاعه و با گروهی به طرف فرات حرکت نمودند و چون لشکر عمر سعد از آنان منع کردند، حضرت عباس (علیه السلام) به آنان حمله نمود، و گروهی را کشت و آنان را از فرات دور نمود، و داخل فرات شد، و مشک خود را پر از آب کرد و غرفه ی آبی گرفت تا بنوشد، و لکن بیاد عطش حسین و اهل بیت او افتاد و آب را بر روی آب ریخت و فرمود: «به خدا سوگند از این آب نمی نوشم، در حالی که برادرم حسین و اطفال او تشنه هستند، و سپس گفت:

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا حسین وارد المنون

١- كافي، ج ٢/٥٩٢.

٢- غررالحكم، حكمة ٦٥٣٦.

٣- غررالحكم، حكمة ٩٩٧٢.

و تشرین بارد المعین

والله ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق الیقین

تا این که تیرها از هر سو به طرف او آمد، و بدن او مانند خارپشت پر از چوبه ی تیر گردید و گفت:

أقاتل اليوم بقلب مهتدی أذبُّ عن سبط النبی أحمد أضربکم بالصارم المهتد حتی تحیدوا عن قتال سییدی إنی انا العباس ذو التودد

نجل علی المرتضی المؤید

و سپس جنگ سختی نمود و عده ای را به هلاکت رساند و فرمود:

لا أرهب الموت إذا الموت لقی حتی أوارى فی المصالب لقا

نفسی لنفس الطاهر المطهر وقی

إنی صبور شاکر للملتقی

و لا أخاف طارقاً إذ طرقا

بل أضرب الهام و أبری المفرقا

پس شخصی به نام ابردبن شیبان به او حمله نمود و دست راست او را قطع کرد و آن حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله نمود و فرمود:

والله ان قطعتم یمینی لاحمین مجاهداً عن دینی [انی احامی ابداء عن دینی]

و عن امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامین

و باز گروهی را به هلاکت رساند، تا این که شخصی به نام عبدالله بن یزید دست چپ او را قطع کرد و او [مشک را] شمشیر را به دهان گرفت و فرمود:

یا نفس لا تخشی من الکفار و أبشری برحمه الجبار مع النبی سید الأبرار قد قطعوا ببغیهم یساری

و قد بغوا معاشر الفجار

و سپس با نداشتن دست به آنان حمله کرد در حالی که از کثرت جراحات ناتوان شده بود، از این رو گروه دشمن یکباره به او حمله کردند، و مردی با عمود آهنین بر سر او زد و فرق او شکافته شد، و بر زمین افتاد و صدا زد: «یا ابا عبدالله، یا حسین علیک منی السلام» و امام (علیه السلام) فرمود: «وا عباساه و امحجه

قلباه» و به آنان حمله کرد و دور شدند، پس پیاده شد و او را بر اسب خود سوار نمود، و به خیمه برد و سخت گریان شد. و فرمود: [ای برادر] خدا تو را به خاطر من جزای خیر بدهد همانا تو حقّ جهاد و کوشش خود را انجام دادی. (۱) مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله علیه) گوید: در برخی از تألیفات اصحاب آمده که چون حضرت عباس تنهایی و بی یآوری برادر خود را مشاهده نمود، عرضه داشت: ای برادر آیا به من رخصت و اجازه جنگ می دهی؟ و امام (علیه السلام) با شنیدن این جمله گریه ی سختی نمود و فرمود: «ای برادر تو صاحب لوا و پرچم من هستی و» و حضرت عباس عرضه داشت: «سینه ی من تنگ شده، و از زندگی سیر شده ام، و می خواهم انتقام خود را از این منافقان بگیرم»

و امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «اگر چنین است، برای این اطفال کمی آب طلب کن»

پس حضرت عباس نزد لشکر عمر سعد آمد و آنان را نصیحت نمود و از ادامه جنگ پرهیز داد و لکن سودی نبخشید و بازگشت و به برادر خود این را خبر داد، ناگهان صدای اطفال را شنید، که فریاد «العطش العطش» سر می دادند، از این رو بر مرکب خود سوار شد، و نیزه و مشکی را برداشت و به طرف فرات رفت و چهار هزار نفر که موکلین فرات بودند، او را احاطه نمودند و تیربارانش کردند، و حضرت عباس گروهی که گفته شده هشتاد نفر بوده اند را کشت و راه را باز نمود، و وارد فرات شد ... تا آخر آنچه گذشت. (۲)

و در زیارت ناحیه ی مقدسه ی امام زمان (علیه السلام) آمده که آن حضرت می فرماید: «السلام علی عباس بن امیرالمؤمنین، المواسی أخاه بنفسه، الأخذ لغده من أمسه، الفادی له، الوافی، الساعی إليه بمائه، المقطوعه یداه، لعن الله قاتلیه، یزید بن رقاد، و حکیم بن طفیل الطائی». (۳)

فداکاری های حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

از خصلت های بارز و آشکار حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آرزوی شهادت و فداکاری های اوست، امام سجاد (علیه السلام) درباره عموی خود می فرماید: «فلقد آثر و أبلی، و فدی أخاه بنفسه». (۴)

یعنی، عمویم عباس به راستی نسبت به برادر خود ایثار نمود و مبتلای به بلای سختی شد و جان خود را فدای برادر خویش نمود.

و «فدا» لغّه به معنای: چیزی را عوض چیز دیگری قرار دادن است، و خداوند که می فرماید: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» یعنی، ما ذبح عظیم را عوض ذبح اسماعیل قرار دادیم، و این را فدا و فدی می گویند، و «فدی و فداء» این است که کسی برای حفظ خود مال و یا چیز دیگری را می پردازد، چنان که خداوند می فرماید:

ص: ۳۷

۱- ینابیع المودّه، ج ۲/۶۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۵/۴۱.

٣- بحار الأنوار، ج ٤٥/٤٦.

٤- امالی صدوق، ص ٤٦٥.

«فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً» (۱)

یعنی، یا منت بر آنان گذار، و آنان را آزاد کن، و یا از آنان فدیهِه و عوض بگیر، و در لغت آمده: فدیته بمال، و فدیته بنفس، و فادیتَه بکذا یعنی عاوضته بکذا، و از این قبیل است آیه «وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَهُ طَعَامٌ مِثْلِكِينَ...» یعنی، کسانی که طاقت روزه ندارند، باید عوض آن، فقیری را سیر نمایند.

بنابراین صحیح است که کسی با دادن مال و یا جان خود، دیگری را نجات بدهد، و جان خود را عوض جان او قرار بدهد، تا او زنده بماند، و این شخص از جان خود بگذرد، و این معنا با عمل حضرت ابوالفضل (علیه السلام) تطبیق می کند که او جان خود را فدای جان برادر خویش و عزیزان او نمود، همان گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قصه ی هجرت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه، در بستر آن حضرت خوابید، و جان خود را فدای جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود، و به آن حضرت عرضه داشت: آیا اگر من در بستر شما بخوابم جان شما محفوظ می ماند؟ و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری.

بنابراین صحیح است که بگوییم: علی (علیه السلام) جان خود را فدای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود، و خداوند درباره ی او فرمود:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (۲)

یعنی، برخی از مردم جان خود را می فروشند، تا عوض آن خشنودی خدا را به دست آورند، و خداوند نسبت به چنین بندگانی مهربان است.

شبهت حضرت عباس به پدر خود امیرالمؤمنین (علیهما السلام)

همان گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جان خود را فدای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود فرزند او عباس (علیه السلام) نیز جان خود را فدای برادر خویش امام حسین (علیهما السلام) کرد.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی از امام سجّاد (علیه السلام) نقل نموده که آن حضرت در تفسیر آیه: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (۳)

فرمود: این آیه درباره ی علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که او برای حفظ جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر او خوابید، و جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سالم ماند. (۴)

و در تفسیر ثعلبی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود و فرمود: «... و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الاخر فایکما یؤثر اخاه؟ فکلاهما کرها الموت فإوحی الیهما: ألا کنتما مثل علی بن ابی طالب آخیت بینہ و بین محمد نبی فآثره بالحیاه علی نفسه، ثم ظلّ راقداً علی فراشه یقیه بمهجتہ، إهبطا إلی الأرض جمیعاً و احفظاه من عدوّہ، فهبط جبرائیل فجلس عند

١- محمد/٤.

٢- بقره/٢٠٧.

٣- بقره/٢٠٧.

٤- تفسير برهان، ج ١/٤٤٣.

رأسه، و ميكائيل عند رجله و جعل جبرئيل يقول بَخُّ بَخُّ! من مثلك يا ابن ابى طالب و الله يباهى بك الملائكه فأنزل الله:

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ » (۱)

يعنى، خداوند به جبرئيل و ميكائيل وحى نمود: من شما را برادر قرار دادم، و عمر يکى را بيش از ديگرى قرار دادم، پس کداميك از شما حاضرید، جان خود را فدای ديگرى بکنيد؟ و هر دو از مرگ کراهت پيدا کردند، و خداوند به آنان وحى نمود، آیا شما نمى خواهيد مثل وليّ من على بن ابيطالب باشيد؟ که من بين او و بين محمد (صلى الله عليه و اله و سلم) برادري قرار دادم و او جان خود را فدای برادر خویش نمود، و در بستر او خوابيد، تا جان خویش را فدای او کند، و اکنون شما بايد به زمين هبوط کنيد و از او حفاظت نماييد، تا دشمن به او آسيبى نرساند، پس جبرئيل آمد، و بالای سر او نشست و ميكائيل پايين پای او نشست، و جبرئيل به او گفت: به به به به مقام تو ای فرزند ابوطالب، به خدا سوگند خداوند به تو بر ملائکه مباحات مى کند، و سپس اين آيه نازل شد: « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ... » .

و در کتاب شرح الآيات الباهره و غير آن از کتب تفسير آمده که رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) هنگام هجرت از مکه به مدينه على (عليه السلام) را به جای خود گماشت، تا ديون و امانت های او را رد کند، و هنگام رفتن به غار ثور که مشرکين خانه ی او را احاطه کرده بودند تا نيمه ی شب او را بکشند او را امر نمود تا در بستر وی بخوابد، و به او فرمود:

« إِنِّي أَخْبَرْتُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ اللَّهَ يَمْتَحِنُ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى قَدَرِ إِيْمَانِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنْ دِينِهِ، فَأَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ ، فَقَدْ امْتَحَنَكَ يَا ابْنَ الْعَمِّ وَامْتَحَنَنِي فَيَكُ بَمِثْلِ مَا امْتَحَنَ بِهِ خَلِيلَهُ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَالذَّبِيحَ إِسْمَاعِيلَ (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَصَبْرًا صَبْرًا فَإِنَّ رَحِمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، ثُمَّ ضَمَّمَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِهِ وَبَكَى وَجَدًا بِهِ، وَبَكَى عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَام) جَزَعًا لِفِرَاقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ أَوْصَاهُ بَوْصَايَاهُ وَآمَرَهُ فِي ذَلِكَ بِالصَّبْرِ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ، ثُمَّ خَرَجَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي فَحْمَةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، وَالرَّصْدِ مِنْ قَرِيشٍ قَدْ أَطَافُوا بِدَارِهِ وَنَامَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَلَى فِرَاقِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مَوْطِنًا نَفْسَهُ عَلَى الْقَتْلِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ: إِنِّي أَخَيْتُ بَيْنَكُمَا، وَجَعَلْتُ عَمْرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنَ الْآخَرِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ صَاحِبَهُ بِحَيَاتِهِ؟ » (۲)

يعنى، رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) به على (عليه السلام) فرمود: من به تو خبر مى دهم که خداوند اوليای خود را به اندازه ی ايمان و مراتب دينی آنان، آزمایش مى نمايد، از اين رو سخت ترين بلا مربوط به پيامبران است مطابق درجاتى که دارند و اکنون ای پسر عم خداوند تو را امتحان نموده، و من را نيز درباره ی تو امتحان کرده، همان امتحانى که نسبت به خليل خود ابراهيم و ذبيح او اسماعيل (عليهما السلام) انجام داده است، و تو بايد صبر کنى، چرا که رحمت خداوند به محسنين نزديک است.

سپس رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) را به سينه چسباند و به حال او گريه کرد؛ و على (عليه السلام) نيز به خاطر فراق و جدائی از رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) گريه نمود، تا اين که رسول خدا وصيت هايى به او نمود و او را امر به صبر کرد و نماز عشا را خواند و به طرف غار ثور

١- تفسير برهان، ج ١/٤٤٦.

٢- العبد الصالح، ص ١٢١ الخصائص العباسية، ص ٢٠٤.

حرکت نمود، و جاسوس های قریش خانه ی آن حضرت را احاطه نموده بودند، و علی (علیه السلام) در بستر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابید، و خود را برای کشته شدن آماده کرد، و خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود: ...

آری حضرت عباس (علیه السلام) نیز همانند پدر خود، جان خویش را فدای برادر خود امام حسین (علیه السلام) نمود و خداوند جان علی (علیه السلام) را حفظ نمود، و لکن مردم کوفه دست های عباس (علیه السلام) را قطع کردند، و تیر به چشم او زدند و عمود آهنین بر سر او فرود آوردند، و بدن او را قطعه قطعه کردند، در حالی که او سقّای لب تشنه ای بود، و برای سقّایی اطفال برادر خود رفته بود!!

حضرت عباس (علیه السلام) به پیامبران اقتدا نمود

فداکاری سیره و روش پیامبران خدا (علیهم السلام) است، چرا که آنان مؤدّب به ادب الهی هستند. اولیای خداوند نیز در مسیر پیامبران او حرکت می کنند، و حضرت عباس (علیه السلام) نیز از پدر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پرورش یافته ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود تعلیم گرفت و به دست او مؤدّب شد.

و لکن در قصّه ی ابراهیم و اسماعیل گر چه خداوند ابراهیم (علیه السلام) را امر نمود که فرزند خویش اسماعیل را قربانی کند، و ابراهیم (علیه السلام) کوشید تا امر خدا را اطاعت نماید، و لکن این امتحانی بیش نبود و خداوند نخواست که پدر سر فرزند خود را از بدن جدا کند، از این رو جبرئیل مانع شد و کارد را برگرداند و خداوند به ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «قَدْ صَدَقَتِ الرَّؤْيَا» و جبرئیل گوسفندی آورد و ابراهیم (علیه السلام) آن گوسفند را به جای اسماعیل ذبح کرد، آری ابراهیم (علیه السلام) می کوشید تا امر خدا را اطاعت کند و فرزند خویش را قربانی نماید، چنان که از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که می فرماید:

«لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبِشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ، تَمَنَّى إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ إِنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبِشِ مَكَانَهُ، لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَلَدَهُ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ:

یا ابراهیم، من أحبّ خلقی إليك؟ فقال: یا ربّ ما خلقت خلقاً هو أحبّ إليّ من حبيبيك محمد صلی الله علیه و آله؟ فأوحى الله إليه: یا ابراهیم أفهو أحبّ إليك أو نفسك؟ قال: بل هو أحبّ أليّ من نفسي. قال: فولده أحبّ أليک أو ولدك؟ قال: بل ولده. قال: فذبح ولده ظلماً على أيدي أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك في طاعتي؟ قال: یا ربّ بل ذبحه على أيدي أعدائه أوجع لقلبي. قال: یا ابراهیم إنّ طائفه تزعم أنّها من أمّه محمد صلی الله علیه و آله ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلماً و عدواناً كما يذبح الكبش، و يستوجبون بذلك سخطی. فجزع ابراهیم لذلك و توجه قلبه و أقبل بيكي فأوحى الله عزوجل: یا ابراهیم قد قبلت جزعك

علیٰ ابنک إسماعیل لو ذبحته یدک بجزعک علیٰ الحسین (علیه السلام) و قتلہ، و أوجبت لک أرفع درجات أهل الثواب علی المصائب، و ذلك قول الله عزوجل: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (۱)

مؤلف گوید: از این قصه مسائلی روشن می شود:

۱ این که پیامبران خدا (علیهم السلام) هیچ عملی را بدون امر الهی انجام نمی دهند، و تسلیم دستور او هستند و امر خداوند را هر چه باشد انجام می دهند، چنان که حضرت ابراهیم (علیه السلام) مأمور به ذبح فرزند خود شد، و بدون سؤال از وجه حکمت، برای ذبح فرزند خود کوشا بود، و چون جبرائیل گوسفندی را آورد و گفت: باید به جای اسماعیل این گوسفند را ذبح کنی باز سؤالی نکرد و آن گوسفند را ذبح نمود.

۲ امر به ذبح اسماعیل جنبه ی امتحانی داشت، و آن امتحان سخت و بی سابقه ای بود، و شاید غرض از این امتحان، تصفیه قلب ابراهیم و تربیت او نسبت به اخلاص بوده که عواطف و محبت فرزند مانع از انجام فرمان خداوند نشود.

۳ هدف اصلی از این قصه گرچه قربانی کردن گوسفند بوده، و لکن امر به ذبح اسماعیل درسی برای ابراهیم و اسماعیل و پیامبران دیگر و امت های بعد از ابراهیم (علیه السلام) نیز بوده است.

۴ از این قصه ظاهر می شود که دو چیز عوض ذبح اسماعیل قرار گرفت، یکی گوسفندی که جبرائیل آورد و آن سنت جاری شد در مراسم حج، و دیگری «ذبح عظیم» که مراد از آن شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می باشد، و خداوند فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ».

۵ خداوند عوض پاداش ذبح اسماعیل، برای ابراهیم (علیهما السلام)، حزن و اندوه او برای مظلومیت امام حسین (علیه السلام) را قرار داد، و با حزن و اندوه ابراهیم برای امام حسین (علیه السلام) پاداش ذبح اسماعیل را به او عطا نمود، گرچه در ظاهر عوض، آن گوسفند بود.

۶ بنابراین امام حسین (علیه السلام) «ذبح عظیم» حقیقی می باشد، چرا که شهادت او سبب زنده ماندن دین جد او و هدایت مردم و جدا شدن حق از باطل گردید، و امام حسین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجات امت شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مُصْبِحَ الْهَدْيِ وَ سَفِينَةَ النِّجَاهِ»

و در زیارت اربعین که از معصوم نقل شده است می خوانیم:

«وَبَدَلَ مُهَجَّتِهِ فَيْكُ لَيْسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (۲)

یعنی، امام حسین (علیه السلام) خون خود را به خدا بذل نمود، تا بندگان خدا را از جهالت و حیرت و گمراهی نجات دهد.

و زبان حال او اگر زبان قال او نباشد، این بوده که فرمود:

إن كان دين محمد لم يستقم

إلا بقتلى فيا سيوف خذيني

یعنی، اگر دین جدّم محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) بدون کشته شدن من، برقرار نمی ماند، ای شمشیرها مرا بگیرید.

ص: ۴۱

۱- صافات/۱۰۷، عیون الأخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱/۲۰۹ ح ۱

۲- تهذیب، ج ۶/۱۱۳.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «حسین منی و أنا من حسین» (۱).

یعنی، حسین از من است و من از حسین هستم. [یعنی حفظ آیین من از حسین است].

البته معلوم است که فداکاری های حضرت عباس (علیه السلام) نیز برای تأمین هدف امام حسین (علیه السلام) بوده است، چنان که امام صادق (علیه السلام) در زیارت عمومی خود می فرماید:

«فنعیم [الأخ] الصابر المجاهد المحامی الناصر و الأخ الدافع عن أخیه المجیب إلی طاعه ربّه الراغب فیما زهد فیهِ غیره من الثواب الجزیل و الثناء الجمیل...»

و در فراز دیگری می فرماید:

«فجزاک الله إفضل الجزاء و أوفر جزاء أحدٍ ممّن وفی بیعته و استجاب له دعوته و أطاع و لاه أمره أشهد أنك قد بالغت فی النصیحه و أعطیت غایه المجهود...».

یعنی، خداوند بهترین و بیشترین پاداش را به تو بدهد، و بالاترین پاداش کسی را به تو بدهد که به بیعت خود وفادار بوده و دعوت و امر امام خود را اطاعت نموده است، و من گواهی می دهم که تو، نهایت خیرخواهی و کوشش خود را نمودی و در مسیر اطاعت از ولی امر و امام خود، هیچ گونه کوتاهی نکردی.

ایثار حضرت اباالفضل (علیه السلام)

از خصلت های بارز حضرت اباالفضل (علیه السلام) ایثار و از خود گذشتگی است، او در جمیع احوال و حوادث کربلا برادر و امام و اهل بیت آن حضرت را بر خود مقدم می داشت، بلکه خود را فدایی آنان می دانست و تا او زنده بود اهل بیت امام حسین (علیه السلام) احساس امتیّت می نمودند، از این رو امام (علیه السلام) در سخنان استنصاری و اتمام حجّت خود، در ساعات آخر عمر که در گودی قتلگاه افتاده بود می فرمود: «هل من ناصرٍ ی نصرنی، و هل من معینٍ یعیننا لوجه الله، و هل من ذابَّ یذبّ عن حرم رسول الله» و تا اباالفضل (علیه السلام) زنده بود امام حسین (علیه السلام) چنین جملاتی را نفرمود.

حمایت حضرت اباالفضل و خیرخواهی و فداکاری او نسبت به امام (علیه السلام) به قدری بود، که امام چون صدای برادر خود را شنید، با شتاب نزد او آمد و فرمود: «الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و انقطع رجائی» یعنی، اکنون پشت من شکست و راه چاره ی من کم شد، و امید من قطع گردید.

امام سجاد (علیه السلام) درباره ی عمومی خود حضرت اباالفضل (علیهما السلام) می فرماید:

«فلقد آثر و أبلی و فدی أخاه بنفسه» (۲).

یعنی، به راستی عمویم اباالفضل نسبت به برادر و اهل بیت او ایثار نمود و حق آنان را بر خود واجب و مقدم نمود، و بلاها را به جان خرید، و جان خویش را فدای برادرش کرد.

١- ارشاد، ج ٢/١٢٧.

٢- امالي صندوق، ص ٤٦٢.

در شرح کتاب «آیات الباهره» روایت شده که فاطمه(علیها السلام) به علی(علیه السلام) عرض کرد: شما نزد پدرم بروید و برای معاش ما چیزی از او طلب کنید، و علی(علیه السلام) نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و آن حضرت یک دینار به او داد و فرمود: با این دینار برای خانواده ی خود طعامی تهیه کن، و چون علی(علیه السلام) از خدمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شد، به مقدار بن اسود کندی برخورد نمود [که او نیز به خاطر گرسنگی فرزندان خود از خانه خارج شده بود] و علی(علیه السلام) آن دینار را به او داد، و داخل مسجد شد و روی خاک خوابید، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) منتظر او بود، تا این که وارد مسجد شد و دید علی(علیه السلام) خوابیده است، پس او را بیدار نمود، و فرمود: یا علی چه کردی؟ امیرالمؤمنین(علیه السلام) عرضه داشت: مقدار را دیدم که او نیز از گرسنگی از منزل خارج شده بود و من دینار را به او دادم.

پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جبرئیل قصه ی تو را به من خبر داد، و خداوند این آیه را درباره ی تو نازل نمود: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۱)، (۲)

در کتاب «آیات الباهره» از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با اصحاب خود نشست بود، و علی(علیه السلام) وارد شد، در حالی که لباس کهنه و پاره ای پوشیده بود، و چون نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نشست آن حضرت ساعتی به او نگاه کرد و سپس این آیه را قرائت نمود: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» و سپس به علی(علیه السلام) فرمود:

تو امام و پیشوای کسانی هستی که این آیه درباره ی آنان نازل شده است. و سپس فرمود: یا علی! لباس فاخر تو چه شه که من به تو دادم؟ علی(علیه السلام) فرمود: یکی از اصحاب شما نزد من آمد و گفت: «خودم و خانواده ام لباسی نداریم» و من به او ترحم نمودم، و او را بر خود مقدم داشتم، و آن لباس فاخر را به او دادم و دانستم که خداوند به زودی بهتر از آن را به من خواهد داد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «راست گفتمی، چرا که جبرائیل به من گفت: خداوند به جای آن در بهشت حله ی سبزی از استبرق به تو خواهد داد، که مصبوغ از یاقوت و زبرجد می باشد، و چه نیکوست جایزه ی خداوند برای تو، به خاطر سخاوت و صبر تو بر این لباس کهنه و پاره ای که به تن کرده ای، و من تو را به انعام الهی بشارت می دهم.»

از این رو علی(علیه السلام) از بشارت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شاد گردید و از خدمت آن حضرت مرخص شد. (۳)

سخنان علی علیه السلام در باره ی ایثار:

قال علی (علیه السلام): الإیثار أعلى المکارم. (۱)

و قال (علیه السلام): الإیثار أعلى الإحسان. (۲)

و قال (علیه السلام): الإیثار أعلى مراتب الكرم و افضل الشیم. (۳)

و قال (علیه السلام): الإیثار شیمه الأبرار. (۴)

و قال (علیه السلام): الإیثار أحسن الإحسان، و أعلى مراتب الإیمان. (۵)

یعنی، ایثار و تقدیم دیگران بر خود، بالاترین مکارم اخلاقی و احسان، و بهترین خوی نیک انسان، و خصلت ابرار و نیکان و بهترین احسان و بالاترین مراتب ایمان است.

مؤلف گوید: حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مانند پدر خود بالاترین مراتب ایثار را، نسبت به برادر و اهل بیت او (علیهم السلام) در کربلا انجام داد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «الله عزوجلّ جنه لا یدخلها إلاّ ثلاثه: رجل حکم علی نفسه بالحقّ، و رجل زار أخاه المؤمن فی الله، و رجل آثر أخاه المؤمن فی الله عزوجلّ». (۶)

یعنی، خداوند را بهشتی است که جز سه گروه داخل آن نمی شوند: کسی که به حق درباره خود حکم کند، و کسی که برای خدا به زیارت برادر مؤمن خود برود، و سوم کسی که برادر مؤمن خود را بر خویش مقدم بدارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «المؤثرون من رجال الأعراف». (۷)

یعنی، اهل ایثار از رجال اعراف می باشند، که خداوند می فرماید: «و علی الأعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم». (۸)

و در روایات آمده که معصومین (علیه السلام) می فرمایند: رجال اعراف ما هستیم، و ما همه مردم را می شناسیم.

و در حدیث قدسی آمده که حضرت موسی (علیه السلام) به خدای خود گفت: «یا ربّ، أرني درجات محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) و أمته. قال: یا موسی إنّک لن تطیق ذلك، و لكن أریک منزله من منازلہ، جلیله عظیمه فضّلمته بها علیک، و علی جمیع خلقی ... فکشف له عن ملکوت السماء فنظر إلی منزله کادت

ص: ۴۴

- ٢- المصدر، ٩٥١.
- ٣- المصدر، ١٤١٩.
- ٤- المصدر، ٦٠٦.
- ٥- المصدر، ١٧٠٥.
- ٦- كافي، ج ٢/١٧٨.
- ٧- غرر الحكم، ١٩٧٥.
- ٨- اعراف/٤٦.

تتلف نفسه من أنوارها و قربها من الله عزوجل، قال: يا رب بماذا بلغته إلى هذه الكرامه؟ قال: بخلقٍ اختصاصه به بينهم و هو الإيثار، يا موسى لا يأتيني أحد منهم قد عمل به وقتاً من عمرٍ ألاً استحييت من محاسبته، و بوأته من جنتي حيث يشاء» (١).

یعنی، خدایا درجات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و امت او را به من نشان بده، و خداوند فرمود: ای موسی تو طاقت دیدن آن ها را نداری و لکن من یکی از منازل جلیل و عظیم او را به تو نشان می دهم که به خاطر آن او را بر تو و بر جمیع خلق خود فضیلت داده ام ... پس خداوند برای موسی پرده از ملکوت آسمان برداشت و موسی نگاهش به منزلتی افتاد که نزدیک بود از نور و قرب آن به خداوند جان خود را از دست بدهد، تا این که موسی (علیه السلام) گفت: خدایا برای چه او را به این مقام رساندی؟ خطاب شد: به خاطر خلقی که او دارد و دیگران ندارند، و آن ایثار است. و سپس فرمود: ای موسی هر کدام از آنان که در وقتی از عمر خود به این خصلت عمل کرده باشد، من از محاسبه ی اعمال او حیا می کنم، و او را در هر کجای بهشت که بخواهد قرار می دهم.

مقام حضرت اباالفضل (علیه السلام) بعد از معصومین (علیهم السلام)

البته معلوم است که بالاترین مراتب ایثار را بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین معصومین (علیهم السلام) امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته، و بعد از معصومین (علیهم السلام) حضرت اباالفضل (علیه السلام) بالاترین مراتب ایثار را داشته است، همان گونه که امام سجاد (علیه السلام) درباره ی او می فرماید: «رحم الله العباس فلقد آثر و أبلی و فدی أخاه بنفسه» (٢) یعنی،

خدا رحمت کند عمویم عباس را، به راستی او برادر خود و اهل بیت او را بر خود مقدم نمود، و جان خویش را فدای برادرش کرد، و به بلای سختی مبتلا شد.

یعنی، آثر الله، و آثر دین الله، و آثر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، و آثر أخاه الحسین (علیه السلام) علی نفسه، و کل ما یملکه من غالی و رخیص، چنان که امام صادق (علیه السلام) در زیارت او فرمود: «أشهد أنك قد بالغت فی النصیحه، و أعطیت غایه المجهود» یعنی، من شهادت می دهم که تو نهایت خیرخواهی را نسبت به برادر خود انجام دادی، و نهایت کوشش و توان خویش را در راه او مبذول نمودی.

حضرت اباالفضل (علیه السلام) حتی برادران خود، را قبل از خود فدای برادر نمود. (٣)

و این فداکاری بزرگی است، همانند فداکاری ابراهیم (علیه السلام) نسبت به اسماعیل (علیه السلام) و خداوند این امتحان و فداکاری را برای ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) بلای مبین نامیده و می فرماید: [إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِين] (٤)

ص: ۴۵

۱- میزان الحکمه، ج ۱/۱۷۳.

۲- امالی صدوق، ص ۴۶۲.

٣- الخصائص العباسيه.

٤- صفات/١٠٦.

محبت ابا الفضل نسبت به امام حسین (علیه السلام)

محبت اولیای خداوند بخشش الهی است، و خداوند به هر کس از بندگان خود می خواهد می دهد، البته ارتباط به امور تکوینی و نطفه و مبدء خلقت و عالم میثاق نیز دارد، و در عالم ذرّ و میثاق هر کس اقرار به توحید و نبوت و ولایت محمد و آل محمد علیم السلام کرده باشد، در این عالم خداوند این نعمت ها را به او عطا می فرماید، چرا که خداوند طینت او را از طینت علیین قرار می دهد، و او در این دنیا به آنان محبت و علاقه خواهد داشت.

از امام صادق و امام مهدی (علیهما السلام) نقل شده که فرموده اند:

«شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عَجَبُوا بَمَاءِ و لا یتنا یحزنون لحزننا و یفرحون لفرحنا» (۱)

یعنی، شیعیان ما از باقی مانده ی گل ما آفریده شدند، و با آب محبت ما سرشته شدند، آنان به خاطر حزن و اندوه ما محزون می شوند، و به خاطر فرح و شادی ما شاد و مسرور می گردند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید:

«إِنَّ الله تبارک و تعالی اطلع إلى الأرض فاخترنا، و اختار لنا شیعه ینصروننا، و یفرحون لفرحنا، و یحزنون لحزننا، و یدذلون أموالهم و أنفُسهم فینا، أولئک منا و إلینا» (۲)

یعنی، خدای تبارک و تعالی، به زمین توجه نمود، و ما را انتخاب کرد و برای ما شیعیانی انتخاب نمود که ما را یاری کنند، و با شادی ما شاد، و با حزن و اندوه ما اندوهگین باشند، و مال و جان خود را در راه ما بذل کنند، آنان از ما آیند و به ما می رسند.

و در روایتی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: أَحَبَّ اللهُ مِنْ أَحَبِّ حَسِينًا ... (۳)

و در روایتی آمده که «إِذَا أَرَادَ اللهُ بَعْدَ خَيْرٍ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حَبَّ الْحَسِينِ (علیه السلام)» (۴)

و خداوند محبت امام حسین (علیه السلام) را در قلوب خواصّ از مؤمنین مخلص خود قرار می دهد، و در قلوب آنان رقت و نرمی، و به چشم های آنان اشک در مصائب اولیای خود را می دهد، از این رو بی اختیار در مصائب امام حسین و عزیزانش اشک می ریزند.

ولکن علاقه ی حضرت عباس به امام حسین (علیهما السلام) را با قلم و بیان نمی توان توصیف نمود، چرا که علاقه ی او به برادرانش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فطری و تکوینی و ایمانی است، و حدی برای آن نمی توان بیان کرد، چرا که خداوند او را برای برادرش امام حسین (علیهما السلام) آفریده است، و علاقه ی او فوق علاقه ی نسبی و برادری است، و این چیزی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیش از خداوند خواسته بوده است، از این رو علاقه ی او به امام حسین (علیه السلام) همانند علاقه ی

١- بحار الأنوار، ج ٣٠٣/٥٣.

٢- بحار الأنوار، ج ٢٨٧/٤٤.

٣- كامل الزيارات، ص ١١٦، بحار الأنوار، ج ١٤/٢٧.

٤- حار الأنوار، ج ٧٦/٩٨.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) بوده، و در مواسات و ایثار و یاری و ... همانند پدر خود بوده است و در این مسأله تردیدی وجود ندارد.

و یکی از نشانه های آن این است که او با لب تشنه وارد فرات شد، و چون به یاد تشنگی برادر خود افتاد فرمود: «والله لأذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً» و سپس رَجَز خواند و فرمود:

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنتِ أن تکونی

هذا حسینٌ وارد المنون

و تشرین بارد المعین

والله ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق الیقین!...

بیعت و اطاعت از امام (علیه السلام)

بیعت در لغت به معنای دست در دست دیگری گذاردن برای قطعی شدن و انجام معامله است، و به تعبیر دیگر بیعت، دست دادن برای ایجاب بیع و یا اطاعت از دیگری است، و «تبايعوا علی الأمر و «أصفقوا علیه» و «بايعه علیه مبايعه» یعنی عاهده، و فی الحدیث: «ألا تبايعونی علی الإسلام؟» و جمیع عبارات فوق به معنای معاقد و معاقد است. (۱)

و بیعت در اصطلاح شرع مقدّس: علامت معاقد در اطاعت از پیامبر و امام (علیهما السلام) است، و حکم آن، وجوب وفا به عهد و یمانی است که با پیامبر و یا امام (علیهما السلام) نموده است، و آن از عقود لازمه و شکستن آن حرام و از گناهان بزرگ است، و قرآن درباره ی آن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲)

یعنی، کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکنی کرده است و کسی که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا دار باشد، بزودی پاداش عظیمی خداوند به او خواهد داد.

و نیز می فرماید:

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (٣)

ص: ٤٧

١- لسان العرب، ج ٥٥٧/١ و ٥٥٨.

٢- فتح/١٠.

٣- نحل/٩١.

یعنی، و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید! و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است!

و امام صادق (علیه السلام) در زیارت عمومی خود می فرماید:

«فجزاك الله أفضل الجزاء، و أكثر الجزاء، و أوفر الجزاء، و أوفى جزاءٍ أحدٍ مَّمن وفى ببيعته، و استجاب له دعوته». یعنی، خداوند بیشترین و کامل ترین و بهترین پاداش کسی را به تو بدهد که به بیعت امام خود وفا دار بوده و دعوت او را اجابت نموده است.

و در فراز دیگری از آن می فرماید: «أشهد لك بالتسليم و الوفاء و النصيحة لخلف النبي المرسل و السبط المنتجب».

یعنی، من برای تو شهادت می دهم، به تسلیم و وفا و نصیحت و خیرخواهی، نسبت به جانشین پیامبر و سبط برگزیده او.

و در حدیث شریفی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که می فرماید:

«ثلاثة لا يكلمهم الله عزّ و جلّ يوم القيامة و لا ينظر إليهم و لا يزكّهم و لهم عذاب أليم: رجل بايع إماما لا يبايعه إلّا للدنيا، إن أعطاه منها ما يريد وفى له، و إلّا كفّ ...» (۱)

یعنی، خداوند با سه گروه در قیامت سخن نمی گوید، و به آنان توجه نمی کند، و یکی از آنان کسی است که برای دنیا با امامی بیعت کند، و اگر آن امام دنیای او را تأمین کند، به بیعت خود وفادار است، و گر نه از اطاعت او سرپیچی می نماید، و دیگری مردی است که معامله ای بکند، و در آن سوگند یاد کند که چنین خواهم کرد، و بر خلاف آن عمل کند، و سوم کسی که در بیابان آبی در اختیار دارد و به کسی نمی دهد.

و از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده که می فرماید:

« ثلاث موبقات نكث الصفة و ترك السنّة و فراق الجماعة» (۲)

یعنی، سه چیز، انسان را هلاک می کند: بیعت شکنی، ترک سنت ها، جدا شدن از جماعت

و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که می فرماید:

« إنَّ في النار لمدينة يقال لها الحصينة، أفلا- تستلوني ما فيها؟ فقيل له: ما فيها يا امير المؤمنين؟ قال (عليه السلام) فيها ایدی الناكثين» (۳)

یعنی، در آتش دوزخ شهری هست که به آن حصینه گفته می شود، آیا از من سؤالی نمی کنید که در آن چیست؟ پس به آن حضرت گفته شد: «در آن چیست یا امیرالمؤمنین؟» فرمود: دست های بیعت شکنان در آن است.

صداقت ابا الفضل (علیه السلام) در بیعت با امام خود

- ١- خصال، ص ١٠٧.
- ٢- بحار الأنوار، ج ٤٨/١٨٥.
- ٣- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ٢٥٤.

بیعت صحیح و مشروع دارای چند شرط است:

۱ بیعت کننده قابلیت بیعت کردن را داشته باشد، و بیعت او مشروع باشد، بنابراین بیعت بچه ی نابالغ و دیوانه، و کسی که با اکراه از او بیعت گرفته می شود، صحیح نخواهد بود، مانند بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای خلفای غاصب.

۲ کسی که با او بیعت می کنند باید، امام یا پیامبر خدا باشد، و بیعت با فاسق و بی کفایت و متجاهر به فسق صحیح نیست بلکه گناه و حرام است، مانند بیعت با خلفای غاصب و حکام بنی امیه و بنی عباس و بنی مروان، از این رو امام حسین (علیه السلام) با یزید بن معاویه که متجاهر به فسق و شرابخواری و قتل نفس بود بیعت نکرد و ...

۳ بیعت باید برای انجام کاری باشد، که قیام به آن صحیح باشد، و بیعت برای قیام به معصیت خدا مانند جنگ با اهل دین، و پیامبران و اوصیاء و صالحین صحیح نیست، بنابراین بیعت با غاصبان خلافت صحیح نبوده و بیعت کننده شریک در جمیع اعمال خلاف آنان خواهد بود، و مردم بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با کسانی باید بیعت می کردند که مانند خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای آن حضرت، واجب الإطاعه باشند و بیعت با آنان تاکید در وجوب اطاعت آنان بوده است، و اگر با آنان بیعت هم نمی کردند، باید از آنان اطاعت می نمودند، چرا که ولایت آنان بر مردم از ناحیه خداوند سبب وجوب اطاعت از آنان بود، و بیعت با آنان در حقیقت اعتراف به وجوب اطاعت از آنان بوده است.

بنابراین بیعت باید با پیامبر یا امام واجب الإطاعه باشد، چرا که خداوند همه ی پیامبران و اوصیای آنان را واجب الإطاعه دانسته و می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱)

یعنی، ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.

و یا می فرماید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۲)

یعنی، بگو: «خدا را و پیامبرش را اطاعت کنید، و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود می باشید! و اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست!»

و یا می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولُ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۳)

یعنی، ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [یعنی اوصیای پیامبر] را و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر او بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت آن نیکوتر است.

١- نساء/٤٤.

٢- نور/٥٤.

٣- نساء/٥٩.

از این رو ما باید همیشه بیعت پیامبر و یا امام (علیهما السلام) را به گردن داشته باشیم، گرچه با آنان در ظاهر بیعت نکرده باشیم، از این رو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود:

«من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة» (۱)

یعنی، کسی که بمیرد و بیعت [امامی] به گردن او نباشد، مردن او مردن جاهلیت خواهد بود.

و به اعتقاد شیعه، بیعت واجب بر هر مسلمانی بیعت با کسانی است که خداوند اطاعت از آنان را بر مردم واجب نموده است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را جانشین و خلفای خود دانسته و اطاعت شان را بر مردم واجب نموده است.

و اما بیعت هایی که در طول تاریخ اسلام با اکراه و اجبار برای حکام جور و غاصبین خلافت گرفته می شده، هیچ اثر و ارزشی نداشته است، جز این که اگر با اکراه انجام نشده باشد، بیعت کننده تمام خطاها و ظلم ها و جنایت های آنان را امضاء نموده، و با آنان محشور خواهد شد،

و گناهان و ظلم های آنان به دوش او نیز خواهد بود، بلکه اگر بیعت نکرده باشد، و لکن به حاکمیت آنان راضی باشد، و یا به آنان در ظلم کمک کند، شریک آنان می باشد، و بر آنچه گذشت روایات فراوان و صحیحی وجود دارد.

و بیعت صحیح، بیعت با پیامبر و ائمه ی اهل البیت (علیهم السلام) است، مانند بیعتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مردم گرفت، و آن به امر خداوند تبارک و تعالی بود که آن حضرت و پس از نزول آیه:

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » (۲)

یعنی، ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است را، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را امر به اطاعت از امیرالمؤمنین و ائمه ی اهل بیت خود (علیهم السلام) کرد و از آنان برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت گرفت و آنان آن بیعت را نادیده گرفتند و با غاصبین خلافت بیعت نمودند و کافر شدند، در حالی که بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) در غدیر به امر خدا و رسول او و با اختیار انجام گرفت، بلکه اولی و دومی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) از روی نفاق گفتند:

«بَخُّ بَخٌّ لَكَ يَا بِنَ أَبِيطَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»

یعنی، به به به مقام تو ای فرزند ابوطالب که اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن باایمان گردیدی.

البته رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از نفاق مردم نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) هراس داشت، و چند بار از جبرائیل مهلت خواست و فرمود: «می ترسم این مردم ولایت علی (علیه السلام) را نپذیرند» تا این که خداوند در ذیل آیه فوق فرمود: « وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » و آن حضرت ناچار به ابلاغ ولایت شد، و در این ماجرا خداوند امتحان سختی از مردم گرفت، و آنان ولایت او را با عدم میل پذیرفتند، از

ص: ۵۰

۱- صحاح الأخبار، ص ۳۱۹ ۵۳۶، کمال الدین، ج ۲/۴۰۹.

۲- مائه/۶۷.

این رو با فاصله ی کمی بیعت خود را شکستند، چرا که کینه هایی از او در دل داشتند و طاقت عدالت او را نداشتند، و لکن خداوند حجّت را بر آنان تمام کرد.

آری اهل کوفه دوازده هزار نامه به امام خود نوشتند و از پیش توسط مسلم بن عقیل با امام حسین (علیه السلام) بیعت نمودند، و حجّت بر آنان تمام شد، و با فاصله ی کمی بیعت خود را شکستند، و با عبیدالله زیاد بیعت کردند، و آماده ی جنگ با امام خود شدند، و همان گونه که وفاداران امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار ناچیز بودند، وفاداران امام حسین (علیه السلام) نیز در کوفه بسیار کم و ناچیز بودند، گرچه اهل کوفه همگی با یک صدا می گفتند:

«أقدم إلینا یكون لك مالنا و عليك ما علينا فلعلّ الله یجمع بیننا و بینك علی الهدی و دین الحقّ». (۱)

یعنی، بیا به دیار ما، ما تو را از خود می دانیم و تو در نفع و ضرر همانند ما خواهی بود، تا شاید خداوند توفیق حمایت از تو را به ما بدهد، و همه ما را به دین حق هدایت نماید.

و لکن امام حسین (علیه السلام) از بی وفایی آنان آگاه بود، و چون از مکه به طرف عراق حرکت کرد، در خطبه ی معروف خود فرمود:

«خُطِّ الموت علی ولد آدم مَخَطَّ القلاده علی جید الفتاه ، فما أولهنی إلی أسلافی إشتیاق یوسف إلی یعقوب، کأنی بأوصالی تقطّعها عسلان الفلوات ...» (۲)

یعنی، «مرگ برای فرزندان آدم همانند قلاده ای است که بر گردن دختر جوان می اندازند، و من بسیار مشتاق دیدار پدران و اسلاف خود هستم، مانند اشتیاق یوسف به یعقوب و اکنون می بینم که گرگ های بیابان بدن مرا پاره پاره می کنند...».

سفرش اسلام به رعایت عهد و پیمان

وفای به عهد و پیمان، نشانه ی ایمان و راستی می باشد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «من دلائل الإیمان الوفاء بالعهد». (۳)

یعنی، پای بند بودن به عهد و پیمان از دلائل ایمان است. برخی از علمای اخلاق گویند: ایمان کلاً عمل است و گفتار بخشی از آن است، و مؤمن به کمال ایمان نمی رسد تا التزام او به عهد و پیمان کامل شود، و بدون آن ایمانی نخواهد داشت، و از منافقین خواهد بود، چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ثلاث من كنّ فيه كان منافقاً و إن صام وصلّى و زعم أنّه مسلم، من إذا حدّثَ كذبَ، إذا ائتمن خان، و إذا وعد أخلف». (۴)

ص: ۵۱

٢- كشف الغمّه في معرفه الأئمّه، ج ٢/٢٩.

٣- غرر الحكم، ٨٢٣/٢١٣.

٤- تحف العقول، ص ٣١٦.

یعنی، سه خصلت در هر کس باشد منافق خواهد بود، گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند که مسلمان است: کسی که هنگام سخن گفتن دروغ بگوید، و چون او را امین شمارند خیانت کند، و چون وعده می کند خلف وعده نماید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أقربکم غداً منی فی المواقف أصدقکم للحدیث، و أداکم للأمانه، و أوفاکم للعهد...» (۱)

یعنی، نزدیک ترین شما در قیامت به من، راستگوترین و اماندارترین و باوفا ترین شما نسبت به عهد و پیمان است.

و در سخن دیگری فرمود: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیف إذا وعد» (۲)

یعنی، هر کس به خدا و قیامت ایمان دارد، باید به وعده ای که می کند وفادار باشد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ثلاثه لا عذر لأحدٍ منها: أداء الأمانه إلى البرِّ و الفاجر و الوفاء بالعهد للبرِّ و الفاجر و برِّ الوالدین مؤمنین کانا أو فاجرین» (۳)

یعنی در سه چیز برای احدی عذری نیست: ادای امانت، به خوب و بد، و وفای به عهد، برای خوب و بد، و احسان به پدر و مادر، چه خوب باشند و چه بد.

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در باره ی وفای به عهد و پیمان

امیر المؤمنین (علیه السلام) در سخنان کوتاه خود می فرماید:

۱ «أشرف الخلائق الوفاء» (۴)

۲ «الوفاء حيله العقل و عنوان النبل» (۵)

۳ «نعم قرین الصدق الوفاء» (۶)

۴ «افضل الأمانه الوفاء بالعهد» (۷)

۵ «أصل الدین أداء الأمانه و الوفاء بالعهود» (۸)

۶ «بحسن الوفاء يعرف الأبرار» (۹)

۷ «من وفی بعهدہ أعرب عن کرمه» (۱۰)

مؤلف گوید: همانگونه که دروغ و خیانت حرام است خلف وعده نیز حرام می باشد.

١- بحار الأنوار، ج ٧٧/١٤٩.

٢- همان.

٣- خصال، ص ١٢٣.

٤- غررالحکم، ٢٨٥٩.

٥- المصدر، ١٦٠١.

٦- المصدر، ٩٩٣١.

٧- المصدر، ٣٠١٨.

٨- المصدر، ١٧٦٢.

٩- المصدر، ٤٣٤١.

١٠- المصدر، ٨٢٨١.

آنچه گذشت برخی از فوائد و نتایج وفای به عهد و پیمان است و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نتیجه ی وفای به عهد را بالاترین درجات ایمان و کرامت و امانتداری و صدق و بزرگواری و شرافت دانسته است.

امام صادق (علیه السلام) نیز در فرازی از زیارت عمومی خود حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می فرماید:

«أشهد لك بالتسليم والوفاء» و در پاداش آن می فرماید:

«فجزاك الله أفضل الجزاء، وأكثر الجزاء، وأوفر الجزاء، وأوفى جزاء أحدٍ ممن وفى ببيعته، واستجاب له دعوته» (۱)

از سویی آثار نقض عهد و بیعت شکنی، بسیار خطرناک و نکوهیده است، و این عمل جامعه ی مسلمانان و بلاد اسلامی را به تباهی و خرابی و تشاجر و تفرق و بی ثباتی می کشد، برای نمونه شکستن بیعت و پیمان غدیر، مسلمانان را گرفتار اختلاف و تشاجر و فساد و خونریزی و فرقه گرایی و ... نمود، و بزرگترین ضرر آن به بیعت شکنان رسید، و آنان خود را از صراط مستقیم دین خارج نمودند و مردم دیگر را نیز به گمراهی و انحراف مبتلا کردند، از این رو خداوند می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲)

یعنی، کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آن هاست پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکنی کرده است و کسی که نسبت به عهد خود با خدا، وفا دار باشد، بزودی خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ی کیفر عهد شکنی می فرماید:

«إِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِينَةً يُقَالُ لَهَا: الْحَصِينَةُ، أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا فِيهَا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَمَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ فِيهَا أَيْدِي النَّاكِثِينَ» (۳)

یعنی، در دوزخ شهری است که به آن حصینه می گویند، آیا نمی پرسید در آن چه چیزی قرار دارد؟ پس شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین در آن چیست؟ فرمود: دست های بیعت شکنان در آن است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخن دیگری درباره ی عقوبت عهدشکنان می فرماید:

«أسرع الأشياء عقوبه رجل عاهدته على أمرٍ، و كان من نيتك الوفاء له و من نيته الغدر بك» (۴)

یعنی، زودترین کیفر و عقوبت به کسی می رسد که تو با او عهد و پیمانی ببندی و نیت تو وفای به آن عهد و پیمان باشد، و نیت او خیانت به تو باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی عهد شکنی و آثار خطرناک آن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «إِيَّاكَ وَ الْغَدْرَ بَعْدَ اللَّهِ، وَ الْإِخْفَارَ لِدَمَّتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمَانًا أَمْضَاءً بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَ الصَّبْرَ عَلَى ضَيْقِ تَرْجُو أَنْفِرَاجِهِ خَيْرٌ

من غدرٍ تخاف أوزاره و تبعاته و سوء عاقبته» (٥)

ص: ٥٣

١- كامل الزيارات، ص ٢٥٧ ح ١.

٢- فتح/١٠.

٣- عقاب الأعمال، ص ٢٠٣.

٤- غرر الحكم، ٣١٧٤.

٥- مستدرک الوسائل، ج ١١/٤٧.

یعنی، یا علی دور باش و به پرهیز از خیانت در عهد و پیمان الهی، چرا که خداوند عهد و ذمه ی خود را امان قرار داده، و آن را نیز بین بندگان خود از روی رحمت امضاء نموده است، و صبر بر تنگنایی و بدعهدی که امید گشایش آن را داشته باشی، بهتر از خیانت در وعده و عهد و پیمان است، که تو از گناه و تبعات و بدعاقبتی آن در هراس باشی.

اجابت و فرمان بر داری حضرت ابا الفضل از خدا و رسول و امام زمان خود علیهم السلام

از نظر لغت: استجاب و اجاب به یک معناست، و یا استجاب طلب اجابت و اجاب فعل اجابت است. (۱)

امام صادق (علیه السلام) در فرازی از زیارت عموی خود می فرماید:

«و استجاب له دعوته» (۲)

و به نقل دیگری می فرماید: «المجیب الی طاعه ربّه» (۳)

یعنی، حضرت ابا الفضل (علیه السلام) دعوت خداوند را اجابت نمود.

و آیه شریفه «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (۴)

یعنی، تنها کسانی (دعوت تو را) می پذیرند که گوش شنوا دارند اما مردگان (و آنها که روح انسانی را از دست داده اند، ایمان نمی آورند و) خدا آنها را (در قیامت) مبعوث می کند و سپس به سوی او، بازمی گردند.

این آیه اشاره دارد که تنها اهل ایمان دعوت خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) را اجابت می کنند، و اما کافران که به منزله ی مرده ها هستند دعوت خدا و رسول او را اجابت نمی کنند، تا وقتی که خداوند آنان را در قیامت مبعوث نماید و ناچار به اقرار به حق او بشوند.

و شاید مراد آیه این باشد که صاحب قلب های زنده، دعوت خدا و رسول او را اجابت می کنند، و اما قلب های فاسد و مرده، دعوت خدا را اجابت نمی کنند، و قلب در اثر انکار حق و گناهان فراوان می میرد، و مردن آن به معنای عدم پذیرش حق است و قرآن فراوان به این معنا اشاره نموده است و یکی از آن آیات این آیه است که خداوند می فرماید:

«إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (۵)

بنابراین، قلب مبارک حضرت ابا الفضل (علیه السلام) در نهایت پاکی و نورانیت بوده که در سخت ترین شرائط از خدا و رسول و امام خود اطاعت نموده، بلکه خواسته ی برادر خود را بر خویش مقدم داشته و هیچ سخنی روی سخن امام خود نگفته است، و به حق، او مصداق آیه شریفه بوده که خداوند می فرماید:

- ١- مجمع البيان، ج ٢/٤٤٦.
- ٢- كامل الزيارات، ص ٢٥٧ ح ١.
- ٣- مزار كبير، ص ٣٩١.
- ٤- انعام /٣٦.
- ٥- مطففين /١٤.

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱)

یعنی، به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری به طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم تو باشند.

و نیز می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

یعنی، ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند، که به شما حیات می بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود، و همه ی شما (در قیامت) نزد او باز می گردید!

در کافی از ابی الریبع شامی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: آیه فوق درباره ی ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.

و از این سخن ظاهر می شود، که هر کس ولایت علی (علیه السلام) را پذیرفته، قلب او روشن و پاک و نورانی بوده، و هر کس نپذیرفته، کوردل و دارای قلب ناپاک و سیاه بوده است، حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در دامن چنین پدری پرورش یافته است، و چگونه امکان دارد که از دیگران اطاعت کند، گرچه وعده ی نجات و اماننامه به او بدهند!!

او در پاسخ شمر ملعون که گفت: «ای فرزندان خواهران من، شما خود را به کشتن ندهید و از حسین بن علی جدا شوید، من برای شما از عبیدالله اماننامه گرفته ام». فرمود:

لعنت خدا بر تو و اماننامه ی تو، آیا ما، در امان باشیم، و فرزند فاطمه (علیها السلام) امانی نداشته باشد؟! و در شب عاشورا که امام (علیه السلام) به اصحاب و عزیزان خود فرمود: «من بیعت خود را از شما برداشتم و شما را مشکلی نیست که از تاریکی شب استفاده کنید، و دست یکدیگر را بگیرید و از اطراف من متفرق شوید» گریه گلوی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را گرفت و قبل از دیگران در پاسخ برادر خود عرضه داشت: چگونه امکان دارد که ما از شما جدا شویم...

خیرخواهی و نصیحت و اخلاص حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

نَصَحَتْ در لغت، به معنای خلوص و صداقت است، و «نُصِحَ» نقیض غش است، و نَصِيحَةً نَصَحًا و نَصِيحَةً و نَصَاحَةً و نَصُوحًا، ای اخلص و صَدَقَ، و الإِسْم: النصيحة.

و نصح بیشتر با لام متعدی می شود مانند «أنصح لكم».

امام صادق (علیه السلام) در فرازی از زیارت عمومی خود حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می فرماید:

«أشهد لك بالتسليم والنصيحة لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب ...» (۲)

١- نساء/٦٥.

٢- كامل الزيارات، ص ٢٥٦ ح ١.

یعنی، من برای تو شهادت می دهم، که تو نسبت به برادر و امام خود که خلیفه و سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود اهل تسلیم و نصیحت و خیرخواهی و صداقت بودی.

و در فراز دیگری می فرماید:

«و أشهد أنك قد بالغت في النصيحة» (۱)

یعنی، من گواهی می دهم که تو نهایت نصیحت و خیرخواهی و صداقت را با برادر و امام خود داشتی.

و در فراز دیگری می فرماید:

«أشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخيك» (۲)

یعنی من گواهی می دهم که حَقاً تو نسبت به دین خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و برادر خود (امام حسین علیه السلام) خیرخواهی و صداقت داشتی.

و خداوند در قرآن از قول یکی از پیامبران خود می فرماید: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِمَّنِ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۳)

یعنی، من رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

و نیز از قول پیامبر دیگر خود می فرماید:

«أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (۴)

یعنی، من رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

آری منزلت ناصح نزد خداوند بزرگترین منزلت است، چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَمْسَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لَخَلْقِهِ» (۵)

یعنی، بالاترین و بزرگترین منزلت مردم نزد خداوند در قیامت برای کسانی است که بیش از همه خیرخواه مردم هستند.

و نیز می فرماید:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَحَبُّ مَا تَعَبَّدَ لِي بِهِ عَبْدِي النَّصِيحَةَ لِي» (۶)

یعنی، محبوب ترین عبادت برای من، عبادت بنده ای است که از دین من و برای من خیرخواهی می کند.

وامام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ عَلِيًّا كَانَ عَبْدًا نَاصِحًا لَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَنَصَّحَهُ، وَ أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأَحَبَّهُ».(۷)

ص: ۵۶

۱- کامل الزیارات، ص ۲۵۷ ح ۱.

۲- مزار شیخ مفید، ص ۱۲۴.

۳- اعراف/۶۲.

۴- اعراف/۶۸.

۵- کافی، ج ۲/۲۰۸ ح ۵.

۶- الترغیب و الترهیب، ج ۲/۵۷۷.

۷- کافی، ج ۸/۱۴۶.

یعنی، به راستی علی (علیه السلام) بنده ی ناصح خدای عزوجل بود، و خداوند نیز ناصح او بود، او خدا را دوست می داشت و به همین علت خداوند نیز او را دوست می داشت.

امام صادق (علیه السلام) در سخنی می فرماید:

«علیکم بالنصح لله فی خلقه، فلن تلقاه بعمل أفضل منه»^(۱)

یعنی بر شما باد که برای خدا از خلق خدا و دین خدا خیرخواهی کنید، چرا که هرگز خدا را با عملی بهتر از آن ملاقات نخواهید نمود.

آری مؤمن باید ناصح و خیرخواه خدا و رسول و قرآن و امام خود و عامه ی مسلمین باشد، و قبلاً بیان شد که از نظر لغت و قرآن و روایات، نصیحت به معنای اخلاص و صدق در قول و عمل نسبت به آنچه گفته شد می باشد، و آن نقیض غش و خدعه و مکر است.

و نصیحت گاهی به وسیله ی سخن نافع و موعظه و ارشاد به عمل خیر و راه خیر است، و گاهی با عمل صادقانه است، و سخن نیاز ندارد، و گاهی با قول و عمل است، و گاهی همراه با اخلاص و خیرخواهی نیست بلکه تظاهر غیر صادقانه است، و در ظاهر با سخن خود تظاهر به خیرخواهی می کند، و لکن در باطن اهل غش و خیانت است، لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«فأعینونی بمناصحه خلیئهِ من الغش»^(۲)

یعنی، در خیرخواهی صادقانه، و خالی از غش، به من کمک کنید.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

«يجب للمؤمن علی المؤمن، النصیحه له فی المشهد و المغیب»^(۳)

یعنی، بر مؤمن واجب است که نسبت به برادر مؤمن خود، در آشکارا و پنهان خیرخواه باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمود: «لینصح الرجل أخاه کنصیحته لنفسه»^(۴)

یعنی، باید هر کدام از شما از برادر خود خیرخواهی کند، همان گونه که از خود خیرخواهی می کند.

و نیز فرمود:

«من یضمن لی خمساً، أضمن له الجنة: النصیحه لله عزوجل، و النصیحه لرسوله و النصیحه لکتاب الله، و النصیحه لدین الله، و

النصیحه لجماعه المسلمین»^(۵)

یعنی، کسی که پنج چیز را برای من ضمانت کند، من بهشت را برای او ضمانت می‌نمایم: نصیحت و خیرخواهی برای خدا و برای رسول خدا و برای کتاب خدا و برای دین خدا و برای همه مسلمانان.

البته معلوم است که نصیحت در موارد یاد شده، به معنای اخلاص و صداقت در عمل است و درباره‌ی هر کدام از موارد فوق معنای مناسب خود را دارد، چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَّ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ، فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ ... وَّ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ.» (٦)

ص: ٥٧

١- کافی، ج ٢/٢٠٨، ح ٦.

٢- نهج البلاغه، خطبه ١١٨.

٣- کافی، ج ٢/٢٠٨.

٤- همان.

٥- مشکاه الأنوار، ٣١٠.

٦- نهج البلاغه، خطبه ٣٤.

یعنی، ای مردم، من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من حقی دارید، و اما حقّ شما بر من نصیحت و خیرخواهی از شماست ... و اما حقّ من بر شما وفاداری شما نسبت به بیعتی است که با من کرده اید. البته باید نصیحت و خیرخواهی، در آشکار و پنهان باشد. [و ناصح باید صادق و مخلص باشد].

و اگر کسی اهل نصیحت نباشد، مسلمان نامیده نمی شود، چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

« من اصبح لا- یهتمّ بأمر المسلمین فلیس منهم، و من لم یصبح و لا- یمسی ناصحاً لله و لرسوله و لکتابه و لإمامه و لعامة المسلمین، فلیس منهم» (۱)

یعنی، کسی که اهمّی به امور مسلمانان نداشته باشد، از آنان نیست، و کسی هر صبح و شام ناصح خدا و رسول او و کتاب او، و امام خود و عموم مسلمانان نباشد، او از مسلمانان نیست.

از آنچه گذشت ظاهر می شود که حضرت ابا الفضل (علیه السلام) بهترین ناصح خدا و رسول او و امام زمان خود بوده، و صداقت و اخلاص عمل او در ظاهر و باطن، برای همه قافله کربلا مشهود بوده است، از این رو امام صادق (علیه السلام) در زیارت او می فرماید:

«أشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخیک و...»

آری او همانند پدر خود امیر المؤمنین (علیه السلام) که نسبت به پیامبر خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) ناصح بود، نسبت به امام و برادر خویش ناصح و خیرخواه بوده است و اخلاص و صداقت او به قدری بوده که با لب تشنه از فرات خارج شده و سوگند یاد نموده و فرموده: «و الله لا أذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً».

و امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید:

«رحم الله العباس فلقد آثر و أبلی و فدی أخاه بنفسه حتّی قطعت یداه».

یعنی، خدا رحمت کند عمویم عباس را، به راستی او برادر خود را بر خویش مقدّم داشت، و بلا را تحمّل نمود، و دست های او قطع شد، و جان خویش را فدای برادرش نمود.

برادری و موااسات حضرت ابا الفضل (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) در زیارت عموی خود می فرماید:

«فنعّم الأخ المواسی ...»

«و الأخ الدافع عن أخیه»

مواسات در لغت به معنای کمک و مشارکت در زندگی و معاش است. (۲)

و مؤید معنای لغوی سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می فرماید:

«لا تعدنّ صديقاً، من لا یواسی بماله» (۳)

ص: ۵۸

۱- مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ص ۶۲۳، معجم صغیر، ج ۲/۲۰۷۲.

۲- لسان العرب، ج ۱/۱۴۷.

۳- غررالحکم/ ۱۰۲۷۶.

یعنی، دوست راستین ندان کسی را که با مال خود به برادرش کمک نمی کند.

امام صادق(علیه السلام) نیز می فرماید:

«امتحنوا شیعتنا عند مواقیت الصلاه کیف محافظتهم علیها؟ و إلی أسرارنا کیف حفظهم لها عن عدونا؟ و إلی أموالهم کیف مواساتهم لإخوانهم فیها؟»(۱)

یعنی، شیعیان ما را در سه چیز امتحان کنید: هنگام رسیدن وقت نماز، که چگونه به نماز خود مواظبت می کنند؟ و هنگام بیان اسرار ما، که چگونه اسرار ما را از دشمنان ما پنهان می کنند؟ و هنگام صرف مال، که چگونه با اموال خود به برادرانشان کمک و مواسات دارند؟

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در فضیلت مواسات می فرماید:

«المواسات أفضل الأعمال»(۲)

یعنی، مواسات و کمک به برادران دینی افضل اعمال است.

و می فرماید: «أحسن الإحسان مواساه الإخوان»(۳)

یعنی، بهترین احسان ها، مواسات و کمک به برادران دینی است.

و می فرماید: «مواساه الأخ فی الله عزوجلّ تزيد فی الرزق»(۴)

یعنی، مواسات و کمک به برادر دینی برای خدا، رزق انسان را زیاد می کند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در تفسیر آیه شریه «یا أیتُّها النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»(۵) می فرماید:

«ذلک لمن کان ورعاً مواسیاً لإخوانه وصولاً لهم»(۶)

یعنی، آیه، مربوط به کسی است که اهل تقوا و ورع باشد، و با برادران خود مواسات داشته باشد و فراوان به آنان کمک کند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در ذیل حدیث فوق می فرماید: «و إن کان غیر ورع و لا وصولاً لإخوانه، قیل له: ما منعک من الورع و المواساه لإخوانک؟ أنت ممن انتحل المحبّه بلسانه و لم یصدّق بفعلٍ، و إذا لقی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) و امیرالمؤمنین لقیهما معرضین مقطّبین فی وجهه...»(۷)

یعنی، و اگر کسی اهل ورع و احسان به برادران خود نباشد، به او گفته می شود: برای چه نسبت به برادران خود اهل ورع و مواسات نبودی و فقط با زبان خود به آنان اظهار محبت می کردی؟! و چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) را [هنگام مرگ] ملاقات می کند، از او اعراض می کنند و مقابل او روئرش می نمایند و ...

- ١- قرب الإسناد، ص ٧٨.
- ٢- غررالحكم، ١٣١٢.
- ٣- غررالحكم، ٣٠٢٣.
- ٤- بحار الأنوار، ج ٧٤/٢٩٥.
- ٥- فجر/٢٧.
- ٦- محاسن، ج ١/٢٨٣.
- ٧- محاسن، ج ١/٢٨٣.

بنابراین، عدم مواسات سبب سقوط و پذیرفته نشدن ایمان و اخوت و برادری می شود، از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من واسی الفقیر، و أنصف الناس من نفسه، فذلك المؤمن حقاً» (۱)

یعنی، هر کس با فقرا مواسات داشته باشد، و آنچه برای خود می خواهد برای آنان نیز بخواهد، مؤمن حقیقی خواهد بود.

اما باقر(علیه السلام) می فرماید:

«أرأیت من قبلکم إذا کان الرجل لیس علیہ رداءٌ، و عند بعض إخوانه رداء، یطرحه علیہ؟ قال: قلت: لا. قال (علیه السلام): فإذا کان لیس عنده إزار، یوصل إلیه بعض إخوانه بفضل إزاره حتی یجد له إزاراً؟» قال: قلت: لا. قال: فَضَرَبَ بیده علی فَخِذِهِ، ثم قال: « ما هؤلاء یاخوه».

یعنی، امام باقر(علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: آیا کسانی که در کنار شما هستند، اگر اطلاع پیدا کنند که یکی از برادرانشان لباس و عبائی ندارد، عبای خود را به او می دهند؟ آن شخص گوید: گفتم: نه. فرمود: اگر اطلاع پیدا کنند که یکی از برادرانشان لباس ساتر عورت خود را ندارد، آیا ساتر اضافی خود را به او می دهند تا وقتی که ساتری پیدا کند؟ گفتم: نه. پس امام(علیه السلام) دست خود را بر ران مبارک زد و فرمود: آن ها برادر همدیگر نیستند.

با توجه به آنچه گذشت، حضرت ابوالفضل(علیه السلام) مصداق اعلاى برادری و مواسات است، و امام صادق(علیه السلام) در توصیف او می فرماید:

«فنعمة الأخ المواسی، و الأخ الدافع عن أخیه» و بالاتر از این ها حضرت ابوالفضل(علیه السلام)، جان خود را فدای برادر خویش نمود، و آن بالاترین درجات فداکاری و اخوت و برادری و مواسات بود که در دنیا و آخرت نمونه ای نداشت، جز برادری و فداکاری پدر او امیرالمؤمنین(علیه السلام) نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در مواقف فراوانی مانند « ليله المبيت» و امثال آن از این رو فرمود:

«لقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) أنّی لم أردّ علی الله و لا علی رسوله ساعة قطّ، و لقد واسیته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الأبطال و تتأخّر فیها الأقدام نجده أكرمني الله بها» (۲)

و در جنگ احد و احزاب و جنگ های دیگر، امیرالمؤمنین(علیه السلام) نهایت فداکاری را نسبت به دین خدا، و رسول خدا، و مسلمانان انجام داد، و در برخی از جنگ ها مانند جنگ احد کار به جایی رسید که همه مسلمانان فرار کردند و شیطان گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کشته شد، و تنها علی(علیه السلام) بود که از جان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) حفاظت نمود و شمشیر او شکست، و آن حضرت ذوالفقار را به او داد، و با آن جنگ کرد تا ندایی از آسمان توسط جبرائیل بلند شد که «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی إلا علی» .

امام صادق(علیه السلام) در این باره می فرماید:

«إنهزم الناس يوم أحد عن رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) فغضب غضباً شديداً و كان إذا غضب انحدر عن جبينه مثل

اللؤلؤ من العرق، فنظر فإذا على (عليه السلام) إلى جنبه، فقال له: «ألحق بيني أبيك

ص: ٦٠

١- خصال، ٨/٢٦.

٢- نهج البلاغه، خطبه ١٩٧.

مع من انهزم عن رسول الله، فقال: يا رسول الله لي بك أسوه، قال: «فاكفني هؤلاء» فحمل فضرب أول من لقي منهم، فقال جبرائيل (عليه السلام): «إن هذه لهي المواساه يا محمد» فقال (صلى الله عليه وآله وسلم) إنه مني وأنا منه، فقال جبرائيل (عليه السلام): «و أنا منكما يا محمد»

فقال أبو عبد الله (عليه السلام): فنظر رسول الله إلى جبرئيل (عليه السلام) على كرسى من ذهب بين السماء والأرض وهو يقول: «لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي» (١)

یعنی، در جنگ احد همه مردم پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را رها کردند، و آن حضرت خشم شدیدی نمود و هر گاه خشم می نمود دانه هایی از عرق مانند لؤلؤ از پیشانی او می ریخت پس در کنار خود نگاه او به علی (عليه السلام) افتاد و فرمود: «تو نیز مانند دیگران که فرار کردند ملحق به برادران خود شو» و علی (عليه السلام) فرمود: «یا رسول الله من به شما اقتدا می کنم» پس رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به او فرمود: «دشمن را از من دور کن» و علی (عليه السلام) حمله ای نمود، و به اول کسی که برخورد کرد او را کشت، و جبرئیل به رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) گفت: «یا محمد حقاً علی با شما مواسات کرد» و رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: او از من است

و من از او هستم» و جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم.

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: «در این هنگام رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) جبرئیل را دید که بالای تختی از طلا- بین آسمان و زمین نشسته و می گوید: «لا- سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا علي» یعنی شمشیری مانند ذوالفقار نیست و جوانمردی مانند علی نیست.

و حضرت ابوالفضل (عليه السلام) فرزند چنین پدری می باشد، و حمایت او از امام حسین (عليه السلام) همانند حمایت امیرالمؤمنین (عليه السلام) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بوده است.

صبر و اخلاص حضرت ابوالفضل العباس (عليه السلام)

صبر در لغت: ضدّ جزع و به معنای «حبس النفس عن الجزع» می باشد. (٢)

و برخی از اهل لغت گویند: صبر، به معنای حبس است و «قُتِلَ صَبْرًا» ای حُبِسَ حَتَّى قَتِلَ. (٣)

قرآن در فضیلت صبر و صابرين می فرماید:

«وَ كَايُنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَاثُوا

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (٤)

یعنی، چه بسیار بودند پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند) و خداوند صابران و استقامت کنندگان را دوست دارد.

- ١- كافي، ج ٨/١١٠.
- ٢- مصباح المنير، ج ٢/٣٣١.
- ٣- التحقيق في كلمات القرآن، ج ٦/١٨٧.
- ٤- آل عمران/١٤٤.

و می فرماید: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۱)

یعنی، و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است!

و می فرماید: «وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲)

یعنی، و بشارت ده به استقامت کنندگان! آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم!»

و می فرماید: «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳) یعنی، جز این نیست که به صابران پاداش بی حساب داده می شود.

امام صادق (علیه السلام) در فرازی از زیارت عموی خود حضرت اباالفضل می فرماید:

«فجزاك الله عن رسوله و عن امير المؤمنين و عن الحسن و الحسين افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت» یعنی، خدا از ناحیه ی رسول خود و از ناحیه ی امیرالمؤمنین و از ناحیه ی حسن و حسین به خاطر خلوص و صبر تو، بهترین پاداش را به تو عطا می فرماید.

سپس درباره ی عموی خود می فرماید:

«فنعم الصابر المجاهد المحامي الناصر و الأخ الدافع عن أخيه....» (۴)

یعنی عمویم چه نیکو صابر و مجاهد و حامی و ناصر و مدافع برادر خود بود ...

و یا می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت صبر و صابرین می فرمود:

قال الله جلّ جلاله: «إِنِّي أعطيت الدنيا بين عبادي قيصاً (ای قرضاً) فمن أقرضني منها قرضاً أعطيته بكلّ واحدٍ منهمٍ عشرّاً إلى سبعمأة ضعف و ما شئت من ذلك، و من لم يقرضني منها قرضاً فأخذت منه قسراً (ای قهراً) و من صبر أعطيته ثلاث خصالٍ لو أعطيت واحدٍ منهمٍ ملائكتي لرضوا: الصلاة و الهدايه و الرحمه» إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ» واحدٍ من الثلاث «و رحمه» اثنتين، «و أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» ثلاثه... (۵)

یعنی، خداوند می فرماید: من دنیا را به بندگان خود قرض دادم. پس کسی که چیزی از آن را به من قرض بدهد، من ده برابر تا هفتصد برابر به او عوض می دهم، و کسی که چیزی از آن را به من قرض ندهد، من آن را قهراً از او می گیرم، و من به بنده ی صابر خود سه چیز را عطا می کنم، که اگر یکی از آن ها را به ملائکه خود بدهم راضی می شوند: درود و هدایت و رحمت «سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند عزوجل می فرماید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا

لِّلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶) اَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اَوْلِيكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» وآن سه چیز این هاست.

ص: ۶۲

۱- انفال/۴۶.

۲- بقره/۱۵۶ ۱۵۵.

۳- زمر/۱۰.

۴- کامل الزیارات، ص ۴۴۳.

۵- خصال، ص ۱۳۰.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«من ابتلی من شیعتنا فصبر علیه، کان له أجر ألف شهید»(۱)

یعنی، هر کس از شیعیان ما به بلایی مبتلا شود، و بر آن صابر باشد، پاداش هزار شهید را خواهد داشت.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

«بالصبر تدرک معالی الأمور»(۲)

یعنی، به وسیله ی صبر می توان به مراتب عالی امور رسید.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

«إنَّ النصر مع الصبر، و الفرج مع الكرب، و إنَّ مع العسر یُسراً»(۳)

یعنی، پیروزی با صبر حاصل می شود، و فرج پس از بلا می آید، چنان که خداوند می فرماید: با سختی گشایش می آید.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر صبر می فرماید: از جبرئیل پرسیدم تفسیر صبر چیست؟ فرمود:

«تصبر فی الضراء كما تصبر فی السراء و فی الفاقه، كما تصبر فی الغناء، و فی البلاء كما تصبر فی العافیه، فلا یشکو حاله عند

المخلوق بما یصیبه من البلاء»(۴)

یعنی، جبرئیل گفت: در هنگام سختی و مصیبت همانند عافیت صابر باشی، و هنگام فقر همانند غنا و بی نیازی صابر باشی، و هنگام بلا همانند عافیت صابر باشی، بنابراین اهل بلا نباید نزد مردم [از خدا] شکوه کنند.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: فرق بین صابر و متصبر این است که صابر بر انجام واجبات صبر می کند، و متصبر برای پرهیز

از گناهان صبر می کند.(۵)

امام حسین(علیه السلام) درباره ی صبر برادر خود عباس و اصحاب خود در کربلا می فرماید:

«أما والله لقد نهرتهم و بلوئتهم، و لیس فیهم إلّا الأشوس الأعمس، یستأنسون بالمیته دونی استیناس الطفل بلبن أمه ...»(۶)

یعنی، به خدا سوگند، من اصحاب خود را اجازه ی باز گشت دادم و آنان را آزمودم و همه آنان عاشق مرگ و شهادت بودند،

و مانند طفلی که به شیر مادر علاقه دارد، آنان به شهادت علاقه داشتند، و می خواستند جان خود را فدای من بکنند.

و حضرت ابوالفضل علیه السلام بیش از دیگران عاشق شهادت بود و بارها از برادر خود اجازه ی میدان گرفت و امام(علیه

السلام) به او فرمود: « تو علمدار من هستی و اگر کشته شوی لشکر من منهزم و پراکنده می شوند»

- ١- التمحيص، ص ٥٩.
- ٢- غررالحكم، ٤٢٧٦.
- ٣- بحار الأنوار، ج ٧٧/٨٨.
- ٤- معاني الأخبار، ص ٢٦١.
- ٥- بحار الأنوار، ج ٧١/٨٣.
- ٦- معاني السبطين، ص ٣١٩. كلمات الحسين (عليه السلام) ص ٤٠٧.

حضرت ابوالفضل به قدری از برادر خود حمایت می کرد و ناصح او بود، که برادران خویش را قبل از خود به میدان فرستاد مبادا از شهادت محروم بمانند و شعار او این بود که می فرمود:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذْ الْمَوْتُ رَقَا

حَتَّى أُورَى فِي الْمَصَالِبِ لِقَى

نَفْسِي لِابْنِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ وَقَا

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقَا

و لَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمَلْتَقَى

و با این روحیه ایمانی در میدان جنگ، دشمن را ناامید کرده بود، که بتواند با اماننامه، او را فریب بدهد همان گونه که پدر او می فرمود: «الصبر يرغم الأعداء»^(۱)

یعنی، صبر بینی دشمن را به خاک می مالد.

و چون دست راست او را قطع کردند، و خون از آن جاری بود می فرمود:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي

إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

و عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ

نَجْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

آری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) حقاً آینه ی پدر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که در جنگ احد هشتاد زخم بر بدن او وارد شد، و از جنگ بازگشت و آرزوی شهادت می کرد، و عزم او قوی تر می گشت و از جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حفاظت کرد، تا جبرئیل به امر الهی از او ستایش نمود و همه شنیدند که گفت: «لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در روز عاشورا هنگامی که دید همه ی اصحاب برادر خود به شهادت رسیدند، به برادران مادری خود، عبدالله و جعفر و عثمان فرمود: ای برادران مادری من، جلو بیایید و به میدان بروید، تا من خیرخواهی و مواسات شما را نسبت به خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) ببینم، و سپس به بزرگتر آنان عبدالله – فرمود: ای برادر، تو زودتر به میدان روانه شو، تا من پاداش کشته شدن تو را در راه خدا ببابم، و چون او کشته شد، جعفر را فرستاد، و پس از او عثمان را

فرستاد، و پس از آن که دید همه بنی هاشم کشته شدند خود نزد برادر آمد و گفت: ای برادر زندگی برای من ناگوار و سخت شده چرا که ناله های بیچه ها را از عطش شنیدم.

و در این هنگام امام (علیه السلام) به او فرمود: «برای اطفال تشنه ی من آب بیاور»، و حضرت ابوالفضل که خود نیز تشنه بود، با چهار هزار نفر که از فرات حفاظت می کردند روبرو شد، و همه آنان را دور نمود و وارد فرات شد، و چون نگاهش به آب افتاد غم و اندوه، او را فرا گرفت، و خواست که کفی از آب بنوشد، و لکن به یاد تشنگی برادر و عزیزان خود افتاد و آب را روی آب ریخت و فرمود:

«والله يا أذوق الماء و سیدی الحسين عطشان» یعنی، به خدا سوگند تا برادرم حسین و عزیزان دیگر تشنه هستند من از این آب نمی چشم و سپس گفت:

ص: ۶۴

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنتِ أن تکونی

هذا حسین وارد المنون

وتشرین بارد المعین

والله ما هذا فعال دینی

و لا فعال الصادق الیقین

مؤلف گوید: آنچه ما می گوئیم الفاظ و نوشتاری بیش نیست، و ما به آسانی از آن می گذریم و اگر مراحل عملی آن را لمس کنیم، حوادث یاد شده را درک می کنیم و می فهمیم که هر کس طاقت تحمل و صبر بر چنین مصائب بزرگی را ندارد از این رو به نظر نویسنده مقام شهدای کربلا بالاتر از شهدای جنگ بدر و احد و احزاب و غیره بوده است، چرا که اولاً آنان تشنه نبودند، و ثانیاً امید پیروزی داشتند، و لکن عزیزان و اصحاب سیدالشهداء (علیه السلام) همگی می دانستند که کشته خواهند شد، و آنان لب تشنه کشته شدند.

از این رو امام حسین (علیه السلام) فرمود: من اهل بیتی و اصحابی بهتر از اهل بیت و اصحاب خود نمی دانم.

و در بین شهدای کربلا بعد از امام حسین (علیه السلام) کسی افضل از حضرت ابوالفضل نبود، چرا که صبر او بیش از دیگران بود.

شجاعت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

شجاعت و عباس به یک معناست و عباس نفس شجاعت است، چرا که عباس از صفات شیر است هنگامی که صورت درهم می کشد و مُعبَس می شود و عَبَس از عبوس گرفته شده است. (۱)

و از الطاف الهیه بوده که حضرت عباس (علیه السلام) سردار کربلا- و یاور امام حسین (علیه السلام) باشد، و این را امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیش بینی نموده بود که بعد از حضرت زهرا (علیها السلام) همسری از خانواده های شجاع عرب انتخاب نمود تا فرزند شجاعی از او بیاورد، و یاور فرزند خود امام حسین (علیه السلام) در کربلا باشد، و هنگامی که او به دنیا آمد امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون می دانست او مرد شجاعی است، او را عَبَّاس نامید، از این رو شجاعان عرب از او می ترسیدند، و با او روبرو نمی شدند، و شاعر عرب می گوید:

عَبَسَتْ وجوه القوم خوف الموت

والعباس فیهم ضاحک متبسم (۲)

١- لسان العرب، ج ٢/١٢٨.

٢- معاني السبطين، ص ٤٠١.

خوارزمی از مؤرخین اهل سنت گوید: عباس بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) در جنگ صفین عده ای از سواران شجاع معاویه را به هلاکت رسانید، و با عزّت و افتخار از بین آنان خارج شد. ...

خوارزمی سپس گوید: هنگامی که معاویه در جنگ صفین آب را از لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) منع نمود، قبل از آن که آن حضرت دستور حمله برای باز کردن راه آب را بدهد، از لشکر آن حضرت جوانی شجاع در حالی که صورت خود را پوشانده بود و دارای هیبت و مظهری از شجاعت بود، به طرف لشکر معاویه آمد و در جای بلندی با صدای رسا فریاد زد: شجاع ترین شما کیست؟ تا با من مقابله کند، و معاویه چون این سخن را شنید به شجاع ترین لشکر خود به نام « ابوالشعثناء » گفت: « تو شجاع ترین اهل شام هستی، برخیز و این مرد را هلاک کن، تا برای تو عزّتی باشد نسبت به دیگران » ابوالشعثناء گفت: « اهل شام مرا مقابل هزار نفر می دانند و شایسته نیست من مقابل او بروم و یکی از فرزندانم را می فرستم ».

و سپس یکی از فرزندان خود را صدا زد و گفت: « با این جوان پوشانده صورت به جنگ و او را از پای در آور » و چون فرزند ابوالشعثناء با او روبرو شد، پس از چند لحظه کشته شد، و ابوالشعثناء فرزند دیگر خود را فرستاد او نیز پس از چند لحظه کشته شد، و ابوالشعثناء پیاپی فرزندان خود را که هفت نفر بودند یکایک فرستاد و همگی کشته شدند، و سپس ابوالشعثناء خود به طرف آن جوان رفت و پس از لحظه ای در خون خود غلطید و هلاک گردید و آن جوان باز مبارز طلید و با صدای بلند گفت: چه کسی مقابل من می آید؟ و احدی مقابل او نیامد، و آن جوان به لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بازگشت و آن حضرت که او را نمی شناخت چون صورت او را باز نمود و دید فرزندش عباس است، پیشانی او را بوسه زد!! (۱)

و شعرای عرب در مقام بیان شجاعت آن حضرت بر آمده و بهترین آنان مرحوم سیدجعفر حلّی در وصف او گوید:

وقع العذاب علی جیوش أمیه

من باسلٍ هو فی الوقائع معلم

ما راعهم إلا تقحّم ضیغم

غیر ان یعجم لفظه و یدمدم

عبست وجوه القوم خوف الموت

و العباس فیهم ضاحکٌ یتبسّم

ما کثر ذو بأسٍ له متقدّمًا

إلا وفّرّ و رأسه المتقدّم

صبغ الخیول برمحه حتّی غدا

إِلَّا وَحَلَّ بِهَا الْبَلَاءُ الْمَبْرُومِ

وَلَهُ إِلَى الْأَقْدَامِ نَزْعُهُ هَارِبٍ

فَكَأَنَّمَا هُوَ بِالتَّقَدُّمِ يَسْلَمُ

بَطْلٌ تَوَرَّثَ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً

مِنْهَا أَنْوَفَ بَنِي الضَّلَالَةِ تُرْغَمُ

ص: ٦٦

١- معانى السبطين، صص ٤٤ ٤٣ العبد الصالح، ص ٢٥٠ در پاورقى.

بطل إذا ركب المطهم خلته

[جَبَلًا هوى على العدو فِيرغم]

قسماً بصارمه الصيقل و إننى

فى غير صاعقه السما لا أقسم

لولا القضا لمحى الوجود بسيفه

والله يقضى ما يشاء و يحكم (1)

البته این شاعر، زیبا شجاعت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را بیان کرده، و او را تشبیه به صاعقه مهلکی نموده که بر لشکر بنی امیه وارد شده باشد، او گوید: اگر قضای الهی مانع او نمی بود، آنان را از صفحه ی وجود محو می نمود.

چنان که شاعر دیگری از شعرای اهل البیت (علیهم السلام) به نام عبدالمنعم فرطوسی در وصف او گوید:

عَلَمٌ لِلجِهَادِ فى كُلِّ زحفٍ

عَلَمٌ فى الثبات عند اللقاء

قدنمى فيه كلُّ بأسٍ و عزٌّ

من علىٰ بنجده و إباء

هو ثبت الجنان فى كلِّ روعٍ

و هو روع الجنان من كلِّ راعٍ

سپس گوید:

فارتقى صهوه الجواد مطلاً

علماً فوق قلعه شماء

و تجلّى و الحرب لیل قثام

قمرأ فى غياهب الظلماء

و تهاوت حسومهم و هی صرعی

و استطارت رؤوسهم کالهباء

و هو یرمی الکتائب السود رجماً

بالمنايا من الید البیضاء (۲)

و از مقاتل استفاده می شود که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) پس از اذن سقائی از برادر خود تمام همّت او آوردن آب برای اهل حرم و اطفال برادر خود بود و برای جنگ نرفته بود، لذا اول مردم را نصیحت نمود و مردم کوفه پس از انذار و نصیحت به او گفتند: به برادر خود بگو:

«اگر روی زمین کلاً آب باشد، و در اختیار ما قرار داشته باشد، ما قطره ای از آن را به تو نمی دهیم تا داخل در بیعت یزید بن معاویه شوی»

ص: ۶۷

۱- ملحمه اهل البت، ج ۳/۳۲۹.

۲- ملحمه اهل البیت، ج ۳/۳۲۹.

و چون این خبر به امام حسین (علیه السلام) و اطفال و اهل بیت او رسید، صدای اطفال به العطش، العطش بلند گردید و چاره ای جز توسل به قدرت و هجوم به دشمن نبود، و گرنه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مأمور به جنگ نبود، بلکه همت او سقایی و خاموش کردن صدای العطش اطفال بود، و گرنه کسی قدرت مقابله ی با او را نداشت همان گونه که شجاعان از مشرکین و اهل کتاب حتی عمرو بن عبدود قدرت مقابله ی با پدر او امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نداشتند، و از شمشیر او هراس می کردند، چرا که او علاوه بر قدرت و شجاعت، ایمانی قوی تر از دیگران داشت، و در قدرت ایمانی نیز کسی جز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قوی تر از او نبود، گرچه از نظر رأفت و رحمت نیز قوی تر از دیگران بود، و فرزندان او نیز همین گونه بودند، و این را جمع بین اضداد می گویند، چنان که خداوند می فرماید:

« ... أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ... » (۱)

یعنی، بندگان شایسته ی خداوند در مقابل کفار سخت کوش و قوی می باشند، و در مقابل مؤمنان رؤوف و مهربانند.

رحمت و رأفت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

صاحب کتاب « العبد الصالح » گوید:

شخصیت حضرت عباس بن علی (علیهما السلام) به قدری با عظمت است که عقول مردم عاجز از فهم آن است، و در بین بزرگان [از امام زادگان بعد از معصومین (علیهم السلام)] نظیری برای او نیست، چرا که او [همانند پدر خود] از جهت صفات باطنی، جمع بین اضداد نموده است، از سویی او یک فقیه و دانشمند بی نظیری است که در کلاس خاندان نبوت مانند پدر و برادران خود (علیهم السلام) تربیت شده، و خود را خادم کوچکی برای برادر خود امام حسین (علیه السلام) و خواهر خود زینب کبرا (علیها السلام) می داند و می خواهد خویش را در خدمت گذاری آنان کند.

از این رو به خود می گوید:

يا نفس من بعد الحسين هوني

و بعده لا كنت أن تكوني

و با لب تشنه از فرات خارج می شود و می گوید:

هذا حسين وارد المنون

و تشرین بارد المعین؟

و فداکاری و ایثار را شیوه ی دین خود می داند و با جگر تشنه آب نمی نوشد و می گوید:

والله ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق اليقين

او طاقت ندارد که صدای ناله ی «العطش العطش» فرزندان برادر خود را بشنود، از این رو به برادر خود می گوید: «با دیدن وضع اطفال تشنه، زنده ماندن برای من سخت و ناگوار شده»، و به این وسیله از امام

ص: ۶۸

۱- فتح/۲۹.

خود اجازه ی سقائی می گیرد، و در این راه به شهادت می رسد، و مدال دیگری را غیر از مقام شهادت دریافت می کند، و معروف به «ساقی العطاشا» می گردد، که اکنون این لقب بالای یکی از درب های صحن مطهر او مشاهده می شود. او قبل از عاشورا نیز بارها برای اهل خيام آب آورده بود، از این رو اطفال او را سقا می نامیدند، و تمام هم او قبل از شهادت این بود که برای زن ها و اطفال آبی فراهم نماید، و چون او را در نوبت آخر محاصره نمودند، و دست های او را قطع کردند، باز همت می کرد مشک آب را به طرف خیمه ها ببرد، و خود را بر روی مشک قرار داده بود که آسیبی به آن نرسد، تا این که عمر سعد دستور داد مشک را هدف تیرها قرار بدهند، و چون آب ها روی زمین ریخت، همراه آن جان اباالفضل نیز مانند قطره های آب از بدن او خارج شد، و امید او قطع گردید، و در چنین وقتی عمود آهنین بر سر او زدند و بر زمین افتاد و برادر خود را صدا زد و امام (علیه السلام) با سرعت به بالین او آمد و فرمود:

«الآن انكسر ظهري [و انقطع رجائي] و قلت حيلتي» (۱)

یعنی، اکنون با کشته شدن تو، پشت من شکست [و امیدم قطع شد] و راه چاره ام کم و مسدود شد!!

استجاب دعا تحت قبه ی حضرت اباالفضل (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) در زیارت عموی خود حضرت اباالفضل می فرماید:

«اللهم انى تعرضت لزيارة اوليائك، رغبة في ثوابك ورجاء لمغفرتك، وجزيل إحسانك، فأستلک أن تصلى على محمد وآله الطاهرين، وأن تجعل رزقي بهم داراً، وعيشي بهم قازاً، وزيارتي بهم مقبولة، وحياتي بهم طيبة، وأدرجني إدراج المكرمين، واجعلني ممن ينقلب من زيارة مشاهد أحبائك مفلحاً منجهاً، قد استوجب غفران الذنوب، وستر العيوب، وكشف الكروب إنك أهل التقوى وأهل المغفرة...»

واز این جملات استفاده می شود که زیارت حضرت اباالفضل (علیه السلام) و دعا و توسیل به اولیای خداوند و شهدا و صالحین، از اسباب استجاب دعا و سبب شفاعت آنان در قیامت خواهد بود، چرا که همه ی اولیای الهی دارای مقام شفاعت هستند، و هر کدام به اندازه ی مقام و درجه ای که دارند می توانند شفاعت بکنند، و حضرت عباس (علیه السلام) همه ی صفات شفاعت کنندگان را دارا می باشد، و این در حالی است که یک مؤمن عادی در قیامت حق شفاعت دارد، تا چه رسد به این شهید صدیق که مقام او بالاتر از همه ی شهداست. و همه شهدا غبطه ی مقام او را در قیامت می خورند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«و فی المؤمنین من یشفع مثل ربیعه و مضر، و أقل المؤمنین شفاعه من یشفع لثلاثین إنساناً» (۲)

یعنی، در بین مومنان کسانی وجود دارند که هر کدام آنان می تواند به اندازه ی دو قبیله ی بزرگ عرب ربیعه و مضر شفاعت کند، و کم ترین مومنان از جهت شفاعت کسی است که می تواند از سی نفر شفاعت نماید.

١- عوالم، الامام الحسين، ص ٢٨٥ بحار الأنوار، ج ٤٠/٤٥.

٢- بحار الأنوار، ج ٨/٥٨.

و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود:

«ثلاثة يشفعون الى الله فيشفعون: الانبياء، ثم العلماء ثم الشهداء»^(۱)

یعنی، سه گروه در قیامت نزد خداوند عزوجل شفاعت می کنند، و شفاعت آنان پذیرفته می شوند: پیامبران و علما و پس از آنان شهداء.

و در سخن دیگری فرمود: «الشفاعة للأنبياء و الأوصياء و المؤمنين و الملائكة»^(۲)

یعنی شفاعت حق پیامبران و اوصیا و مؤمنین و ملائکه است.

اما باقر (علیه السلام) می فرماید:

«وَاللّٰهُ لَشَفَعَنَ وَاللّٰهُ لَشَفَعَنَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا حَتَّى تَقُولَ أَعْدَاؤُنَا إِذَا رَأَوْا ذَلِكْ : «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَمَّا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»^{(۳) (۴)}

یعنی، به خدا سوگند و به خدا سوگند ما در قیامت از گنهکاران شیعیان خود به قدری شفاعت خواهیم نمود که دشمنان ما گویند:

«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَمَّا صَدِيقٍ حَمِيمٍ». یعنی، ما را نه شفاعت کننده ای هست و نه دوست حمایت کننده ای.

آری عادت علما و مؤمنان شیعه از قدیم الأيام تاکنون این بوده، که بعد از زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در کربلا، به زیارت حضرت ابوالفضل می رفته و به او به درگاه خداوند توسل می جسته اند، و حوائج دنیایی و آخرتی خود را می گرفته اند، و اعتقاد آنان این بوده که خداوند برای حضرت ابوالفضل منزلت و مقام بزرگی قرار داده است، و او را «باب الحوارج إلی الله» می دانسته اند، بلکه بین همه ی شیعیان و سنت و اهل کتاب نیز او ملقب به «باب الحوائج» می باشد، و قضایای بی شماری در این باره مشاهده شده که ما در پایان کتاب به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ص: ۷۰

۱- خصال، ص ۱۵۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۸/۵۸.

۳- شعر ۱/۱۰۱.

۴- بحار الأنوار، ج ۸/۳۷.

مقام اولیا و دوستان خداوند

آیا ما می دانیم دوستان خداوند کیانند؟ و مقام آنان چگونه است؟

مقام اولیا و دوستان خدا در پیشگاه خداوند عالی و رفیع است، چرا که آنان خدا را دوست می دارند و خداوند نیز آنان را دوست می دارد، آنان خشنودی خداوند را بر خشنودی خود مقدم می دارند و خداوند درباره ی آنان می فرماید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (۱)

یعنی، مؤمنان محبت شان به خداوند شدیدتر است.

و درباره افراد ضعیف الایمان می فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۲)

یعنی، بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتي که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هایی که به آن ها علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند فاسقان را هدایت نمی کند!

آری افراد مؤمن خالص نزد خداوند مقام بزرگی دارند، و محبت آنان نسبت به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت آنحضرت (علیه السلام) شدید است، و هرگز آن را با چیز دیگری معاوضه نمی کنند، چنان که امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می فرماید:

«... أنت الذي أزلت الأغيار عن قلوب أحبائك حتى لم يحبوا سواك...»

و یا می فرماید: «ماذا وجد من

فقدك؟! و ما الذي فقد من وجدك؟! لقد خاب من رضی دونك بدلاً» (۳)

یعنی، خدایا! تو قلوب دوستان خود را از اغیار پاک نمودی از این رو آنان جز تو را دوست نمی دارند ...

و در فراز دیگری می فرماید: کسی که [محبت] تو را ندارد چه دارد؟! او کسی که [محبت] تو را دارد چه ندارد؟! به راستی زیانکار شده و خسران پیدا کرده، کسی که [محبت] غیر تو را پیدا کرده است.

و حَقًّا این پاکی و صفای دل و اخلاص، توفیق الهی است، که خداوند به هر کسی نمی دهد، از این رو امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

١- بقره/١٦٥.

٢- توبه/٢٤.

٣- بحار الأنوار، ج ٩٨/٢٢٦.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَخَشْيَةً مِنْكَ وَتَصَدِيقًا لَكَ وَإِيمَانًا بِكَ وَخَوْفًا مِنْكَ وَشَوْقًا إِلَيْكَ» (۱)

یعنی، خدایا من از تو مسألت می‌کنم که قلب مرا مملو از محبت خود نمایی، و در آن خشیت و تصدیق و ایمان و خوف و شوق به لقای خود را قرار بدهی.

اساساً حبّ و بغض اصل ایمان است و ایمان جز حبّ و بغض و دوستی و دشمنی و تولّی و تبرّی چیز دیگری نیست.

چنان که از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد:

«هل الحبّ و البغض من الإیمان؟ فقال: و هل الإیمان إلّا الحبّ و البغض؟».

یعنی، آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ امام (علیه السلام) فرمود: مگر ایمان جز دوستی و دشمنی است؟

البتّه محبتّ خالص خداوند با محبتّ به چیزهای دیگر جمع نمی‌شود، چرا که خداوند می‌فرماید: «ما جعلَ اللهُ لِرُجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...» (۲)

یعنی، خداوند برای هیچ کس دو قلب و دو دل در درونش نیافریده است.

از این رو امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«و لا یمحض رجل الإیمان بالله، حتّی یكون الله أحبّ إليه من نفسه و أبيه و أمّه و ولده و أهله و ماله و من الناس کلّهم» (۳)

یعنی، ایمان هیچ کس به خدا خالص نمی‌شود، تا زمانی که خداوند نزد او محبوب تر از او و پدر و مادر و فرزندان و مال او و همه مردم باشد.

و فرمود: «القلب حرم الله، فلا تسکن حرم الله غیر الله» (۴)

یعنی، قلب حرم خداوند است، و تو نباید در حرم خدا، غیر خدا را راه بدهی.

و از حضرت صاحب الأمر (عجل الله فرجه) نقل شده که می‌فرماید:

«إنّ موسى ناجی ربّه بالوادی المقدّس، فقال یاربّ إنّی قد أخلصت لك المحبّه منّی، و غسلت قلبی عمّن سواک، فقال الله تعالی: «فأخلع نعلیک» (۵)

ص: ۷۲

۱- اقبال الأعمال، ج ۱/۱۷۳.

۲- احزاب/۴.

٣- بحار الأنوار، ج ٧٠/٢٥ ح ٢٥.

٤- جامع الأخبار، ص ٢٨.

٥- جامع الأخبار، ص ٢٨.

یعنی، موسی (علیه السلام) در وادی مقدس با خدای خود مناجات نمود و گفت: خدایا من برای تو محبت خود را خالص نمودم، و قلب خود را از توجه به غیر تو شستشو دادم. و خداوند به او فرمود: اکنون کفش هایت را از پا درآور که تو وارد وادی مقدس هستی.

یعنی محبت خانواده ات را از قلب خویش بیرون کن، اگر محبت خود را نسبت به من خالص کرده ای، و قلب خویش را از محبت غیر من شستشو بده.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید:

« إن كنتم تحبون الله فأخرجوا من قلوبكم حبّ الدنيا» (۱)

یعنی، اگر شما خدا را دوست می دارید، باید محبت دنیا را از دل های خود خارج کنید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرمود:

«حبّ الدنيا و حبّ الله لا یجمعان فی قلب ابداً» (۲)

یعنی، محبت خدا با محبت دنیا هرگز در یک قلب جمع نمی شود.

صاحب کتاب «العباس بن علی (علیهما السلام)» گوید:

شایسته است که ما بگوییم: هر چه در وصف اهل البیت (علیهم السلام) و منسوبین به آنان مانند حضرت ابوطالب و حضرت ابوالفضل العباس و عقیله ی بنی هاشم زینب کبرا (علیهم السلام) گفته شود، حق آنان ادا نشده است، چرا که مقام آنان فوق این سخنان می باشد، و جلالت شأن آنان بالاتر از چیزهایی است، که به فکر ما می آید.

سخنان عجیبی از برخی از علمای اهل سنت

عجیب این است که علاقه مندان به غاصبین خلافت، مانند: حافظ ابراهیم، شاعر نیل، درباره عمر بن خطاب که برای گرفتن بیعت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای ابوبکر، تهدید کرد «که اگر علی از خانه خارج نشود، خانه را بر اهلش آتش می زنم.» در حالی که در آن خانه پاره ی تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه سیده ی زنان عالم، و حسنین سیداشباب اهل الجنّه وجود داشتند گوید:

و قوله لعلی قالها عمر

أكرم بسامعما أعظم بمليقها

حرقت دارك لا أبقى عليك بها

١- غررالحكم، ٣٧٤٧.

٢- نبيه الخواطر، ج ٢/١٢٢.

صاحب کتاب «العباس بن علی علیهما السلام» گوید:

باید با دقت درباره ی این شاعر و این گونه ستایش ها و ماجرای احراق باب فاطمه و علی (علیهما السلام) فکر کنیم. و عجیب تر این است که علامه امینی در کتاب «الغدیر» گوید: ادبای مصر [و علمای اهل تسنن نسبت به این قصیده ی مشتمل بر این دو بیت، که دلالت بر خباث و شرارت و بی شرمی و هتاک عمر بن خطاب می کند، می گویند: این فضیلت و شجاعت او بوده که خانه ای که در آن نفس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پاره ی تن او، و فرزندان شان حسن و حسین و زینب قرار دارند را به خاطر بیعت گرفتن از علی (علیه السلام) آتش بزند، و با توجه به این شرارت و بی شرمی، آنان از این شاعر و از عمر بن خطاب ستایش می کنند و این جرأت و شرارت را از فضائل او می شمارند!!!

مؤلف گوید: الحق این ها مصداق آیه: «... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...» هستند، و خداوند در پایان این آیه می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱)

یعنی، آنها دلها [و عقل ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند، آنان همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر! و آنان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)!

مؤلف گوید: اقتضای «حَبِّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَيُصَمُّ» همین است، فاعتبروا یا اولی الألباب.

از این رو اهل سنت کوچک ترین اعتراضی به غاصبین خلافت، و کارپردازهای آنان ندارند، و می گویند: جناب عمر برای مصلحت اسلام و جلوگیری از اختلاف، درب خانه ی فاطمه (علیها السلام) را آتش زد، و آن شرارت ها را انجام داد، او می خواست تهدید بکند و گر نه قصد آزار نداشت!!!

نویسنده از این عالم نماها می پرسد: اگر او قصد آزار نداشت برای چه حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام بر او خشم و نفرین نمود و این را همه میدانند و دانشمند شما بن ابی الحدید نیز می گوید: ماتت وهی ساخطه علیهما؟!!!!

اسباب محبت خداوند

از آیات قرآن استفاده می شود که خداوند گروهی را دوست می دارد چنان که می فرماید:

۱ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُيُوتًا مَرُوضًا» (۲)

ص: ۷۴

یعنی، خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند گویی بنایی آهنین اند!

۲ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱)

یعنی، بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.»

۳ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۲)

یعنی، خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

۴ «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (۳)

یعنی، آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می‌دارد زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد.

۵ «وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۴)

یعنی، و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۶ «... وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (۵)

یعنی، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند) و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد.

۷ «... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (۶)

یعنی، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش!) و بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

۸ «وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۷)

یعنی، و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد!

۹ «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (۸)

یعنی، در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!

۱۰ «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ...» (۹)

۱- آل عمران/۳۱.

۲- بقره/۲۲۲.

۳- آل عمران/۷۶.

۴- آل عمران/۱۳۴.

۵- آل عمران/۱۴۶.

۶- آل عمران/۱۵۹.

۷- مائده/۴۲.

۸- توبه/۱۰۸.

۹- انسان/۸۹.

یعنی، و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند! (۸)

(و می گویند): ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم ...

و از آیات دیگری نیز استفاده می شود که خداوند گروهی را دوست نمی دارد مانند:

۱ «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۱)

یعنی، و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست نمی دارد!

۲ «... وَ يُهْلِكُ الْخَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ» (۲)

یعنی، و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند (با اینکه می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.

۳ «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (۳)

یعنی، خداوند، ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسانِ ناسپاسِ گنهکاری را دوست نمی دارد.

۴ «... فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (۴)

یعنی، و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد.

۵ «وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (۵)

یعنی، امّا آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را بطور کامل خواهد داد و خداوند، ستمکاران را دوست نمی دارد.

۶ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (۶)

یعنی، خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد.

۷ «وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا» (۷)

یعنی، و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند، افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.

۸ «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (۸)

١- بقره/١٩٠.

٢- بقره/٢٠٥.

٣- بقره/٢٧٦.

٤- آل عمران/٣٢.

٥- آل عمران/٥٧.

٦- نساء/٣٦.

٧- نساء/١٠٧.

٨- نساء/١٤٨.

یعنی، خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیها (ی دیگران) را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد.

۹ «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۱)

یعنی، و برای فساد در زمین، تلاش می کنند و خداوند، مفسدان را دوست ندارد.

۱۰ «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (۲)

یعنی، و اسراف نکنید، که خداوند مسرفان را دوست ندارد!

۱۱ «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۳)

یعنی، پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و در پنهانی، بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی دارد!

۱۲ «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (۴)

یعنی، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد!

۱۳ «لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمَ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُشْتَكِرِينَ» (۵)

یعنی، قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد!

۱۴ «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (۶)

یعنی، خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد!

۱۵ «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (۷)

یعنی، (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد!

۱۶ «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (۸)

یعنی، این برای آن است که خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، از فضلش پاداش دهد او کافران را دوست نمی دارد!

۱۷ «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (۹)

١- مائده/٦٤.

٢- انعام/١٤١.

٣- اعراف/٥٥.

٤- انفال/٥٨.

٥- نحل/٢٣.

٦- حج/٣٨.

٧- قصص/٧٦.

٨- روم/٤٥.

٩- لقمان/١٨.

یعنی، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۸ «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (۱)

یعنی،

و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست خداوند ظالمان را دوست ندارد!

و در روایات نیز اسباب محبت فراوان نقل شده و مؤثرترین آن ها موارد ذیل می باشد

۱ حلم و بردباری هنگام خشم و غضب، ۲ فراوان یاد مرگ کردن ۳ بغض بر اهل معصیت ۴ برای خدا با برادران دینی محبت و ارتباط و دوستی برقرار نمودن ۵ احسان به دیگران به ویژه به نیازمندان ۶ توبه دائم و بازگشت به خداوند ۷ عدالت و رعایت حقوق دیگران ۸ تهجد و عبادت سحر، ۹ انجام نوافل و کارهای مستحب ۱۰ اطاعت از امام زمان (علیه السلام) ۱۱ جهاد در راه خداوند. دوستان خداوند، محمد و آل محمد (علیهم السلام) و دوستان و اهل از روایات استفاده معرفت و پیروان آنانند، چنان که خداوند می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)

یعنی، بگو: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.»

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می فرماید:

«من سِرَّه أن يعلم، ان الله يحبّه فليعمل بطاعه الله و يتبعنا، ألم يسمع قول الله عزوجل لنبیه (صلی الله علیه و آله و سلم): «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...» (۳)

یعنی، هر کس دوست دارد بداند خداوند او را دوست می دارد، باید از خدا و از ما اطاعت نماید، آیا این آیه را نشنیده اید که خداوند می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»

و حَقّاً حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فوق پیروان و دوستان محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) است، چرا که او مانند پدر خود که فدایی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، فدایی امام حسین (علیه السلام) بود، و او را در همه چیز مقدم بر خود می نمود، بنابراین، محبت و خلوص او نسبت به برادر خود، از هر کسی بیشتر بود، و او حق مواسات و ایثار و اطاعت از برادر خود را انجام داد، و این معنا همان گونه که گذشت از سخنان امام صادق (علیه السلام) در زیارت نامه ی او مشاهده می شود، چنان که

۱- شوری/۴۰.

۲- آل عمران/۳۱.

۳- کافی، ج ۸/۱۴.

فرمود: «نعم الأخ الصابر المجاهد المحامى الناصر و الأخ الدافع عن أخيه المحيب إلى طاعه ربّه الراغب فيما زهد فيه غيره من الثواب الجزيل و الثناء الجميل و ألحقك الله بدرجة آبائك في جنّات النعيم...» (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «... ممّا ناجى الله موسى (علیه السلام) انه قال: يا موسى ائى لا اقبل الصلاه الا لمن تواضع لعظمتى و ألزم قلبه خوفى و قطع نهاره بذكرى و لم يبت مصراً على الخطيئه و عرف حق اوليائى و احببائى، فقال موسى: يا ربّ تعنى أحبائك ابراهيم و اسحاق و يعقوب؟ قال هو كذلك الا ائى أردت بذلك من من أجله خلقت آدم و حواء و من أجله خلقت الجنّه و النار، فقال و من هو يا ربّ؟ فقال محمّد (صلّى الله عليه و آله و سلّم) شققت اسمه من اسمى لأنى أنا المحمود، و هو محمّد فقال موسى: يا ربّ اجعلنى من امته. فقال: يا موسى أنت من امته اذا عرفته و عرفت منزلته و منزله اهل بيته و إنّ مثله و مثل اهل بيته فيمن خلقت كمثّل الفردوس فى الجنان لا ينتثر ورقها ولا يتغيّر طعمها، فمن عرفهم و عرف حقهم جعلت له عند الجهل علماً و عند الظلمه نوراً أجيبه قبل أن يدعونى و أعطيه قبل أن يسألنى...» (۲)

یعنی، از مناجات های خداوند با موسی (علیه السلام) این بود که به او فرمود: ای موسی من نماز را نمی پذیرم، جز از کسی که در مقابل عظمت من تواضع کند، و قلب او از من ترسان باشد، و روز خود را با ذکر و یاد من تمام کند، و اصرار بر خطای خود نداشته باشد، و حق دوستان و اولیای مرا شناخته باشد.

موسی (علیه السلام) گفت: خدایا! مقصود تو از دوستان خود، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ خطاب شد: این ها نیز از اولیای من هستند، جز این که مقصود من کسی است که به خاطر او من آدم و حوا و بهشت و دوزخ را خلق نمودم. موسی (علیه السلام) گفت:

خدایا او کیست؟ فرمود: او محمّد (صلی الله عليه و آله و سلّم) است، که من نام او را از نام خود گرفتم، چرا که من محمود هستم و او محمّد است. موسی گفت: خدایا مرا از امت او قرار ده. و خداوند فرمود: تو از امت او هستی، هنگامی که معرفت به او داشته باشی و منزلت او و منزلت اهل بیت او را شناخته باشی، و مثل او و مثل اهل بیت او در بین مخلوق من، مثل بهشت فردوس است بین بهشت های دیگر، که برگ آن پراکنده نمی شود، و طعم میوه های آن تغییر نمی کند، و کسی که آنان یعنی دوستان من را بشناسد و حق آنان را بداند، من جهل او را مبدل به علم و تاریکی او را مبدل به نور می کنم، و قبل از دعا کردن، او را اجابت می نمایم، و قبل سؤال، خواسته ی او را می دهم.

مؤلف گوید: با توجه به این حدیث حضرت ابا الفضل (علیه السلام) از بهترین دوستان و اولیای خداوند می باشد.

مقام علمی حضرت ابا الفضل (علیه السلام)

ص: ۷۹

۱- کامل الزیارات، ص ۴۴۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱/۲۴۲.

حَقًّا حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فقیهی از فقهای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چرا که او شاگرد و فرزند باب علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده که علوم پیامبران و کتاب های آسمانی به ویژه قرآن نزد او بوده است، چنان که خداوند می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۱)

یعنی، آنها که کافر شدند می گویند: «تو پیامبر نیستی!» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!»

و در تفسیر آیه فوق از ابوسعید خدری نقل شده که گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به تفسیر آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (۲)

یعنی، (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) را داشت.

سؤال کردم فرمود: «الذی عنده علم من الكتاب» وزیر برادرم سلیمان بن داود (علیه السلام) است، و چون از تفسیر آیه «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۳)

سؤال کردم، فرمود: مقصود علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. (۴)

و در تفسیر نورالثقلین از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«الذی عنده علم الكتاب» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است، و چون شخصی از تفسیر «الذی عنده علم من الكتاب» سؤال نمود و گفت: کدام اعلم هستند؟ آن حضرت فرمود: دانش کسی که «عنده علم من الكتاب» است، مقابل دانش کسی که «عنده علم الكتاب» است، مانند رطوبت بال پشه است نسبت به دریا.

سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود:

«ألا- إن العلم الذي هبط به آدم من السماء إلى الأرض وجميع ما فُضِّلَ به النبيون (عليهم السلام) إلى خاتم النبيين في عتره خاتم النبيين» (۵)

یعنی، آگاه باشید که دانش آدم و جمیع پیامبران تا خاتم النبیین در عترت و اهل البیت این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع است.

اصیغ بن نباته گوید:

ص: ۸۰

٢- نمل /٤٠.

٣- رعد /٤٣.

٤- ينابيع المودّة، ٣٠٧/١ ح٧.

٥- تفسير نورالثقلين، ج ٤/٨٨.

هنگامی که علی (علیه السلام) به خلافت [ظاهری] رسید و مردم با او بیعت کردند عمامه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر سر گذارد، و عبا و کفش آن حضرت را پوشید، و شمشیر او را به دست گرفت و بالای منبر رفت، و انگشتان خویش را باز نمود و بر روی شکم خود قرار داد و سپس فرمود:

« یا معشر الناس سیلونی قبل أن تفقدونی، هذا سفظ العلم، هذا لعاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هذا ما زقنی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) زقاً زقاً، سلونی فإنّ عندی علم الأولین و الآخرین، أما و الله لو ثبتت لی الوساده فجلست علیها لافتیت أهل التورات بتوراتهم حتی تنطق التورات فتقول: صدق علیّ ما کذب، لقد أفتاکم بما أنزل الله فیّ، وأفتیت أهل الانجیل بأنجیلهم حتّی ینطق الانجیل فیقول: صدق علیّ ما کذب، لقد أفتاکم بما أنزل الله فیّ، وأفتیت أهل القرآن بقرآنهم حتی ینطق القرآن فیقول: صدق علیّ ما کذب، لقد أفتاکم بما أنزل الله فیّ و أنتم تتلون القرآن لیلاً و نهاراً فهل فیکم أحد یعلم ما أنزل فیهِ و لولا- آیه فی کتاب الله عزّ و جلّ لاخبرتکم بما کان و بما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامه و هی هذه الایه «یمحو الله ما یشاء و یشب و عنده أمّ الكتاب» (۱)

سپس فرمود:

«سلونی قبل أن تفقدونی فو الذی فلق الحبه و برأ النسمه لو سألتمونی عن آیه آیه فی لیل أنزلت أو فی نهار مکئها و مدئها و سفرئها و حضرئها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و تأویلها و تنزیلها، لاخبرتکم ...» (۲)

یعنی، سپس فرمود: ای مردم از هر چه می خواهید از من سؤال کنید، قبل از آن که مرا نیابید، اکنون همه ی علوم نزد من جمع است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همه ی علوم را به من تعلیم نموده، و علم اولین و آخرین پیش من آماده است، و به خدا سوگند اگر کرسی فتوا آماده شود، من برای اهل تورات با تورات، و برای اهل انجیل با انجیل و برای اهل قرآن با قرآن، سخن خواهم گفت، به گونه ای که انجیل و تورات و قرآن بگویند: علی راست می گوید، و آنچه او می گوید حق است، و خداوند همه ی علوم را در ما جمع نموده، و او به آنچه خداوند فرموده فتوا می دهد. سپس فرمود:

آیا شما می دانید خداوند در تورات و انجیل و قرآن چه فرستاده است؟ و اگر آیه ی «یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۳) نمی بود،

من برای شما اخبار گذشته و حال و آینده را تا قیامت بیان می کردم.

سپس فرمود: از هر چه می خواهید از من سؤال کنید، سوگند به خدایی که دانه را می شکافد، و انسان را خلق می کند، اگر شما نسبت به هر آیه ای از من سؤال کنید که در چه شبی و چه روزی و در چه جایی از مکه و مدینه در سفر و یا در حضر نازل شده و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و تأویل و تنزیل آن چگونه بوده؟ من به شما خبر خواهم داد ...

ص: ۸۱

٢- بحار الأنوار، ج ١١٧/١٠.

٣- رعد/٣٩.

مؤلف گوید: البتّه معلوم است که این علوم به یکایک ائمه (علیهم السلام) منتقل شده، و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فرزند و تربیت شده ی صاحب این علوم است، و نزد برادران خود امام حسن و امام حسین زینب کبری (علیهم السلام) نیز که عالمه ی غیر معلّمه و فهمه ی غیر مفهّمه بوده بهره هایی برده و تربیت یافته است، بنابراین بعد از معصومین (علیهم السلام) هیچ دانشمند و صاحب فضلی به او نمی رسد، چرا که او از منابع وحی و معادن علم استفاده کرده و از استاد دیگری بهره مند نشده است.

حضرت رضا (علیه السلام) در تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ

عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (۱) فرمود: خداوند قرآن را [به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلّم) تعلیم نمود، و مقصود از «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، که خداوند هر چه مردم به آن نیاز دارند را، به او تعلیم نموده است. (۲)

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) [در حدیث متواتری] نقل شده که فرمود:

«أنا مدينة الحكمة و علی بن ابیطالب بابها، فمن أراد الحكمة فليأتها من بابها» (۳)

و از امام حسین (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هنگامی که آیه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۴)

نازل شد، عمر و ابوبکر از جای خود بلند شدند و گفتند: آیا امام مبین، تورات است؟ فرمود: نه، گفتند: آیا قرآن است؟ فرمود: نه و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد، فرمود: این امام مبین است که خداوند تبارک و تعالی علم هر چیزی را در او جمع نموده است. (۵)

مؤلف گوید: آیا کسی که پدر او باب علم و حکمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) است، و خدواند همه علوم را در او جمع نموده، شایسته نیست که افقه و اعلم و افضل از دیگران باشد و او را ابوالفضل بنامند؟

ابوالفضل مانند پدر خود ضمن این که یک سردار میدان جنگ بوده، یک دانشمند کامل و صاحب فضیلت و دارای همه ی ارزش های اسلامی نیز بوده است از این رو جز معصومین (علیهم السلام) کسی به مقام و منزلت او نمی رسد.

ابوالفضل (علیه السلام) و بنی امیه

ص: ۸۲

۱- الرحمن/ ۱۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۶/۱۶۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۸/۱۹۸.

۴- یس/ ۱۲.

٥- معانى الأخبار، ص ٩٥ تفسير البرهان، ج ٦/٣٨٦.

بنی امیه شجره ی ملعونه هستند و قرآن آنان را خبیث و شجره ی ملعونه نامیده و می فرماید: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (۱)

خداوند در این آیه «کلمه خبیثه» (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین کنده شده و قرار و ثباتی ندارد.

و در مقابل بنی هاشم و آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را شجره ی طیبه نامیده و می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (۲)

یعنی، آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه ی آن در آسمان است؟! و هر زمان میوه ی خود را به اذن پروردگارش می دهد. و خداوند برای مردم مثلها می زند، شاید متذکر شوند (و پند بگیرند)!

و در این امت مصداق شجره خبیثه از بنی امیه، ابوسفیان و فرزندان او معاویه و یزید و ... بوده اند که تاریخ سیره ی آنان را نسبت به خباثت و سنگ دلی و خیانت و بدعهدی و پیمان شکنی و ... بیان نموده، همان گونه که سیره ی بنی هاشم و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پاکی و صداقت و خیرخواهی و امانت و ... بیان نموده است، و ما نمونه هایی از این دو شجره ی طیبه و خبیثه را برای تته و اعتبار نقل می کنیم:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «شجره ی خبیثه» بنی امیه هستند.

مرحوم قمی در تفسیر خود از امام باقر (علیه السلام) نقل نموده که فرمود: کافران اعمالشان به آسمان بالا نمی رود، و بنی امیه نیز در هر مجلسی و مسجدی ذاکر خدا باشند، اعمالشان به آسمان نمی رود، مگر کمی از آنان.

و در تفسیر «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ...» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود:

«الشجرة الطيبة: النحلة، اصلها ثابت في الأرض ضاربٌ بعروقه فيها و فرعها في السماء». (۳)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خداوند در این دو آیه برای اهل بیت پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) و دشمنان آنان مثل زده است.

و در کافی از آن حضرت نیز نقل شده که فرمود: مقصود از «شجره طیبه اصلها ثابت» پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و مقصود از «و فرعها فی السماء» امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه ی او می باشند. (۴)

۱- ابراهيم / ۲۶.

۲- ابراهيم / ۲۴ ۲۵.

۳- تفسير صافي، ج ۳/۸۵.

۴- تفسير صافي، ج ۳/۸۵.

بنابراین شجره ی طیبه، محمّد و آل محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) هستند، و شجره ی ملعونه و خبیثه امیه و فرزندان او هستند، و معلوم است که از شجره ی ردّیه و ملعونه و خبیثه میوه ای جز خبیث و پلید نمی روید، و بنی امیه چنین بوده و هستند، و مقابل آنان، شجره ی طیبه هستند که دارای نور می باشند، و این دو شجره همواره بوده و هستند، و مقابل هر موسی، فرعونی هست که در مقام قطع شجره ی طیبه می باشد، و بدترین آنان در تاریخ یزیدین معاویه بوده، که ظلم او به نهایت رسیده است .

از آنچه گذشت ظاهر می شود که بنی امیه و پیروان آنان به خاطر خباثت درونی، سخت ترین قساوت ها را نسبت به خاندان نبوت انجام داده اند، از این رو امام صادق (علیه السلام) در زیارت عموی خود می فرماید:

«لعن الله أُمَّهُ اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمُحَارِمَ وَ انْتَهَكَتْ حَرَمَهُ الْإِسْلَامِ»

یعنی، خدا لعنت کند امتی را که همه حرمت ها را نسبت به تو شکستند، و حرمت اسلام را درباره ی تو هتک نمودند، و نیز درباره عموی خود می فرماید:

«فنعِمُ الصّابِرَ المِجَاهِدَ المِحَامِي النّاصِرَ و الأَخِ الدّافِعَ عَن أُخِيهِ المِجِيبَ إِلَى طَاعَةِ رَبِّهِ الرّاعِبَ فِيمَا زَهَدَ فِيهِ غَيْرِهِ مِنَ الثّوَابِ الجَزِيلِ وَ الثّنَاءِ الجَمِيلِ وَ أَلْحَقَكَ اللهُ بِدَرَجَةِ آبَائِكَ فِي جَنَاتِ النّعِيمِ»

یعنی، عموی من عباس مردی بسیار نیکو و صابر و مجاهد و حامی و ناصر برادر خود بود او مدافع برادر، و اجابت کننده ی امر پروردگار خویش و راغب به ثواب بزرگ و ثنای جمیل او بود و در راه حمایت از دین خدا، آن گونه که دیگران راغب به آن نبودند، او کوشا بود، ای عمو! خداوند تو را به درجات پدران تو در بهشت ملحق نماید.

و یکی از قساوت های بنی امیه این است که معاویه آب را بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اصحاب او در جنگ صفین بست، و فرزند او یزید نیز در کربلا دستور داد تا آب فرات را بر امام حسین و عزیزان و اصحاب او بستند، از این رو امام صادق (علیه السلام) در زیارت عموی خود حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می فرماید: «لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ».

و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شهید سقایی، برای اطفال برادر خود شد، چرا که سقایی و آب دادن به تشنگان و سیراب نمودن جگرهای تشنه پادشاه فراوانی دارد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَحِبُّ إِبْرَادَ الْكَبِدِ الْحَزَاءِ، وَ مَنْ سَقَى كَبِدَ أَحْرَاءٍ مِنْ بَهِيمَةٍ وَ غَيْرِهَا، أَظْلَهُ اللَّهُ فِي عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» (۱).

یعنی، خداوند تبارک و تعالی خنک کردن جگر سوخته را دوست می دارد، و کسی که جگر تشنه و سوخته ی حیوان و یا غیر حیوانی را سیراب کند، خداوند او را در زیر سایه ی عرش رحمت خود قرار می دهد، در روزی که رحمتی جز رحمت او نیست.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «أفضل الصدقه ابراد الكبد الحزى، و من سقى كبداً من بهيمه و غيرها، أظله الله عزوجل يوم لا ظل إلا ظله» (۱)

یعنی، بهترین صدقه خنک کردن جگر تشنه است، و کسی که حیوان تشنه و یا غیر حیوانی را سیراب کند، خداوند او را در زیر سایه ی رحمت خود در قیامت جای می دهد، روزی که هیچ سایه ی رحمتی جز سایه ی رحمت خداوند نمی باشد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «من سقى طمأنناً ماءً، سقاها الله من الرحيق المختوم» (۲)

یعنی، کسی که تشنه ای را سیراب کند، خداوند او را در قیامت از ظرف های مهر شده ی بهشتی سیراب خواهد نمود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«من سقى الماء فى موضعٍ يوجد فيه الماء، كان كمن أحيا نفساً، و من أحيا نفساً فكأنما أحيا الناس جميعاً» (۳)

یعنی، در جایی که آب یافت می شود، اگر کسی تشنه ای را سیراب کند، مانند کسی خواهد بود که انسانی را از مرگ نجات داده باشد، و کسی که انسان را از مرگ نجات بدهد، مانند کسی است که همه مردم را از مرگ نجات داده باشد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُبَدَأُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَاءُ» (۴)

یعنی، نخستین عملی که در قیامت پاداش آن داده می شود آب است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روزهای محاصره ی عثمان برای او آب فرستاد

عثمان به مردم مصر عهد و پیمانی داده بود، و چندین بار عهد و پیمان خود را شکست و به آنان خیانت کرد، تا ای که اهل مصر نزد او آمدند و از والی و استاندار خود شاکی بودند، و عثمان در ظاهر به آنان گفت: به کار شما رسیدگی می کنم، و لکن قاصدی نزد استاندار خود فرستاد و دستور داد آنان را مجازات کند و مردم مصر در بازگشت آن قاصد را دیدند و او را تفتیش نمودند و چون نامه ی عثمان را به دست او دیدند به مدینه بازگشتند و اطراف عثمان را محاصره کردند و در نهایت او را کشتند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن روزهای محاصره برای عثمان آب فرستاد، چرا که در کنار عثمان زن ها و بچه هایی بودند که نیاز به آب

ص: ۸۵

۱- بحار الأنوار، ج ۹۶/۱۷۲، ح ۸.

۲- همان

۳- بحار الأنوار، ج ۹۶/۱۷۰، کافی، ج ۴/۵۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۹۶/۷۳، ح ۳.

داشتند، و آنان جرمی مرتکب نشده بودند، علاوه بر آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) صحیح نمی دانست که با تشنگی کسی کشته شود و این را خلاف مروّت و انسانیت می دانست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندان خود دستور داد تا به قاتل او آب و غذا بدهند

اخلاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) این بود که حتّی نسبت به قاتل او ابن ملجم مرادی ملعون که دستگیر شده بود، ارفاق شود و به او آب و غذا برسانند، در حالی که آن حضرت از شدّت ضربت ابن ملجم آرام نداشت و لکن به فرزندان خود فرمود:

«احبسوا هذا الأسير و أطعموه و أحسنوا إيساره، فإن عشت فأنا أولى بما صنع بي، إن شئت عفوت و إن شئت استقدت و إن شئت صالحت و إن متّ فذلك إلیکم، فإن بدا لکم أن تقتلوه فلا تمثّلوا به» (۱)

یعنی، اسیر خود را آب و غذا بدهید و بر او سخت نگیرید پس اگر من زنده ماندم بهتر می دانم که با او چه کنم، اگر خواستم او را عفو می کنم و اگر خواستم قصاص می نمایم و اگر خواستم مصالحه می کنم و اگر از دنیا رفتم شما می توانید او را بکشید و اگر او را کشتید بدن او را مثله و پاره پاره نکنید.

امیرالمؤمنین با لشکر معاویه مقابله ی به مثل نکرد

در کتاب «وقعه ی صفین» از عبدالله بن عوف بن احمر آمده ، که گوید: هنگامی که ما، در صفین با لشکر معاویه و اهل شام روبرو شدیم، دیدیم آنان در یک منطقه ی وسیع و مناسبی در کنار آبی قرار گرفته و آن آب را محاصره کرده اند، و فرمانده ی آنان ابوالاعور نیروهای خود را اطراف آب جمع نموده تا ما نتوانیم از آن آب استفاده کنیم و چون این خبر را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دادیم، آن حضرت به صعصعه بن صوحان فرمود:

نزد معاویه می روی و به او می گویی: ما در اینجا آمده ایم و نمی خواهیم قبل از اتمام حجّت با شما جنگ کنیم، و تو اکنون با این عمل خود، جنگ را با ما شروع کرده ای و دست از این کار خود بردار، تا ما قبل از هر چیزی با تو سخن بگوییم، و اگر می خواهی ما با تو بر سر آب جنگ کنیم مانعی نیست.

ص: ۸۶

پس معاویه به اصحاب خود گفت: نظر شما چیست؟ و یکی از یاران او ولید بن عقبه گفت: آنان عثمان را چهل روز محاصره کردند و آب و غذا به او ندادند، تا کشته شد، ما نیز آنان را از بی آبی خواهیم کشت، خدا آنان را بکشد. و عمرو بن عاص به معاویه گفت: آب را آزاد کن چرا که علی (علیه السلام) و یارانش تشنه نمی مانند و تو سیراب باشی، و از راه دیگری با او مقابله کن. پس ولید باز حرف خود را تکرار نمود، و برادر رضاعی عثمان عبدالله بن ابی سرح به معاویه گفت: آنان را تا شب از آب منع می کنیم تا بازگردند و همین شکست آنان باشد، خدا در قیامت آنان را از آب محروم نماید.

پس صعصعه گفت: خداوند کافران را در قیامت از آب منع می نماید و با ولید درگیر شد و معاویه گفت: با این کاری نداشته باشید او قاصد است.

سپس صاحب کتاب وقعه ی صفین [ابن احمر] می افزاید: صعصعه از نزد معاویه بازگشت و سخنان معاویه و یاران او را بازگو نمود و ما به او گفتیم: در نهایت معاویه به تو چه گفت؟

صعصعه گفت: معاویه در نهایت به من گفت: نظر ما به شما خواهید رسید.

تا این که گوید: به خدا سوگند معاویه در عمل، لشکر خود را برای جلوگیری از آب آماده نمود و به فرماندهی خود اعور گفت: از آب جلوگیری کنید. پس ما به دستور امیرالمؤمنین (علیه السلام) آماده نبرد شدیم و با لشکر معاویه به جنگ برخواییم، تا این که آب در اختیار ما قرار گرفت و گفتیم: به خدا سوگند ما به آنان آب نخواهیم داد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیغام داد: راه آب را برای آنان باز گذارید، چرا که خداوند شما را یاری نمود و آنان به خاطر ظلم و دشمنی خود مغلوب خواهند شد. (۱)

مؤلف گوید:

از ماجرای فوق تفاوت خوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معاویه به خوبی روشن می شود، چرا که معاویه از شجره ی خبیثه و ملعونه است، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شجره ی طیبه و مبارکه است و دودمان این شجره نیز همین گونه خواهند بود، و در کربلا این دو شجره آشکار شدند، و مانند پدران خود عمل کردند یعنی یزید و یاران او مانند معاویه عمل کردند و امام حسین (علیه السلام) و یاران او مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمل کردند از این رو خداوند می فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (۲)

ص: ۸۷

۱- وقعه صفین، ص ۱۶۳ ۱۶۲.

۲- اسراء/۸۴.

یعنی، بگو: «هر کس طبق سنجیه (و خلق و خوی) خود عمل می کند و پروردگارتان هدایت یافته ها را بهتر می شناسد.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اسرای یهود بنی قریظه آب داد

در مدینه سه طایفه از یهود زندگی می کردند، به نام های «بنی قریظه، بنی النضیر و بنی قینقاع» و همه ی آنان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیمان بسته بودند، که به دشمنان اسلام کمک نکنند و لکن پیمان خود را شکستند و راه دشمنی و تجسس را علیه مسلمانان پیش گرفتند، تا این که خداوند پیامبر خود را بر بنی النضیر و بنی قینقاع پیروز نمود و آنان از مدینه خارج شدند، و لکن بنی قریظه به خود نیامدند، و با مشرکین در جنگ احزاب همراه شدند، و چون خداوند مشرکین و کفار را در این جنگ ذلیل و نابود نمود و مسلمین را یاری کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه بازگشت و سلاح را زمین گذارد، باز خداوند به او امر نمود که برای جنگ با بنی قریظه آماده شود، و آن حضرت مأمور شد که نماز عصر خود را نخواند، جز در سرزمین آنان و مردان آنان را بکشد و ز نانشان را اسیر نماید، چنان که می فرماید:

«وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْزَعْتُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» (۱)

یعنی، و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از مشرکان عرب حمایت کردند از قلعه های محکمشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند و (کارشان به جایی رسید که) شما گروهی را به قتل می رسانید و گروهی را اسیر می کردید! و زمین ها و خانه ها و اموالشان را در اختیار شما گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید، و خداوند بر هر چیزی تواناست!

و لکن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با قدرتی که بر آنان پیدا نمود، دستور داد به اسرای آنان نیکی و احسان کنند و فرمود: به آنان آب شیرین و غذای خوب بدهید، و نیکو با آنان برخورد کنید. (۲)

امام حسین (علیه السلام) هنگام برخورد با لشکر حَرّ دستور داد به آنان آب بدهید

ص: ۸۸

۱- احزاب/ ۲۵، ۲۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۲/ ۱۹۲.

در کتاب «وقعه الطف» آمده که چون امام حسین (علیه السلام)، چون هنگام سحر به منزل شراف رسید به غلامان خود فرمود: آب زیادی بردارید و چون به منزل حسم رسیدند، لشکر حزن یزیدریاحی با هزار سوار آشکار شدند و هدف حزن این بود که امام حسین (علیه السلام) را یا اسیر بگیرد و یا از ورود او به کوفه منع نماید، و لشکر حزن در وسط روز مقابل آن حضرت قرار گرفتند و اصحاب آن بزرگوار سلاح بر کف آماده بودند. پس امام (علیه السلام) به لشکر خود و جوانان بنی هاشم فرمود: به لشکر حزن آب بدهید، و به حیوانات آنان نیز کمی آب بدهید، پس همه آنان را آب دادند و ظروف آب را مقابل دهن های اسب ها گرفتند و چون سه نفس و یا چهار نفس و یا پنج نفس آب می خوردند، از آنان می گرفتند و به دیگری می دادند تا این که به همه ی اسب ها آب دادند. (۱)

و عادت اهل البیت (علیهم السلام) احسان، و سنجیه ی آنان، کرم و فعل و عمل شان خیر بود، بلکه آنان معدن کرم و احسان بودند، و اصل حق و فرع آن، و معدن و منتهای آن نزد آنان بود و اخلاقشان اخلاق پیامبران بود و آنان همواره اهل احسان و رأفت و رحمت الهی و اسماء الحسنی و صفات رحمانیه ی او بوده ند.

و لکن دشمنان شان مانند بنی امیه و اهل کوفه دارای اخلاق زشت شیطانی بودند و باید گفت: «فکلّ إناءٍ بالذی فیہ ینضح» یعنی، از کوزه همان تراود که در اوست.

و چون امام حسین (علیه السلام) بکربلا رسید از روز دوم ماه محرم تا روز عاشورا او را محاصره کردند تا به شهادت رسید، و از طرف عبیدالله بن زیاد نامه ای به عمر سعد آمد که در آن نوشته شده بود: «أما بعد فقل بین الحسین و أصحابه و بین الماء و لا یدوقوا منه قطرهً کما صنع بالتقیّ الزکّی المظلوم امیر المؤمنین عثمان بن عفان».

پس عمر سعد عمرو بن حجاج را با پانصد نفر سواره اطراف فرات گمارد، و آنان بین امام حسین (علیه السلام) و اصحاب او و آب فرات مانع شدند، و این سه روز قبل از شهادت آن حضرت بود، و چون عطش بر آن بزرگوار و اهل بیت و اصحاب او سخت شد، برادر خود حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را با سی نفر اسب سوار، و بیست نفر پیاده، با بیست مشک، به طرف فرات فرستاد، و آنان شبانه در حالی که پرچم دارشان نافع بن هلال بود، نزد فرات آمدند، و حجاج زبیدی که رئیس نگهبانان فرات بود به نافع گفت: برای چه آمده اید؟ او گفت: آمده ایم از این آب بنوشیم. حجاج گفت: بنوش نافع گفت: نه والله تا وقتی امام من حسین و اصحاب او تشنه باشند من قطره ای از این آب را نمی نوشم.

حجاج گفت: راهی برای نوشیدن آنان نیست، و ما را به همین علت در اینجا گماشته اند، و سپس درگیر شدند، تا این که حضرت عباس و نافع به آنان حمله کردند، و در این بین اصحاب امام حسین (علیه السلام) مشک ها را پر از آب کردند و بردند. (۲)

۱- وقعه الطف، ص ۱۶۹.

۲- وقعهاالطف، ص ۱۹۲.

مرحوم صدوق (علیه الرحمه) در امالی گوید:

این آب ها زود تمام شد، چرا که در لشگر آن حضرت هشتاد نفر زن و بچه بودند، غیر از اصحاب که بیش از هفتاد نفر بودند، و هوا بسیار گرم بود، و چون روز عاشورا رسید، و امام (علیه السلام) اصحاب خود را برای جنگ آماده نمود، یک نفر از اصحاب عمر سعد به نام تمیم بن حصین فزاری بیرون آمد، و با صدای بلند فریاد کرد و گفت:

«یا حسین و یا اصحاب الحسین، و سپس گفت: این آب فرات را می بینید که مانند شکم های ماهی روی هم می غلطد، به خدا سوگند شما یک قطره ی از آن را نخواهید چشید، تا مرگ را با لب تشنه بچشید.

و امام حسین (علیه السلام) به او نفرین نمود، و فرمود: «خدایا این مرد را در همین روز با تشنگی هلاک کن» و ناگهان آن مرد تشنه شد، و از اسب خود به زمین افتاد، و زیر دست و پای اسبها با تشنگی هلاک گردید. (۱)

در مقاتل آمده که چون روز عاشورا اصحاب امام و جوانان بنی هاشم شهید شدند امام حسین (علیه السلام) یک تنه با لشگر عمر سعد در آن هوای گرم با لب تشنه می جنگید، و هر چه می خواست به فرات نزدیک شود از او جلوگیری می کردند، تا به روی زمین افتاد و جراحات فراوانی بر بدن او وارد شده بود و در همان حال از آنان آب طلب نمود، و فرمود: «اسقونی شربه من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء» و لکن در قلوب آنان رحمی نبود، همان گونه که خداوند می فرماید:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ» (۲)

یعنی، سپس دلهای شما بعد از این واقعه سخت شد همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پاره ای از سنگ ها می شکافد، و از آن ها نهرها جاری می شود.

و در منتجب طریحی آمده که چون امام (علیه السلام) روی زمین قرار گرفت، و شمر آمد تا سر از بدن او جدا کند، او را به رو انداخت تا ...

و آن حضرت می فرمود: «واجدها و امحمدها و ابا قاسماه و وابتاه و واعلیاه، أقتل عطشاناً و جدی محمّد المصطفی؟ أقتل عطشاناً و ابي علي المرتضى و امی فاطمه الزهرا؟!» (۳)

مؤلف گوید: من طاقت ترجمه ی این سخنان را ندارم و لکن باید بگویم: استبعاد برخی که میگویند: امام علیه السلام در کربلا از دشمن در خواست آب ننمود، خلاف صریح روایات و مقاتل است.

ص: ۹۰

۱- امالی صدوق، ص ۱۵۷.

۲- بقره/۷۴.

۳- منتخب طریحی، ص ۴۵۲.

امام به حضرت ابوالفضل (علیهما السلام) اجازه ی جنگ نداد

صاحب کتاب معالی السبطين گوید:

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا به برادر خود اجازه ی قتال و جنگیدن نداد، بلکه او را برای سقائی فرستاد و با این وصف هنگامی که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شمشیر و مشک را برداشت و سوار بر اسب شد، چهار هزار و یا شش هزار و یا ده هزار نفر او را احاطه نمودند، و او به آنان حمله کرد، و افراد شجاع و سواران آنان را متفرق نمود و زیادی از آنان را کشت و آن ها مانند گوسفندانی که از گرگ فرار می کنند، فرار کردند و برخی به بلندی ها پناه بردند، و از دور به او تیراندازی کردند، به قدری که بدن او مانند قنفذ، پر از تیر شد، و همه فرار کردند، و چون حضرت ابوالفضل (علیه السلام) وارد فرات شد، باز به او حمله کردند و آن حضرت باز از فرات بیرون آمد، و آنان را متفرق نمود، و این قصه شش مرتبه تکرار شد، و در مرتبه ی ششم موکلین فرات از او دور شدند و بازنگشتند و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مشک را پر از آب نمود و چون خواست خارج شود عمرو بن حجاج فریاد زد: اطراف او را بگیرید که اگر

پس اطراف او را گرفتند و چون او چنین دید، مشک را زمین گذارد و به آنان حمله نمود، و آنان را دور می کرد و یکصد نفر از بزرگان آنان را کشت و سپس بازگشت و مشک را به شانه گرفت و به طرف خیمه ها حرکت کرد، و عمر سعد که چنین دید، به لشگریان خود گفت: وای بر شما، تیرها را به طرف مشک حواله کنید، به خدا سوگند اگر حسین آب بنوشد، همه ی شما را نابود خواهد نمود. (۱)

آری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) این گونه کوشید و از آب فرات نوشید و فرمود: به خدا سوگند از این آب نمی چشم تا زمانی که برادرم و اهل بیت او تشنه باشند، و این چیزی بود که خود انتخاب نمود و گر نه آب برای او حلال بود، و لکن می خواست با برادر خود مواسات و ایثار نماید، و مردم نیز بدانند که بنی امیه چه قدر قساوت قلب دارند و از سنگ دلی همانند شیطان شده اند و ...

شهادت حضرت ابوالفضل و جایگاه او بین شهدا علیهم السلام

مقام شهدا در آیات قرآن و سخنان معصومین (علیهم السلام) فراوان بیان شده، و شاید بهترین تعبیر قرآن در این موضوع آیه شریفه ۱۶۹ آل عمران باشد که می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...»

ص: ۹۱

یعنی، هرگز گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند، بلکه آنان زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی می خورند...

ظاهر آیه فوق این است که شهید در عالم برزخ حی و زنده و شاد است و به دیگران بشارت می دهد نسبت به جایگاه خود، و روح او با ارواح سعدها و شهدا الفت دارد، و با همدیگر در نعمت خدا شاد هستند.

از این رو امام صادق (علیه السلام) درباره ی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می فرماید:

«فبعثك الله في الشهداء و جعل روحك مع أرواح السعداء...»

و در فراز دیگری می فرماید:

«كان عمنا العباس بن علي (عليهما السلام) نافذ البصيره ... أبلَى بلاءً حسناً و مضى شهيداً»

یعنی، عموی ما عباس بن علی (علیهما السلام) بصیرت کامل داشت، و به بلای نیکویی مبتلا شد، و شهید از دنیا رفت.

و نیز می فرماید:

«أشرف و أكرم الموت الشهاده»^(۱)

یعنی، شرافت مندترین مرگ شهادت است.

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود:

«أشرف الموت قتل الشهاده»^(۲) یعنی،

شرافت مندترین مردن مردن با شهادت است.

و فرمود: «فوق كلِّ برٍّ برٌّ حتى يقتل الرجل في سبيل الله فإذا قتل في سبيل الله فليس فوقه برٌّ».

یعنی، بالای هر سعادت و خوبی، خوبی دیگری است، تا این که انسان در راه خدا کشته شود، که فوق آن چیزی نیست.

آری حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مصداق روشن آیه شریفه است که خداوند می فرماید:

«وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^(۳)

یعنی، کسانی که خدا و پیامبر او را اطاعت کنند، (در روز رستاخیزه) همنشین کسانی خواهند بود که خداوند نعمت خود را بر

آنان تمام کرده ، مانند پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیق های خوبی هستند!

و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به طور قطع، مصداق شهید و مصداق «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...» می باشد، بنابراین او مورد انعامات خداوند، و هم نشین با پیامبران و صدّیقین و شهدا و صالحین خواهد بود، و آنان نیکو رفقای هستند، از این رو امام صادق (علیه السلام) به ما می فرماید: در زیارت او بگوئید:

«فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و أولیائه فی منازل المحبتین...»

ص: ۹۲

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰/۱۰۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰/۱۰۰.

۳- نساء/۶۹.

یعنی، خدا بین ما و بین تو و بین رسول او و اولیای او جمع کند، و ما در منازل محبتین با شما باشیم.

و این تنها یک دعا نیست که معصوم علیه السلام می فرماید، بلکه تقریر یک واقعیت است.

و از جمله ی «فَأَلْحَقَكَ اللهُ بدرجة آبائك في دار النعيم» استفاده می شود که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در بهشت ملحق به پدران خود شده و در درجه ی آنان قرار گرفته است، و این معنای آیه شریفه ی «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ ...» می باشد.

و از جمله «و أعطاك من جنانه أفسحها منزلاً و أفضلها غرفاً و رفع ذكرك في عليين ...» استفاده می شود که مقام حضرت ابوالفضل (علیه السلام) از شهدای دیگر بالاتر است، از این رو امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید:

«رحم الله العباس، فلقد آثر و أبلى، و فدى أخاه بنفسه، حتى قطعت يده، فأبدله الله عزوجلّ بهما بجناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة، كما جعل لجعفر بن أبي طالب، و أنّ للعباس عند الله تبارك و تعالی منزله يغبطه عليها جميع الشهداء يوم القيامة» (۱)

یعنی، خدا رحمت کند عموم عباس را، او برادر خویش را بر خود مقدم داشت، و به بلای سختی مبتلا شد، و جان خود را فدای برادرش نمود، تا این که دست های او قطع گردید، و خداوند عزوجلّ به جای آن در بهشت دو بال به او می دهد که مانند جعفر بن ابیطالب با ملائکه پرواز کند، و عباس نزد خداوند تبارک و تعالی منزلتی دارد که جمیع شهدا در قیامت حسرت او را می خورند.

مثله کردن ابدان طاهره ی فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

مقصود از مثله کردن ابدان، قطع اعضا و سرها از بدن ها، و قرار دادن آن ها زیر سم اسبان می باشد، که در کربلا همه این ها انجام گرفت، و بالاتر از این ها، رها کردن بدن ها روی زمین و سرها را چهل منزل تا شام بر سر نیزه بالا بردن، و با چوب خیزران مقابل چشم اطفال و اهل بیت اباعبدالله (علیهم السلام) بر لب و دندان فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زدن بود، و شاید بالاتر از همه آن ها، به اسارت گرفتن فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و آنان را در غل و زنجیر و شکنجه کردن بوده است!!

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر گاه فرمانده ای برای سریه و جنگ های مرزی می فرستاد، او را امر به تقوا می کرد، و می فرمود: با نام خدا و برای خدا با کافران جنگ کن، و از خیانت و فریب پرهیز نما و بچه ها [وزن ها و پیرمردان] را نکش و بدن ها را مثله مکن. (۲)

ص: ۹۳

۱- امالی صدوق، ۴۶۲/ح ۱۰

۲- کافی، ج ۴۱۳/۸.

امام صادق (علیه السلام) نیز فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ مِنَ الرَّجُلِ مِيتًا كَمَا حَرَّمَ مِنْهُ حَيًّا، فَمَنْ فَعَلَ بِمِيتٍ يَكُونُ فِي مِثْلِهِ اجْتِيَا حِ نَفْسِ الْحَيِّ، فَعَلِيهِ دِيَهُ النَّفْسِ كَامِلَةٌ» (۱).

یعنی، خداوند عزوجل آنچه نسبت به زنده ها حرام نموده، نسبت به مرده ها نیز حرام نموده است، بنابراین هر کسی به بدن میتی آسیب برساند، مانند آن است که به بدن زنده ی او آسیب رسانده باشد، پس کسی که سر میتی را از بدن او جدا کند مانند این است که او را کشته باشد، و باید دیه ی کامل به اولیای او بپردازد.

عبدالله بن جنبد از پدر خود نقل کرده که گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) همواره به ما امر می کرد که اولاً شروع کننده ی جنگ نباشید ... و چون غالب شدید فراری ها را دنبال نکنید، و مجروحان را نکشید، و عورت کسی را آشکار نسازید، و هیچ بدنی را مثله و پاره پاره نکنید. (۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیت نامه ی خود به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هنگامی که ابن ملجم به او ضربت زد فرمود: «یا بنی عبدالمطلب لا- أَلْفَيْتَكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ: قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي، انظروا إذا أنا متّ من ضربته هذه، فاضربوه ضربه بضربه ولا تمثلوا بالرجل، فإني سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: إياكم والمثله ولو بالكلب العقور» (۳).

یعنی، ای فرزندان عبدالمطلب نکند خون مردم را حلال بدانید، و بگویید: امیرالمؤمنین کشته شد؟! آگاه باشید که جز قاتل من کسی نباید کشته شود، بنگرید اگر من از ضربت او از دنیا رفتم، او یک ضربت به من زد و شما باید با یک ضربت او را بکشید، و بدن او را مثله نکنید، چرا که من از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: از مثله کردن پرهیز کنید، گرچه نسبت به یک سگ دژنده باشد. (۴)

از روایات فوق استفاده می شود که مثله کردن حرام است، گرچه نسبت به اجساد کفار حربی و حیوانات باشد، تا چه رسد به مسلمانان و فرزندان رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)!!

بنی امیه از جمیع حدود الهی تجاوز نمودند و قساوت را به نهایت رساندند

ص: ۹۴

۱- کافی، ج ۷/۳۵۰ ح ۴.

۲- مکاتیب الأئمه، ج ۲/۲۵۶ ح ۴۲.

۳- همان.

۴- فقه الطب، ص ۲۱.

عمر سعد که از ناحیه ی بنی امیه یعنی عیسی‌الله زیاد و یزیدبن معاویه دستور می گرفت به هیچ قانونی پای بند نبود حتی از اخلاق عرفی و انسانیّت نیز دور بود، تا چه رسد به اخلاق و دستورات اسلامی و شرعی، او در ماجرای کربلا بدتر از حیوانات وحشی و دژندگان عمل کرد، و لشگر او به خاطر حسد و دشمنی که با بنی هاشم داشتند، پس از کشتن فرزندان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به اجساد آنان نیز توهین کردند، و از قساوتی که داشتند، آن اجساد را مثله کردند، و سرها را از بدن جدا نمودند و برای یزید ملعون به شام بردند، یزید نیز شماتت های زشتی نسبت به اهل بیت و سر بریده ی امام حسین(علیه السلام) نمود، و با چوب خیزران خود بر لب و دندان آن سر زد، و دل های اهل بیت آن حضرت و عزیزان و اطفال او را آتش زد، و این ها بدتر از مثله کردن اجساد بود.

در این میان بدن حضرت سیدالشهداء و فرزند او علی اکبر و برادر او ابوالفضل علیهم السلام بیش از همه آسیب دیدند، و حضرت ابوالفضل(علیه السلام) که قبل از شهادت، دست های او قطع شده بود، و عمود آهنین بر سر او، و تیر به چشمان او زده بودند، پس از شهادت بدن او بیش از دیگران مثله شد، چرا که او بین دشمنان ماند، تا این که نیمه ی شب سوّم امام سجّاد(علیه السلام) بدن او را دفن نمود.

از این رو امام زمان(علی السلام) در زیارت ناحیه می فرماید:

«السلام على الأعضاء المقطّعات، السلام على الرؤس المشالات ... السلام على الأبدان السليبه ... السلام على الأجساد العاریه فی الفلوات ... السلام على الرؤوس المفزّقه عن الأبدان ...»

یعنی سلام بر اعضای قطعه قطعه شده، و سلام بر سرهای بالای نیزه رفته، و سلام بر بدن های عریان و سلام بر اجساد برهنه و مانده ی در بیابان، و سلام بر سرهای از بدن جدا شده...

سه روز اجساد پاک فرزندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) روی زمین ماند

همه می دانند که دفن بدن میت مسلمان بر هر مسلمانی واجب است، و مذاهب اسلامی در این مسأله اتفاق دارند، و مسلمان کسی است که در ظاهر شهادتین را به زبان جاری کند، چنین کسی اگر از دنیا برود، غسل و کفن و نماز و دفن او بر همه ی مسلمانان واجب کفائی است، جز شهید معرکه که با لباس خود دفن می شود در حالی که امام زمان(علیه السلام) نسبت به شهدای کربلا می فرماید:

«السلام على المدفونین بلا أكفان، السلام على المجلّدين فی الفلوات، السلام على المغسّل بدم الجراح ... السلام على من دفنه أهل القرى ...»

یعنی، سلام بر اجساد مدفون شده بدون کفن، سلام بر بدن های در بیابان مانده، و سلام بر بدنی که با خون جراحات اش غسل داده شد، و سلام بر بدنی که اهل قریه ها او را دفن کردند.

آری بنی امیه و پیروان شان اکتفا به کشتن فرزندان پیامبر (صلی الله علیه آله و سلم) و مثله کردن بدن ها و توهین و اسب دواندن بر آنان و جدا کردن سرها نکردند، بلکه آن بدن ها را بدون غسل و کفن و حنوط و نماز و دفن، در بیابان رها نمودند، و لباس های آنان را از بدن ها بیرون کردند و بردند و ...

و لکن خداوند برای اولیای خود عزّت را نوشته بود، و برای دشمنان شان نیز ذلّت و عذاب ابد را مقرر نموده بود و اکنون همه می بینند که خداوند چه عزّتی به آل محمّد (صلوات الله علیهم اجمعین) داده، و قبور آنان مورد احترام و زیارتگاه مؤمنین است، در حالی که قبور دشمنان شان مخروبه و مورد نفرت و لعنت مردم می باشد.

برای مثال در مرکز قدرت بنی امیه، قبور متعلقین به آل محمّد (علیهم السلام) مورد احترام و محل زیارت است، و قبور سران بنی امیه مخروبه و مورد نفرت و لعنت مردم می باشد، و این از عبرت های روزگار است. و کسانی که به کشور سوریه سفر کرده اند می دانند که در قبرستان «باب الصغیر» دمشق سران بنی امیه دفن شده اند، و کسی به آنان احترام نمی کند، و لکن به حضرت زینب و رقیه و قبور متعلق به دوستان اهل بیت (علیهم السلام) احترام می شود.

بنی امیه با بدن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) چه کردند؟

در کتاب «خصائص العباسیّه» آمده: بالاترین دلیل قساوت بنی امیه و پیروانشان این است که آنان بدن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را قطعه قطعه کردند در حالی که او هنوز زنده بود، البته آنان این قساوت را همان گونه که گذشت نسبت به ابدان دیگر شهدای کربلا نیز انجام دادند، که از آنان می توان بدن امام حسین و فرزند او علی اکبر (علیهما السلام) را نام برد، و در مقاتل به طور تفصیل این قساوت بیان شده است.

سپس گوید:

در تاریخ ثبت شده که مرقد حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نیاز به تعمیر پیدا کرد، و این در زمان مرحوم آیت اله سید محمد مهدی بحر العلوم بود که در اوائل قرن سیزدهم هجری از دنیا رحلت نمود، او یکی از بزرگان علمای شیعه و از کسانی بود که فراوان به محضر حضرت بقیه الله امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) می رسید، و نزد شیعیان و اهل البیت (علیهم السلام) مقام والاّی داشت، و چون به او خبر دادند که قبر مطهر حضرت عباس (علیه السلام) نیاز به تعمیر دارد، یکی از معمارهای ماهر و دوستدار خاندان

نبوت (علیهم السلام) را خواست، و با او به سرداب وارد شدند، و چون معمار قبر مطهر را دید که از نظر حجم و مساحت کوچک تر از قبرهای متعارفی است، و از سویی شنیده بود که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) قامت بلندی داشته، و چون بر اسب سوار می شده، پاهای او به زمین می رسیده است، به مرحوم

سید بحر العلوم گفت:

آیا اجازه سؤال به من می دهید؟ و مرحوم سید با تمام توجه فرمود: هر سؤالی داری بگو. پس معمار با حال تعجب گفت: ما شنیده بودیم که قامت این آقا بلند بوده، و چگونه شده که قبر او این قدر کوچک است؟! و مرحوم سید به او پاسخ نداد، جز آن که صدای گریه ی او بلند شد، و معمار از سؤال خود عذرخواهی نمود، و پس از ساعتی که گریه ی او تمام شد فرمود:

لشکر نبی امیه از قساوت، بدن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را مثله کردند، و دست ها و پاهای او را قطع نمودند، و با شمشیرهای خود بدن او را قطعه قطعه کردند، و سؤال تو مرا بیاد مصائب او انداخت، و نیز به یاد مصائب بزرگ امام سجّاد (علیه السلام) و قلب پریشان او افتادم که او با دست مبارک خود اعضای بدن شریف عموی خویش را جمع آوری نموده، و دفن کرده است، و نتوانستم خودداری کنم از این رو فریاد گریه و ناله ی من بلند شد. (۱)

مرحوم ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» با سند خود از قدامه بن زائده از امام سجّاد (علیه السلام) نقل نموده که می فرماید: ... هنگامی که ما در کربلا آن مصائب را پیدا کردیم، و پدرم سیدالشهداء (علیه السلام) و فرزندان و برادران و جمیع یاران او کشته شدند، و اهل حرم و خانواده ی ما را اسیر گرفتند، و بر شترهای بدون جهاز سوار کردند، تا به کوفه ببرند، من نگاهی به اجساد عزیزان خود نمودم که روی زمین مانده بودند، و کسی آنان را دفن نکرده بود، و این برای من بزرگ و سخت شد، و نزدیک بود جان از بدنم خارج شود، و چون عمه ی من زینب (علیها السلام) این حالت را از من مشاهده نمود گفت:

«مالی أراک تجود بنفسک یا بقیه جدّی و اُبی و إخوتی؟» گفتم: چگونه چنین نباشم در حالی که می بینم بدن پدرم و بدن های برادران و عموهایم و فرزندان آنان آغشته به خون روی زمین مانده است، و کسی آنان را دفن نکرده، مثل این که آنان را اهل دیلم و خَزَر و [کَفَّار] دانسته اند، و عمه ام زینب به من گفت: جزع مکن از آنچه می بینی، به خدا سوگند این وعده ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) به جدّ تو و پدر تو و عموی تو داده است، و خداوند از گروهی از این امت پیمان گرفته، که این اجساد را جمع آوری کنند و دفن نمایند، و بر قبور آنان بناها و قبّه ها و علاماتی را برپا کنند، که هرگز اثر آن ها از بین نرود، و روزگاری بر آن بگذرد، و این آثار باقی بماند، و این گروه از این امت، در آسمان ها شناخته شده هستند، و فراعنه ی این امت آنان را نمی شناسند، و پیشوایان کفر و پیروان آنان، در محو این آثار خواهند کوشید، و لکن اثری نخواهد داشت، بلکه سبب عزّت و سربلندی و حقانیت صاحبان این قبور خواهد شد.

ص: ۹۷

امام سجّاد(علیه السلام) می فرماید: به عمّه ام زینب کبری گفتم: این عهد کجاست؟ و عمّه ام حدیث امّ ایمن را یادآور شد...
(۱).

آری بدن حضرت ابوالفضل(علیه السلام) و بدن برادرش امام حسین(علیهما السلام) و بدن های بقیّه اهل بیت و اصحاب، سه روز - بدون غسل و کفن - روی زمین ماند، و خورشید بر آنان تابید و ... تا این که امام سجّاد(علیه السلام) در روز [یعنی شب] سیزدهم محرّم به طور اعجاز از زندان کوفه به کربلا آمد، و چون بنی اسد را دید که حیران مانده اند، و نمی دانند چگونه این اجساد ناشناخته را دفن کنند؟! به آنان فرمود: من این بدن ها را می شناسم ...

دفن اجساد شهدا بعد از سه روز

صاحب کتاب «العبد الصالح» سپس گوید:

روایت شده: هنگامی که لشکر عمر سعد از کربلا به طرف کوفه حرکت کردند، زن های قبیله ی بنی اسد فوراً وارد صحنه ی کربلا شدند و آن اجساد پاره پاره ی فرزندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) را مشاهده کردند و شگفت زده به شوهران خود گفتند: فردای قیامت شما در مقابل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) و امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهرا(علیهم السلام) چه عذری دارید؟ در حالی که شما اولاد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) را یاری نکردید، و شمشیر و نیزه ای به دست نگرفتید، و با دشمنان آنان جنگ نکردید!!

از این رو بنی اسد از ترس عیب الله ملعون، دیده بانی را سر راه قرار دادند، و به طرف اجساد مطهره آمدند، و صدای گریه و ناله آنان بلند شد، و کوشیدند تا بدن مطهر امام حسین(علیه السلام) را از جای خود حرکت دهند، و قبری برای او حفر کنند، و لکن نتوانستند عضوی از اعضای او را حرکت بدهند، پس یکی از آنان گفت: ما باید اول بکوشیم و اهل بیت امام حسین(علیهم السلام) را دفن کنیم، و سپس درباره ی بدن شریف آن حضرت تصمیم بگیریم. تا این که بزرگ آنان گفت:

چگونه می خواهید اجساد را که نمی شناسید، و سر در بدن ندارند، و آفتاب و خاک محاسن آنان را تغییر داده است را دفن کنید؟! تا این که ناگهان سواری نزد آنان آمد، و آنان از ترس، دور شدند، و آن سوار از اسب خود پایین آمد، در حالی که مانند حال رکوع خم شده بود، و به طرف بدن امام حسین(علیه السلام) رفت و خود را بر روی جسد او انداخت، و آن جسد را می بویید و می بوسید و اشک می ریخت، و سپس روی

ص: ۹۸

مبارک به بنی اسد نمود و فرمود: برای چه اطراف این بدن ها جمع شده اید؟ بنی اسد گفتند: ما برای تفریح و تفریح اینجا آمده ایم. آن مرد فرمود:

قصده شما این نبوده. پس آنان گفتند: ای برادر عرب ما آمده ایم تا بدن امام حسین (علیه السلام) را دفن کنیم. پس آن مرد غریب برای ما خطی روی زمین کشید، و فرمود: اینجا را حفر کنید، و ما آن محل را حفر کردیم و به امر او هفده جسد را در آن قرار دادیم، و سپس خط دیگری کشید و فرمود: اینجا را نیز حفر کنید. و چون حفر کردیم، به امر او بقیه ی اجساد را در آن دفن نمودیم، سپس یک جسد را جدا نمود و به ما امر کرد تا قبری در نزدیکی سر مبارک امام حسین (علیه السلام) حفر کردیم و آن جسد را در آن دفن نمودیم، و سپس به ما فرمود: آن حفیره ی اول مربوط به اهل بیت امام حسین (علیه السلام) است و حفیره ی دوم مربوط به اصحاب اوست، و آن قبر نزدیک به سر مبارک آن حضرت قبر حبیب بن مظاهر اسدی است.

سپس ما باز گشتیم نزد جسد امام حسین (علیه السلام) تا او را برای دفن آن حضرت کمک کنیم، و لکن او به حال خضوع و خشوع به ما فرمود:

نیازی به شما نیست، و با من کسانی هستند که مرا کمک می کنند ... از این رو او بدن پدر خود را به تنهایی دفن نمود و احدی از ما به او کمک نکردیم ...

بنی اسد گویند: سپس او روی مبارک به ما نمود و فرمود: «بنگرید کسی باقی نمانده باشد» و ما گفتیم: ای برادر عرب! جسد یک مرد شجاعی در کنار فرات مانده است، و ما هر طرف آن را می گیریم طرف دیگر آن از کثرت جراحات و ضربت شمشیر به زمین می افتد!! پس او به ما فرمود: «بیاید تا نزد آن جسد برویم» و چون او آن جسد را دید، خود را بر روی آن انداخت و او را بوسید و فرمود:

«علی الدنیا بعدک العفی یا قمر بنی هاشم» و سپس دستور داد تا قبری برای او کندیم، و چون قبر آماده شد، آن بدن را به تنهایی داخل قبر قرار داد، و کسی از ما به او کمک نکرد و خود لحد او را چید و قبر او را پوشاند، و سپس به طرف اسب خود حرکت کرد، و ما همراه او رفتیم و گفتیم: خود را به ما معرفی کنید؟ پس او قبرها را یکایک معرفی نمود و فرمود: «شما مردم را از صاحبان این قبور آگاه سازید».

سپس فرمود: «اما من، امام شما علی بن الحسین (علیهما السلام) هستم». گفتیم: آیا شما علی بن الحسین هستی فرمود: آری. پس ما او را بوسیدیم و گفتیم: «عظم الله لك الأجر بابیک الحسین» و از مقابل چشم ما غایب گردید. (۱)

علامه مجلسی (رحمه الله) در جلد ۴۵ کتاب شریف بحار الأنوار از کتاب مقاتل الطالبیین صفحه ۵۹ نقل نموده که گوید: حضرت عباس (علیه السلام) مردی طویل القامه و قوی الجثه و زیبایی بود، و چون سوار بر اسب می شد، پاهای او به زمین می رسید، و به او قمر بنی هاشم می گفتند، و پرچم امام حسین (علیه السلام) در کربلا به دست او بود.

سپس با سند خود از امام صادق(علیه السلام) نقل نموده که می فرماید:

امام حسین(علیه السلام) در کربلا- اصحاب خود را آماده جنگ نمود، و پرچم خود را به دست برادرش عباس(علیه السلام) داد. سپس از امام باقر(علیه السلام) نقل نموده که فرمود: زید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی حضرت ابوالفضل(علیه السلام) را شهید نمودند، و همواره امّ البنین که مادر چهار شهید بود، به بقیع می آمد، و بر فرزندان خود آن قدر گریه و ناله می کرد که مردم گرد او جمع می شدند و همه ی مردم حتی مروان که دشمن اهل بیت(علیهم السلام) بود از سوز گریه او گریه می کردند.(۱)

سَقَايِ حَضْرَتِ اَبَا الْفَضْلِ (عَلِيهِ السَّلَام)

مرحوم علامه مجلسی گوید: مقاتل نوشته اند:

حضرت عباس(علیه السلام) که سَقَايِ کربلا و قمر بنی هاشم و پرچم دار امام حسین(علیه السلام) و فرزند بزرگ امّ البنین بود، برای آب آوردن به طرف فرات رفت و با موکلین فرات درگیر شد و فرمود:

لا أُرهب الموت إذا الموت رقا [زقا]

حتّى أوارى فى المصالب لقى

نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا

إنّى أنا العباس أغدو بالسقا

ولا أخاف الشرّ يوم الملتقى

و سپس آنان را متفرّق نمود، تا این که زید بن رقاء و یا زید بن رقاد از پشت نخله ی خرما به او حمله نمود، و حکیم بن طفیل نیز به او کمک نمود، و دست راست او را قطع نمودند، و آن حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله نمود و فرمود:

والله إن قطعتم يمينى

إنّى أحامى أبداً عن دینى

و عن إمام صادق اليقين

نجل النبى الطاهر الأمين

و سپس با آنان جنگید تا ضعیف و ناتوان شد، و حکیم بن طفیل طائی از پشت نخله ی خرما کمین کرد و دست چپ او را نیز

قطع نمود، و آن حضرت فرمود:

يا نفس لا تخشى من الكفار

ص: ۱۰۰

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵/۴۰ مقاتل الطالبین، ص ۵۹.

و أبشري برحمه الجبار

مع النبي السيد المختار

قد قطعوا ببغيهم يساري

فأصلهم يا رب حرّ النار

تا این که ملعونی عمود آهنین بر سر او زد و او را به شهادت رساند، و چون امام حسین (علیه السلام) [صدای او را شنید که می گوید: «یا أبا أدرک أ خاک» نزد او آمد و او را کنار فرات دید که روی زمین افتاده گریان شد و به لشکر عمر سعد فرمود:

تعديتم يا شرّ قومٍ بيغيمكم

و خالفتم دين النبي محمّد

أما كان خير الرسل أوصاكم بنا

أما نحن من نجل النبي المسدّد

أما كانت الزهراء أمي دونكم

أما كان من خير لبريّه أحمد

لعتنتم و أخزيتنم بما قد جنيتنم

فَسوف تلاقوا حرّ نارٍ توقّد(1)

علامه مجلسی (رحمه الله) سپس گوید: در برخی از تألیفات اصحاب آمده که چون حضرت ابوالفضل (علیه السلام) دید، برادر او تنها شده [و همه ی اصحاب و عزیزان او کشته شده اند، به برادر خود عرضه داشت: آیا به من رخصت جنگ می دهی؟ و امام حسین (علیه السلام) گریه ی شدیدی نمود ...

و عباس (علیه السلام) عرضه داشت: سینه ی من تنگ شده و از زندگی خسته شده ام و می خواهم انتقام خود را از این مردم منافع بگیرم» پس امام حسین (علیه السلام) فرمود: «اگر چنین است، تو برای این اطفال کمی آب طلب کن» و عباس (علیه السلام) نزد لشکر عمر سعد رفت و آنان را نصیحت نمود و سودی نداشت و چون به برادر خود خبر داد و صدای العطش اطفال را شنید که «العطش العطش» می گفتند، سوار بر اسب شد و نیزه و مشکی را برداشت و به طرف فرات رفت، و موکلین فرات که چهارهزار نفر بودند او را احاطه کردند، و هدف تیرها قرار دادند، و عباس (علیه السلام) به آنان حمله نمود، و هشتاد نفر آنان را کشت تا به فرات رسید و چون خواست کفی از آب فرات را بنوشد، بیاد عطش برادر خود و اهل بیت او افتاد از این

رو آب را روی آب ریخت، و مشک را پر از آب کرد و به دوش گرفت و به طرف خيام حرکت نمود، و لشکر عمرسعد ملعون از هر طرف او را احاطه نمودند، و او به جنگ ادامه می داد، تا دست راست او را قطع نمودند و او مشک را به شانه ی چپ گرفت، و چون دست چپ او را قطع کردند، مشک را

ص: ۱۰۱

۱- بحار الأنوار، ج ۴۰/۴۵.

به دندان گرفت و چون مشک هدف تیرها قرار گرفت و آب آن ریخت [آن حضرت ناامید شد] تا این که تیری به سینه ی او رسید، و از اسب به زمین افتاد، و برادر خود را صدا زد، و فرمود: « برادر به فریاد من برس» و امام حسین (علیه السلام) چون آمد و دید که برادرش روی زمین افتاده گریان شد ... و سپس فرمود: «الآن إنکسر ظهري و قلت حيلتي»... (۱)

ماجرای بی آبی در کربلا

منصب سقایی حضرت عباس (علیه السلام) اختصاص به کربلا- ندارد بلکه او از پیش از ناحیه ی پدر و برادر خود امام حسین (علیه السلام) سقا نامیده شده بود، چرا که اکثر مورّخین می نویسند: حضرت عباس در جنگ های بسیاری شرکت نمود، و شهامت و شجاعت او نامزد بود، و چون خود را سقا معرفی نموده بود، شجاعان عرب او را به این نام می شناختند به ویژه اهل کوفه که پایتخت پدرش بود، و به خوبی او را به رشادت و شجاعت و سقایت می شناختند، و از او هراس می کردند، و در سپاهی که عباس شرکت می کرد، دشمن از او بیمناک بود، و از روبرو شدن با او پرهیز می کردند.

او همانند پدرش در هر سمتی از لشگر قرار داشت، فتح و پیروزی برای اهل آن سمت حتمی بود، آری از منصب سقایت و سقایی حضرت عباس (علیه السلام) دوست و دشمن بهره مند می شدند، و به همین علت عباس (علیه السلام) را دوست می داشتند، البته او در تمام شئون زندگی، این خصلت را عمل می نمود، به ویژه در روزهای هولناکی که برادرش امام حسین (علیه السلام) از مدینه به طرف مکه حرکت نمود، و از مکه به سوی عراق آمد، و حضرت عباس (علیه السلام) فرمانده ی لشگر او و سقای تشنگان بود، و افزون بر این ها او حافظ خيام خواتین و بانوان بود، و در مواقع سوار شدن، و پیاده شدن از کجاوه ها به برادر و عزیزان دیگر خود کمک می نمود، و مراقب احوال همه اهل حرم و دیگران بود.

منصب سقایی و سقایت اهل حرم و اطفال به دست او بود، و هر گاه اطفال خردسال تشنه می شدند، به آنان آب می داد، و هر گاه بانوان محترمه آب می خواستند، عباس به آنان آب می داد و به همین علت او بین آنان معروف به سقا شده بود، و در کربلا این سمت آشکارتر شد، او در آن هوای گرم، اطفال تشنه را سیراب می نمود، و در وجود او غیرت و حمیت بود که نمی توانست طاقت بیاورد، و صدای العطش اطفال تشنه را بشنود، از این رو در آن روزهایی که آب را از خیمه های امام حسین (علیه السلام) قطع کردند، کار برای عباس سخت شد، و از روز هفتم محرم تا روز دهم به او سخت تر گذشت، چرا که اطفال تشنه بودند، و او نمی توانست آبی برای آنان فراهم کند از این رو در روز عاشورا نزد برادر خود آمد و عرضه داشت :

ص: ۱۰۲

ای برادر! زنده ماندن برای من سخت شده ...، و امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: « برای اطفال تشنه ی من کمی آب فراهم کن» از این رو حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مأمور به سقایی شد، و با موکلین فرات جنگ نمود تا به شهادت رسید، و بر خلاف شهدای دیگر، او دو مدال پیدا کرد، مدال سقایی و مدال شهادت، و خداوند عوض دست های جدا شده ی او در راه سقایی، در قیامت دو بال به او می دهد، تا در بالای سر اهل محشر پرواز کند، و مقام او را به قدری بالا رفت، که همه ی شهدا غبطه ی مقام او را می خورند.

همان گونه که گذشت، اطفال تشنه و خردسال امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا سخت تشنه شدند و به عموی خود عباس (علیه السلام) گفتند: « عمو جان شما را سقا می گویند و ما تشنه ایم» برخی از مورّخین گویند: آنان مشک های خشک را در دست گرفتند، و اطراف عموی خود جمع شدند، و از او آب می خواستند.

مرحوم علامه ی مجلسی (رضوان الله علیه) در جلد دهم بحار الأنوار گوید: از اکثر مقاتل ظاهر می شود که کار تشنگی در کربلا بالا گرفت و عیدالله زیاد ملعون نامه ای به عمر سعد نوشت، و در آن نامه آمده بود: هنگامی که این نامه به دست می رسد «حُل بین الحسین و بین ماء الفرات...» یعنی، باید بین حسین و آب فرات مانع شوی و نگذاری قطره ی آبی آنان از فرات بردارند، تا این که یا با یزید بیعت کنند، و یا از تشنگی بمیرند و کشته شوند. از این رو عمر سعد، عمرو بن حجاج زبیدی را با چهار هزار نفر سواره و پیاده ی تیرانداز در اطراف فرات گماشت، و دستور داد تا به سختی از آب برداشتن حسین و اصحاب او جلوگیری کنند، در حالی که او آن آب را بر پرندگان و حیوانات درنده و کفّار و دیگران حلال نموده بود، و لکن بر ذریه ی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) حرام نمود، و در آن سه روزی که آب را بسته بود، چند مرتبه آب فراهم شد:

۱ اول کسی که برای تهیه آب همت نمود شخص امام حسین (علیه السلام) بود، چرا که روز هشتم محرّم اصحاب از تشنگی و بی آبی به او شکایت نمودند، و آن حضرت در بیرون خیمه به طرف قبله، پانزده گام برداشت و کلنگی بر زمین زد و چشمه ی آب شیرینی ظاهر شد، و آن حضرت و دیگران سیراب شدند، و مشک ها را پر از آب کردند، و پس از آن، چشمه خشکید و یا ناپدید شد.

و در روایت دیگری علامه مجلسی (علیه الرحمه) از حضرت رضا (علیه السلام) نقل نموده که فرمود:

اصحاب امام حسین (علیه السلام) به آن حضرت از بی آبی و تشنگی شکوه نمودند، و جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: خداوند سلامت می رساند، و می فرماید: آیا حاجتی داری؟ و امام (علیه السلام) فرمود: «و هو السلام و من ربّی السلام»، و سپس فرمود: اصحاب من از تشنگی شکایت دارند. و جبرئیل عرض کرد: خداوند می فرماید: خطّی پشت سر خود در روی زمین بکش تا سیراب شوند. و آن حضرت با انگشت سبّابه خود خطّی کشید، و نهر آبی سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل ظاهر شد، و آن حضرت و اهل حرم و اصحاب او از آن نوشیدند، و جبرئیل نیز اجازه گرفت و از آن نوشید و فرمود: « این رحیق مختوم است که ختام آن مُشک می باشد»

۲ در روز عاشورا نیز اصحاب تشنه شدند، و عمرسعد ملعون دستور داده بود که به هیچ قیمتی آب به خیمه های امام(علیه السلام) نرسد، و آن حضرت ابوالفضل(علیه السلام) را خواست و با ۳۰ نفر سواره و ۲۰ نفر پیاده آنان را به فرات فرستاد و آنها ۲۰ مشک آب آوردند و به خيام رساندند.

۳ بریر همدانی نیز با گروهی [نیمه شب] رفتند و بیست ظرف آب آوردند و لکن آن آب ها ریخت و نصیب اطفال تشنه نشد!!

۴ در روایتی آمده که شب عاشورا آب به صورت حضرت زینب زدند، و امکان دارد که در آن شب حضرت عباس(علیه السلام) با نافع بن هلال از فرات آب آورده باشند، و این روایت هم صحیح باشد.

۵ در روایت دیگری آمده که چون آن حضرت از کندن چاه مأیوس شد، و از فرات نیز ممنوع گردید اصحاب خویش را دور خود جمع نمود، و انگشت خود را بر کف دست دیگر خود نهاد و فرمود: هر کس تشنه است، بیاید آب بیاشامد، و با این اعجاز همه اصحاب و اهل حرم را سیراب نمود. (۱)

۶ هیچ کدام از سقایی ها سخت تر از سقایی آخر حضرت ابوالفضل(علی السلام) نبود، چرا که او با خشم بر لشکر عمرسعد حمله کرد، و هشتاد نفر آنان را که موکل فرات بودند کشت، و مشک خود را آب کرد و آب ننوشید و فرمود: «والله لا أذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً» و یک بار دیگر نیز سوگند یاد نمود و آن وقتی بود که دست راست او را قطع کردند و فرمود:

و الله إن قطعتموا یمینی

إنی أحمی أبداً عن دینی ...

خلاصه ای از نظرات بزرگان از علما درباره ی شهادت حضرت ابوالفضل(علیه السلام)

۱ شیخ مفید(رحمهالله) در کتاب ارشاد گوید:

هنگامی که حضرت عباس علیه السلام دید، بنی هاشم یکایک به میدان می روند و بر نمی گردند، سخت ناراحت شد و برادران خود را خواست و فرمود: ای برادران من، شما فرزندی ندارید، زودتر به میدان بروید، و مولای خود حسین(علیه السلام) را یاری کنید.

پس عبدالله و جعفر و عثمان به میدان رفتند و شهید شدند، و امام حسین(علیه السلام) بدن هر کدام را به خیمه ی دارالحرب می آورد، و پس از شهادت آنان حضرت ابوالفضل(علیه السلام) از برادر خود اجازه ی میدان خواست و امام(علیه السلام) به او فرمود: « اینک که سر رزم داری، اگر می شود آبی برای اطفال

۱- دمهالساکبه - تاریخ زندگانی قمرینی هاشم، ص ۴۸ ۴۶.

تشنه بیاور» از این رو حضرت ابوالفضل به طرف شریعه ی فرات رفت ... و در نهایت «فقطَّعوه إرباً إرباً» یعنی بدن او را پاره پاره کردند، از این رو امام علیه السلام نتوانست این بدن را ببرد... .

۲ مرحوم سیدبن طاووس در کتاب لهوف می نویسد:

هنگامی که شمر برای فرزندان اُمّ البنین از عیب‌الله زیاد ملعون اماننامه گرفت، و در کربلا نیز با عمر سعد ملعون هماهنگی کرد، و نزدیک خیمه های امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت: «أین بنوا أختی؟» عبدالله و جعفر و عباس و عثمان؟ و چون پاسخ او را ندادند، امام حسین (علیه السلام) به برادر خود عباس فرمود: گرچه او فاسق است، پاسخ او را بده. و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نزد او آمد و فرمود: چه می گویی؟ شمر گفت: بهتر است شما خود را به کشتن ندهید و با یزید بیعت نمایید، چرا که من برای شما از عیب‌الله اماننامه گرفته ام. و ابوالفضل (علیه السلام) به او فرمود: «تبت یداک و لعنک الله و أمانک» آیا من امان داشته باشم و بنده ی زنازاده شوم، و مولایم را رها کنم؟! من هرگز از جگر گوشه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جدا نمی شوم ...

و چون حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را به شهادت رساندند، امام (علیه السلام) خود را به بالین او رساند و فرمود: «الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي» و بسیار گریه کرد و صدای او به گریه و ناله بلند شد.

و شاعر در این باره گوید:

أحقّ الناس أن يبکی علیہ

فتی أبکی الحسین بکربلاء

أخوه و ابن والده علی

أبو الفضل المصرج بالدماء

و من واساه لایثیه شیء

و جادله علی عطش بماء (۱)

۳ علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب شریف بحار الأنوار گوید:

هنگامی که صدای مظلومیت امام حسین (علیه السلام) بلند شد، حضرت ابوالفضل برادران خود را طلب نمود تا در مقابل چشم او از فرزند فاطمه (علیها السلام) حمایت کنند، از این رو برادران حضرت ابوالفضل هر سه قبل از او شهید شدند، و ابوالفضل آخرین شهید بود که در راه سقایی به شهادت رسید ...

و چون دست های مبارک او را قطع کردند و فرق او را شکافتند، و بر مشک او تیر زدند، صدای او بلند شد و فرمود: «یا أخاه

أدرک أخاک العباس» و امام گریان شد و این اشعار را سرود:

تعدیتم یا شرق قوم بیغیکم

ص: ۱۰۵

۱- لهوف، ص ۱۴.

و خافتموا دين النبي محمّد

أما كان خير الرسل أوصاكم بنا

أما نحن من نسل النبي المسدّد

دما كانت الزهرا امّی دونکم

أما كان من خير البریّه أحمد

لُعنتم و أخزیتم بما قد جنیتم

فسوف تلاقون حرّ نارٍ توقّد

و فرمود: الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي. (۱)

۴ ابومخنف در مقتل خود گوید:

هنگامی که عطش بر امام حسین (علیه السلام) و اولاد و اصحابش فشار آورد، امام (علیه السلام) رو به برادر خود عباس (علیه السلام) نمود، و فرمود: «ای برادر، اصحاب را جمع کن و چاهی حفر نما» و چون حفر کردند، آبی پیدا نشد، و به خاطر حفر چاه، عطش آنان دو چندان گردید، سپس امام علیه السلام به برادر خود فرمود: «به طرف فرات حرکت کن و آبی بیاور».

از این رو حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با جمعی از اصحاب سوار شدند و به طرف فرات حرکت کردند، و حضرت عباس (علیه السلام) این گونه رجز خواند:

اقاتل القوم بقلب مهتدٍ أذبّ عن سبط النبي أحمد

أضربكم بالصارم المهندي

حتى تحيدوا عن قتال سيدي

إني أنا العباس ذوالتودد

نجل علي المرتضى المؤيدي

و سپس به دشمن حمله کرد، و آنان را متفرّق ساخت، و بسیاری از بزرگان و قهرمانان لشکر عمرسعد را کشت تا به شریعه رسید، و لشکریان عمرسعد پرسیدند، برای چه آمده اید؟ آنان گفتند: تشنگی بر ما و امام ما غلبه نموده، و می خواهیم آب ببریم، و چون مأمورین فرات این سخنان را شنیدند، به اصحاب امام حمله کردند، و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با آنان

جنگید، و شجاعان شان را از پای درآورد، و باز این رجز را خواند:

لا أرهب الموت اذا الموت رقا

حتّى أودى ميتاً عند اللقا

ص: ۱۰۶

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰/۲۱۰.

إِنِّي صَبُورٌ شَاكِرٌ لِّلْمَلْتَقَى

و لَا أَحَافٌ طَارِقًا إِن طَرِقَا

بَلْ أَضْرِبُ الْهَامَ وَ أَفْرَى الْمَفْرَقَا

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ صَعْبٌ بِاللِقَا

و وارد شریعه ی فرات شد، و اصحاب را وارد شریعه نمود، و کفی زیر آب کرد، و چون نزدیک دهان برد ناگهان به یاد عطش برادر و اهل بیت او افتاد و آب را روی آب ریخت و فرمود:

«والله لا أذوق الماء و سيدي الحسين عطشان» و سپس مشک خود را آب نمود و به طرف خیمه ها حرکت کرد و این اشعار را خواند:

يا نفس من بعد الحسين هوني

فبعده لا كنت أن تكوني

هذا حسين شارب المنون

و تشرین بارد المعین

هیهات ما هذا فعال دینی

و لا فعال الصادق الیقین

و همّ او رساندن آب به خیمه ها بود تا دست راست او را قطع کردند و فرمود:

و الله إن قطعتموا يميني

إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَن دِينِي... (۱)

انگیزه ی فداکاری حضرت ابوالفضل از برادر خود (علیهما السلام)

همه ی مورّخین همانگونه که گذشت نوشته اند: حضرت ابوالفضل (علیه السلام) هر گاه بر اسبِ تنومندی سوار می شد، پاهای او به زمین می کشید، و اگر پاهای خود را در رکاب قرار می داد، سرزانه های او از سر اسب می گذشت، او مردی قوی القوایم و دارای بازوهای خشن و قوی و نیرومند بود، او آستین های عربی را بالا می زد و شجاعان عرب را به زمین می افکند، و کسی را مقابل او قدرت مقابله نبود.

ابن ابی الحدید درباره ی پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نویسد:

ص: ۱۰۷

۱- مقتل ابی مخنف، ص ۱۸.

علی (علیه السلام) با کسی کشتی نمی گرفت، مگر آن که او را بر زمین می افکند، فرزند او عباس نیز فرزند آن شیرمرد بود، و چون بر اسب های نیرومند سوار می شد، از سواره های عرب یک سرو گردن بلندتر بود، و با هر کس مصاف می داد، کمتر دیده می شد، کسی از دست او سالم به در رود.

سپس گوید: عباس بازوی کسی را نمی گرفت، مگر آن که نفسش به شماره می افتاد، او سنگ های بزرگ و سنگین را بلند می کرد، و همان گونه که پدرش آیت کبرای الهی بود، او نیز دارای قدرت عجیبی بود. عباس (علیه السلام) هنگامی که شمشیر می کشید، از قدرت بازوی او، مرد و مرکب به هم دوخته می شدند، و گاهی رقیب خود را دو نیم می کرد، و سپرهای فولادین را می شکافت، و اگر بر کمر دشمن می زد، او را دو قسمت می نمود، و اگر بر فرق او می زد، شمشیر او تا کمر فرو می رفت.

از این رو امام حسین (علیه السلام) هنگامی که بالای سر عباس (علیه السلام) آمد فرمود: ای برادر! چشم هایی که تا دیشب از خوف تو به خواب نمی رفت، امشب به خواب خواهد رفت، و چشم هایی که تا دیشب به خواب راحت می رفت (و هراسی از دشمن نداشت) امشب (از ترس دشمن) به خواب نخواهد رفت» کنایه از این که با نبودن تو اهل بیت من از ترس دشمن آرامش و استراحت نخواهند داشت!! (۱)

مؤلف گوید: شجاعت، خصلت بین ترس و بی باکی یعنی بین جبن و تهور است، اگر همراه ارادی قوی نباشد، ارزش ستودنی ندارد، از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) که شجاع ترین مردم بود، می فرماید:

«أشجع الناس من غلب هوا» یعنی، شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای نفسانی و خواسته های دل خود غالب باشد، و در دعای کمیل می فرماید: «قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي» یعنی نیروی بدن و اراده ی مرا قوی کن تا در خدمت تو باشم، و حضرت ابوالفضل علیه السلام مانند پدر خود دارای نیروی بدن و اراده ی قوی بود، و هدف او از این نیرومندی خدمت به دین خدا بود، لذا مانند پدر خود در مقابل فقرا و مستمندان و بی پناهان خاشع و افتاده و اهل حمایت از ستمدیدگان و بی پناهان بود و در مقابل دشمن شجاع و نیرومند بود.

کمتر از حضرت ابوالفضل (علیه السلام) سخن به میان آمده

همان گونه که گذشت بیان شخصیت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فوق فهم و احاطه ی امثال نویسنده است، و تنها معصومین (علیهم السلام) و کسانی مانند حضرت زینب (علیها السلام) معرفت داشته اند، و علت این که کمتر در روایات به شخصیت او اشاره شده، و تنها امام صادق (علیه السلام) در زیارت نامه ی او به مقام بلند او اشاره نموده، این است که در زمان امامان، مانند پدر خود امیرالمؤمنین و

ص: ۱۰۸

برادرانش امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) می زیست و تحت الشعاع مقام آنان قرار گرفته بود، و خود را موظف به اطاعت و انجام فرمان آنان می دانست، از سوئی در آن زمان ها حاکمیت و سلطه ی حکام غاصب برقرار بوده، و مردم رو از خاندان نبوت گردانده بودند، و ناقلین و مورّخین آن زمان اکثراً از عامّه و اهل تسنّن و منکرین فضائل خاندان نبوت بوده، و یا از حکام وقت هراس داشته اند که درباره این شخصیت و امثال او سخنی نقل کنند، از این رو آنان فقط مسأله ی شهادت و رشادت های او را در مقاتل نقل نموده اند.

مسأله مهم تر این بوده که حضرت ابوالفضل (علی السلام) خود را در مقابل پدر و برادران خود مثل امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) ذوب می دانسته، از این رو شنیده نشده که جایی در قبال امام خود مستقلاً حرکتی کرده باشد و موضع مستقلی گرفته باشد، او حتی برای یک مرتبه نیز در مقابل فرموده های آنان سخنی جز اظهار اطاعت و فداکاری نداشته است، در حالی که برادر دیگر او محمد بن حنفیه این گونه نبوده، بلکه او به برادر خود امام حسین (علیه السلام) نصیحت می کرده که به طرف عراق نرود، و گوش به دعوت اهل کوفه ندهد، و این غفلتی بوده از او، نسبت به مقام امامت و عصمت برادر خود امام حسین (علیه السلام)، و علمی که امام او نسبت به ظواهر و بواطن امور داشته، نیازی به نصیحت و راهنمایی نداشته است، چرا که امام معصوم، مصباح هدایت و کشتی نجات امت است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سخنی فرمود:

حسن و حسین دو امام شما هستند خواه سکوت کنند و خواه قیام نمایند، و شما باید از آنان اطاعت کنید، و چیزی به آنان یاد ندهید چرا که آنان دانایانتر از شما هستند، و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) این معنا را به خوبی فهمیده بوده و عمل می کرده است.

آری شخصیت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را امام صادق (علیه السلام) احیا نمود و در زیارت او فرمود: «أشهد لك بالتسليم والتصديق، والوفاء والنصيحه لخلف النبي المرسل، والسبط المنتجب، والدليل العالم، والوصي المبلغ، والمظلوم المهتم، فجزاك الله عن رسوله وعن أمير المؤمنين، [و عن فاطمه] وعن الحسن والحسين صلوات الله عليهم، أفضل الجزاء بما صبرت واحتسب وأعت فتعم عقبى الدار، ولعن الله من قتلک ولعن الله من جهل حقک، واستخف بحرمتک، ولعن الله من حال بینک وبين ماء الفرات، أشهد أنك قُتلت مظلوماً، وأنّ الله منجز لكم ما وعدكم». (۱)

امام صادق (علیه السلام) در این زیارت اسراری را از شخصیت عموی خود آشکار نموده، و بهترین خصلت های نیک و مظلومیت های او را بیان کرده است، چرا که او در خانه ی نبوت و امامت، و مهبط وحی و کنار پاک ترین فرزندان آدم، و بیت نبوت تربیت شده و رشد نموده است، و به همین علت امام حسین (علیه السلام) هنگامی که دید برادرش روی زمین افتاده فرمود:

ص: ۱۰۹

«الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي و انقطع رجائي و شمت بي عدوي...» (۱)

آری ما در بیان فضائل حضرت ابوالفضل (علیه السلام)، با توجه به مقام پدر و برادران او و مقایسه ی او با آنان سخن گفته ایم، و اگر او را بالاستقلال در نظر می گرفتیم، شخصیت بی نظیری قرار می گرفت و مردم نیز توجه به مقام امامت پدر و برادرانش به او نگاه می کردند و گر نه او در نظر مردم یک انسان کم نظیر و یا بی نظیر می بود.

مقام وزارت ابوالفضل نسبت به امام حسین (علیهما السلام)

یکی از نویسندگان عراقی در کتاب «العباس بن علی علیهما السلام» گوید:

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از خداوند خواست نمود که برادر او هارون را وزیر او قرار بدهد، و خداوند از قول او در قرآن می فرماید:

«وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي

هَارُونَ اَخِي اَشْدُّ بِهِ اُزْرِي وَ اَشْرِكُهُ فِي اَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ سُوْلَكَ
يا مُوسى» (۲)

یعنی، وزیری از خاندانم برای من قرار ده و آن برادرم هارون باشد و با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم، چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای! و خداوند فرمود: «ای موسی! آنچه خواستی به تو داده شد!

و در روایات معتبره آمده که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از ذکر آیات فوق از خداوند درخواست نمود که علی (علیه السلام) را وزیر او قرار بدهد، تا پشت و پناه او باشد، و خداوند پذیرفت و علی (علیه السلام) را همانند هارون وزیر او قرار داد، از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود:

«يا علي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي [و لو كان لكنت يا علي]». (۳)

یعنی، یا علی تو برای من همانند هارون هستی نسبت به موسی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست [و اگر پیامبری بعد از من می بود تو بودی].

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نیز در کربلا- وزیر برادرش امام حسین (علیه السلام) بود، و اگر کسی سیره و عمل حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را از ابتدای نهضت امام حسین (علیه السلام) و از هنگام حرکت او از مدینه تا شهادت در کربلا به دقت بنگرد، در این معنا تردیدی پیدا نمی کند، چرا که حضرت

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵/۴۲ العباس بن علی، ص ۲۲۴.

۲- طه/۳۶ ۲۹.

۳- مناقب آل ابی طالب، ابتدای جلد اوّل.

ابوالفضل (علیه السلام) در میدان مسابقه و فداکاری و جانبازی بر همه ی شهدای دیگر سبقت گرفته بود، چنان که شاعر می گوید:

بأبی من شَرُوا لِقَاءَ حَسِينٍ

بِفِرَاقِ النّفوسِ و الأرواحِ

أدرکوا بالحسینِ أكبرَ عیدِ

فغدوا فی منی الطّفوفِ أضحی (۱)

و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فداکارترین مرد این میدان بود، و او از همه ی شهدای کربلا- سبقت گرفت، به خاطر هم نشینی و اتصال او به برادر خود حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، و کنیه ی او به ابوالفضل گویای همین معناست، چرا که این کنیه نه به خاطر فرزند اوست، و نه به خاطر تمیز او از سایرین است، بلکه تنها به خاطر فضیلتی است که او را از دیگران از شهدا جدا می نماید، و اگر به فارسی ترجمه شود به معنای صاحب الفضیله و پدر فضیلت است، بنابراین منزلت حضرت ابوالفضل نسبت به امام حسین همانند منزلت امیرالمؤمنین (علیهم السلام) است نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و همان گونه که هرگاه کار بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت می شد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) کمک می گرفت، امام حسین (علیه السلام) نیز هرگاه کار بر او سخت می شد، از ابوالفضل (علیه السلام) کمک می گرفت، از این رو مصائب حضرت ابوالفضل (علیه السلام) دل های جمیع ائمه ی معصومین (علیهم السلام) بلکه همه بنی هاشم و شیعیان را به درد آورد، و به جرأت می توان گفت:

به خدا سوگند: اگر ابوالفضل در کربلا نبود، و اگر دشمن از او هراس نداشت، و اگر دلاوری های او نبود، خدا می داند که لشکر عمر سعد بر سر اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه می آوردند؟! چرا که آنان مردم بسیار سنگ دلی بودند، که به بچه ی شیرخواره رحم نکردند، و بر بدن های فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسب دواندند تا از یزید جایزه بگیرند، و لکن تا حضرت ابوالفضل (علیه السلام) زنده بود، جرأت نداشتند که نزدیک خیمه های اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام بروند، و ابوالفضل (علیه السلام) تا زنده بود، شب ها اطراف خیمه ها نگهبانی می نمود تا اهل بیت امام حسین (علیهم السلام) آسوده بخوابند، و ابوالفضل (علیه السلام) با آن شجاعتی که داشت، آماده شده بود که جان خود را فدای برادر و اهل بیت او نماید، فجراه الله عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیته خیر الجزاء. (۲)

حوادث بعد از شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

ص: ۱۱۱

۱- ابصارالعين للسماوی، ص ۵۸.

۲- خلاصه ای از بیان صاحب کتاب « العباس بن علی»، ص ۷۹.

باید به این نکته توجه نمود که: لشکر عیدالله و بنی امیه و پیروانشان سخت از حضرت ابوالفضل (علیه السلام) هراس داشتند و کینه و دشمنی او را در دل ها نهفته بودند، همان گونه که نسبت به پدر او امیرالمؤمنین (علیه السلام) دشمنی سختی داشتند، چرا که او پدران و خویشان شان را در جنگ های صدر اسلام کشته بود، و به همین علت در جواب امام حسین (علیه السلام) که روز عاشورا به آنان فرمود:

« آیا می دانید من فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی مرتضی و فاطمه ی زهرا و خدیجه ی کبرا هستم و عمویم حمزه ی سیدالشهداء است؟ و آیا می دانید که من وارث پیامبر خدایم، و اسبی که سوار آنم اسب رسول خداست؟ و عمامه ای که بر سر دارم عمامه ی رسول خداست؟ و شمشیری که به دست گرفته ام شمشیر رسول خداست؟ و آنان گفتند: « ما خوب تو را می شناسیم » فرمود: « فَلَمْ تَسْتَحْلُونِ دُمِي » یعنی، پس برای چه ریختن خون من را حلال دانسته اید؟ و آنان گفتند: «بغضاً لأبيك علي بن ابيطالب (علیه السلام)». یعنی، به خاطر کینه و خشمی که از پدرت علی بن ابیطالب داریم، می خواهیم تو را بکشیم.

و به همین علت لشکر عمر سعد ملعون، بدن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را مثلثه یعنی، قطعه قطعه کردند، و هنگامی که امام حسین (علیه السلام) نزد جسد ابوالفضل آمد با صدای بلند گریه کرد و فرمود:

«الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي» یعنی، الآن کمرم شکست و راه چاره ام کم شد و دشمن به من شماتت نمود.

و هنگامی که حضرت زینب (علیها السلام) خبر شهادت برادر خود - ابوالفضل (علیه السلام) - را شنید فرمود:

«وا أخاه، وا عباساه، وا ضيعتاه بعدك» یعنی، آه ای برادر، آه ای عباسم، ما بعد از تو ضایع و بی پناه شدیم.

از سویی شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) سبب پریشانی بزرگ و اندوه فراوانی در قلوب اهل بیت سیدالشهدا (علیه السلام) گردید، چرا که فرمود: ای برادر چشم هایی که تا دیشب با بودن تو به خواب راحت می رفت امشب به خواب نخواهد رفت، و چشم هایی که تا دیشب از ترس تو به خواب نمی رفت امشب به خواب خواهد رفت.

آری مصیبت ابوالفضل (علیه السلام) دل های همه ی معصومین (علیهم السلام) و همه ی اهل بیت امام حسین (علیه السلام) به ویژه زنان بنی هاشم را داغدار نمود، و شیعیان شان تا قیامت از این اندوه می سوزند، چرا که اهل معرفت می دانند که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مردی مؤمن و خالص و فداکار و زاهد و عابد و تقوی و مجاهد و مطیع امر امام و ولی خدا بوده، چنان که در زیارت او آمده :

«السلام عليك أيها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و لأمير المؤمنين و الحسن و الحسين صلى الله عليه و سلم»

و امروز ما می بینیم که مردم به خاطر آن ارتباط قلبی که با حضرت ابوالفضل (علیه السلام) دارند، و مصیبت بزرگی که بر او وارد شده و ایثارها و فداکاری هایی که نسبت به امام حسین (علیه السلام) داشته است، با چه شوق و علاقه ای به زیارت او می روند، همان گونه که به زیارت برادر او می روند، و هرگز زیارت او را ترک نمی کنند، همان گونه که در مجالس عزای او نیز شرکت می کنند، و بر مصائب او اشک می ریزند و او را باب الحوائج می دانند، و نذورات فراوانی برای او می دهند.

امام زمان (علیه السلام) نیز در زیارت ناحیه، برای مصیبت عمومی خود گریه می کند، و در برخی از تشریفات که برخی از شیعیان با او داشته اند فرموده است: من در هر مجلسی که روضه ی عمومی عباس خوانده شود شرکت می کنم.

البته یکی از علل ارتباط و علاقه ی شیعیان و غیر شیعیان به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) کرامات بی شماری است که از او دیده اند، و خداوند او را باب الحوائج قرار داده، و همواره توسل به او سبب شفای مریض ها و نجات از مشکلات و خطرهای فراوان شده است، و ما در پایان این کتاب بخشی از کرامات آن حضرت را بیان خواهیم نمود، ان شاء الله.

کیفر قاتلین فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در کربلا

۱ در کتاب «ابصارالعین» شیخ محمد سماوی آمده که قاسم بن اصبع بن نباته گوید:

من بعد از ماجرای کربلا یکی از قبیله ی «بنی ابن دارم» را - که از قبل او را می شناختم و او مردی بسیار زیبا و سفید چهره بود دیدم که چهره ی او سیاه شده بود، و چون از علت آن سؤال کردم، او گفت: «من در کربلا مردی را کشتم که زیبا و قوی و نیرومند بود و در پیشانی او اثر عبادت و سجده دیده می شد و از آن روزی که او را کشته ام تاکنون هر شب او به خواب من می آید، و گریبان من را می گیرد و مرا به دوزخ می افکند، و از فریاد و صیحه ی من جمیع اهالی اطراف من بیدار می شوند، و فریاد و صیحه ی مرا می شنوند.

قاسم بن اصبع گوید: این خبر بین مردم منتشر شد، و مردم او را دیدند و شناختند و یکی از همسایه های او به من گفت: «ما همواره فریاد و صیحه ی او را در شب ها می شنویم، و او نمی گذارد ما ساعتی از شب را به خواب برویم» پس من نزد همسر او رفتم، و این قصه را از او سؤال کردم، و او گفت: آنچه همسر من به تو گفته راست گفته. سپس گفت: آن مقتول عباس بن علی (علیهما السلام) است که به دست این مرد کشته شده است.

صاحب کتاب «إبصارالعین» سپس گوید: تردیدی در این قصه نیست، چرا که روایات فراوانی شاهد صدق آن است، و تاریخ نیز امثال این قصه را فراوان به ما نشان داده، چنان که سبط بن جوزی یکی از علمای اهل تسنن در کتاب «تذکرهالخواص» با سند خود از قاسم بن اصبح مجاشعی نقل کرده که گوید:

هنگامی که سرهای شهدای کربلا را به کوفه آوردند، ناگهان مردم دیدند، مرد اسب سواری سر یک جوانی را به گردن اسب خود آویزان نموده، و آن سر مانند ماه شب چهارده نورانی بود، و هر چه آن اسب سر خود را پایین می آورد آن سر به زمین می رسید، پس من به او گفتم: این سر بریده از کیست؟ او گفت: این سر عباس بن علی (علیهماالسلام) است. به او گفتم: تو کیستی؟ او گفت: «من حرمله بن کاهل اسدی هستم» قاسم بن اصبح گوید: چند روز بعد، من حرمله را دیدم که صورتش از قیر سیاه تر شده بود، به او گفتم: چند روز پیش که سر عباس بن علی (علیهماالسلام) را آورده بودی، من تو را سفیدرو دیدم، و امروز سیاه صورت و زشت شده ای؟! پس او گریه کرد و گفت: «از آن روزی که من آن سر را با خود آوردم تاکنون هر شب در خواب دو نفر نزد من می آیند و مرا می گیرند و در آتش شعله وری پرتاب می کنند، و هر چه خود را دور می کنم آن آتش مرا می گیرد، و این علت سیاه شدن و زشت شدن چهره ی من است» سپس گوید: این گونه بود تا مرگ او فرارسید. (۱)

مؤلف گوید: علت مهلت و ماندن افراد افراد یاد شده در این دنیا، عبرت گرفتن مردم است، و گرنه خداوند آنان را به زودی مؤاخذه می نمود گرچه در این چند روزی که در دنیا هستند نیز هر شب گرفتار عذاب و هر روز گرفتار ملامت مردم و عذاب وجدان می باشند، تا به عذاب الیم ابدی آن عالم برسند، فاعتبروا یا اولی الألباب.

و عجیب این است که قتله ی کربلا هیچ کدام موفق به توبه نشدند، چرا که قاتل مثل حضرت ابوالفضل (علیه السلام) باید در شقاوت به حدی رسیده باشد که جرأت چنین عمل خطرناکی را داشته باشد، از سویی خداوند درباره ی قاتل مؤمن می فرماید:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (۲)

یعنی، هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات ابدی دوزخ است و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

در تفسیر کنزالدقائق ج ۲/۵۷۷ آمده که آیه فوق مربوط به کسی است که مؤمنی را به خاطر ایمان او کشته باشد، و قضیه ی شهدای کربلا از این قبیل است، و قاتل حضرت ابوالفضل (علیه السلام) از مصادیق روشن این آیه است. و روایت شده: کسی که عمداً مؤمنی را بکشد، موفق به توبه نمی شود. (۳)

ص: ۱۱۴

٢- نساء/٩٣.

٣- وسائل، ج ١٢/٢٩ ح ٨.

مؤلف گوید: برای روشن شدن این مسأله باید به روایات مربوط به حرمت مؤمن و آزار و اذیت به او مراجعه شود، و خداوند در قرآن درباره ی آزار و اذیت به مؤمنین می فرماید:

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا فَتَقَدِّحُوا بِهِنَّ نَارًا وَ إِنْ مِمَّا مَبِينًا» (۱)

یعنی، آنان که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند، آزار می دهند بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

آیه فوق و اخبار و آنچه در تاریخ آمده است را مخالفین ما از اهل تسنن دیده و نقل کرده اند، و این حجتی است بر علیه آنان، چرا که مسببین و آمرین این کشتارها و خباثت ها، غاصبین خلافت بوده اند، و خداوند برای اتمام حجت، حق را به زبان آنان جاری نموده است، و زیارت عاشورا گویای همین معناست.

مؤلف گوید: از برخی از دوستان مورد اعتماد شنیدم که می فرمود: دو نفر از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) در آن زمان که هنوز بقعه و بارگاهی برای شهدای کربلا ساخته نشده بود، برای زیارت به صورت پنهانی به کربلا می روند و خیمه کوچکی در کنار فرات برپا می کنند، تا شب را در آن خیمه به سر ببرند، در این هنگام مرد عربی بر آنان وارد می شود و درخواست می کند که آن شب را با آنان باشد، و آنان در آن شب مشغول به بیان تاریخ کربلا و سرنوشت قاتلین فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می شوند و یکی از آن دو نفر می گوید: «حقاً همه ی قاتلین امام حسین و فرزندان و اصحاب او، به کیفر خود در دنیا رسیدند» ناگهان آن مرد غریب می گوید: این چه سخنان دروغ و خلاف واقعی است که شما می گوید؟! و سپس می گوید:

«من یکی از آنان بودم و هنوز صحیح و سالم مانده ام» در این هنگام فتیله ی چراغ نفتی وسط خیمه آتش می گیرد، و آن مرد عرب دست خود را به طرف آن چراغ نفتی می برد تا آن را اصلاح نماید، ناگهان دست او آتش می گیرد و خاموش نمی شود، تا این که همه ی بدن او آتش می گیرد و خود را در شط فرات می اندازد، و باز آتش او را رها نمی کند، و چون زیر آب می رود آتش روی آب می ماند و چون سر از آب بیرون می آورد باز آتش او را احاطه می کند، و این ادامه می یابد، تا او هلاک می شود.

اشعار عربی درباره ی شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

مرحوم آیت الله بزرگ و فقیه و مرثیه سرای معصومین (علیهم السلام) شیخ محمدحسین اصفهانی در کتاب «الأنوار القدسیه» گوید:

أبو الالباء وابن بجده اللقا

رقى من العلياء خير مرتقى

ذاك أبو الفضل أخو المعالي

سلاله الجلال والجمال

شبل عليّ ليث غابه القدم

(ومن يشابه أبه فما ظلم)

واسى أخاه حين لا مواسى

فى موقفٍ يزلزل الرواسى

دافع عن سبط نبيّ الرحمه

بهمة لا فوقها من همّه

واستعرض الصفوف واستطالا

على العدى ونكس الأبطالا

وانصدعت مهجه سيد البشر

لقتله و ظهر سبطه انكسر

وبان الإنكسار فى جبينه

فانكدت الجبال من حنينه

وكيف لا وهو جمال بهجته

وفى محياه سرور مهجته

كافل اهله وساقى صبيته

وحامل اللوا بعالى همته

واحد له لكنّه كلّ القوى

وليث غابه بطفّ نينوا

أين فتى الفتیان يوم الملحمة

عن فتیاته بایدی الظلمه (١)

و عن حفيد ابی الفضل، الفضل بن محمد بن الفضل بن الحسن بن عبیدالله بن العباس (عليه السلام) قال:

إني لأذكر للعباس موقفه

بكربلاء وهام القوم تُختطفُ

يحمى الحسين ويسقيه على ظمياً

ص: ١١٦

١- الأنوار القدسيه، ص ١٢٥.

ولا يُولى ولا يثنى ولا يقف

ولا أرى مشهداً يوماً كمشهده

مع الحسين عليه الفضل والشرف

أكرم به مشهداً بانت فضيلته

وما أضع له أفعاله خلف(١)

و يُنسب إليه ايضاً:

أحق الناس أن يُبكى عليه

فتى أبكى الحسين بكر بلاء

أخوه واب-ن وال-ده عليّ

أبو الفضل المضرج بالدماء

ومن واساه لا يشبهه شئ

وج-اد له على عطشٍ بماء(٢)

و للسيد جعفر الحلي رحمه الله :

ما خلت أن الدهر من عاداته

تروى الكلاب به ويظمى الضيغم

ويقدم الأموى وهو مؤخر

ويؤخر العلوى وهو مُقدم

مثل ابن فاطمه بيت مشرداً

و يزيد فى لذاته يَنَعَم

يرقى منابر أحمد متأمراً

فِي الْمُسْلِمِينَ وَ لَيْسَ يُنْكِرُ مُسْلِمًا

وَ يَضِيقُ الدُّنْيَا عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ

حَتَّى تَقَازِفَهُ الْفَضَاءُ الْأَعْظَمُ

خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدِينَةِ خَائِفًا

كَخُرُوجِ مُوسَى خَائِفًا يَتَكْتَمُ

وَ قَدْ انْجَلَى عَنْ مَكَّةٍ وَ هُوَ ابْنُهَا

وَ بِهِ تَشْرَفَتِ الْحَطِيمُ وَ زَمَزَمُ

لَمْ يَدِرْ أَيْنَ يُرِيحُ بَدَنَ رِكَابِهِ

ص: ١١٧

١- ابصار العين للسماوي، ص ٦٣.

٢- العباس عليه السلام للسيد المقدم، ص ٤٠١.

فكأنما المأوى عليه محرّم
نزلوا بحومه كربلا فتطلّبت
منهم عوائدها الطيور الحوّم
طمعت أمّيه حين قلّ عديدهم
لطيقهم فى الفتح أن يستسلموا
و رجوا مذلتهم ففلن رماحهم
من دون ذلك أن تُنال و تكتم
وقع العذاب على جيوش أمّيه
من باسلٍ هو فى الوقائع يُعلم
عبست وجوه القوم خوف الموت
و العباس فيهم ضاحك متبسّم
قلب اليمين على الشمال و غاص فى
الأوساط يحصد الرؤوس و يحطم
و ثنى أبو الفضل الفوارس نكصاً
فراوا أشدّ ثباتهم أن يُهزموا
ما كثر ذو بأسٍ له متقدّماً
إلّا وفرّ و رأسه المتقدّم
بطل تورّث من أيّيه شجاعه
فيها أنوف بنى الضلاله تُرغم
عرف المواعظ لا تفيد بمعشرٍ

صَمَّوْا عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ كَمَا عَمَّوْا

فَانصَاعَ يَخْطُبُ بِالْجَمَاحِمِ وَالْكَلا

فَالسَيْفِ يَنْشُرُ وَالْمُثَقَّفِ يَنْظُمُ

أَوْ تَشْتَكِي الْعَطَشِ الْفَوَاطِمِ عِنْدَهُ

وَيَصْدُرُ صَعْدَتُهُ الْفِرَاتِ الْمُفْعَمُ

لَوْ سَدَّ ذِي الْقَرْنَيْنِ دُونَ وَرُودِهِ

نَسْفَتُهُ هَمَّتَهُ بِمَا هُوَ اعْظَمُ

وَ هُوَ بِجَنْبِ الْعَلْقَمِيِّ فَلَيْتَهُ

لِلشَّارِبِينَ بِهِ يُدَافِ الْعَلْقَمُ

فَمَشَى لِمَصْرَعِهِ الْحُسَيْنِ وَ طَرَفِهِ

ص: ١١٨

بين الخيام و بينه متقسّم

أُخِي من يحمي بنات محمدٍ

أن صِرَنَ يسترحمن من لا يرحمُ

ما خِلْتُ بعدك أن تُشَلَّ سواعدي

و تُكفَّ باصرتي وظهرى يُقسم

ما بين مصرعك الفطيع و مصرعى

إلّا كما أدعوك قبل و تنعمُ

هذا حُسامك من يذبّ به العدى

ولو اك هذا من به يتقدّم

هونت يا ابن أبى مصارع فتيتى

والجرح يُسكنه الذى هو ألمُ

يا مالكا صدر الشريعة إننى

لقليل عمري فى بُكاك متمم

وقال فى ابى الفضل (عليه السلام):

لم يخشَ من نبالهم حتّى نزل

إلى الفرات دونما أى وجل

همّ بشربِ الماء حين اغترفا

بموقفٍ فيه تجسّد الوفا

تذكّر الحسين إذ يشكو الظما

من يده الماء أبو الفضل رمى

فيا له من موقفٍ كريم

يُنبي عن ايمانه العظيم

و آثر الحسين حامى الدين

و قال من بعد الحسين هونى (١)

المآثر الموروثة و المكتسبه و هو قوام مصحف الشهاده

ص: ١١٩

١- العباس بن على، ص ١٩٩ ١٩٨.

وارث من حاز مواريث الرسل

ابى العقول والنفوس والمثل

وكيف لا وذاته القدسيه

مجموعه الفضائل النفسيه

عليه افلاك المعالى دائره

فانه قطب محيط الدائره

له من العلياء والمآثر

ما جل ان يخطر فى الخواطر

وكيف وهو فى علو المنزله

كالروح من نقطه باء البسمله

وهو مصحف قوام الشهاده

تمت به دائره السعاده

وهو لكل شده ملّمه

فانه عنقاء قاف الهّمه

وهو حليف الحق والحقيقه

والفرد فى الخلقه والخليقه

وقد تجلّى بالجمال الباهر

حتى بدا سرّ الوجود الزاهر

غزته الغراء فى الظهور

تكاد ان تغلب نور الطور

وفى سماء المجد والفخار

بالحق يدعى قمر الاقمار

بل فى سماء عالم الاسماء

كالقمر البازع فى السماء

جلّ جلال الله

بل عالم التكوين من شعاعه

جلّ جلال الله فى ابداعه

سر أبيه وهو سرّ البارى

مليك عرش عالم الاسرار

ص: ١٢٠

أبوه عين الله و هو نورها

به الهدايه استنار طورها

فانه انسان عين المعرفه

مرآتها لكل اسم وصفه

ليس يد الله سوى أبيه

وقدره الله تجلّت فيه

فهو يد الله وهذا ساعده

تغنيك عن اثباته مشاهده

فلا سوى ابيه لله يد

ولا سواه لآبيه عضد

له اليد البيضاء في الكفاح

وكيف وهو مالك الارواح

يمثل الكرار في كراته

بل في المعاني الغرّ من صفاته

صولته عند النزال صولته

لولا الغلو قلت جلّت قدرته

هو المحيط في تجوّلاته

ونقطه المركز في ثباته

سطوته لولا القضاء الجارى

تقضى على العالم بالبوار

وراسم المنون حدّ مفرده

والفرق بعد الجمع من ضرب يده

بارقه صاعقه العذاب

بارقه تذهب بالالباب

بارقه تحصد فى الرأس

تزهب بالارواح والنفوس

الاءاء والمواساه

ص: ١٢١

واسى اخاه حين لا مواسى

فى موقف يزلزل الرواسى

بعزمه تكاد تسبق القضا

وسطوه تملأ بالرعب الفضا

دافع عن سبط نبى الرحمه

بهمة لا فوقها من همه

بهمة من فوق هامه الفلك

ولا ينالها نبى أو ملك

واستعرض الصفوف واستطالا

على العدى ونكس الابطالا

لف جيوش البغى والفساد

بنشر روح العدل والرشاد

كر عليهم كزه الكرار

اوردهم بالسيف ورد النار

آثر بالماء اخاه الظامى

حتى غدا معترض السهام

ولا يهمة السهام حاشا

من همه سقايه العطاشا

اليمن والشمال

فجاد باليمن والشمال

لنصره الدين وحفظ الال

قام بحمل رايه التوحيد

حتى هوى من عمد حديد

والدين لَمَا قطعت يداه

تقطعت من بعده عراه

ص: ١٢٢

وانظمت من بعده اعلامه

مذفقت عميدها قوامه

وانصدعت مهجه سيد البشر

لقتله وظهر سبطه انكسر

وبان الانكسار في جبينه

فاندكت الجبال من حنينه

وكيف لا وهو جمال بهجته

وفي محياه سرور مهجته

كافل اهله وساقى صبيته

وحامل اللواء بعالي همته

واحد له لكنه كل القوى

وليث غابه بطف نينوى

بكاء الامام

ناح على اخيه نوح الثكلي

بل النبي في الرفيق الاعلى

وانشقت السماء وامطرت دما

فما اجل رزئه واعظما

بكاه كالهطال حزناً والده

وكيف لا وبان منه ساعده

بكاه صنوه الزكي المجتبي

وكيف لا ونور عينه خبا

ناحت بنات الوحي والتنزيل

عليه مذامست بلا كفيل

ناحت عليه الحور في قصورها

لنوح آل البيت في خدورها

ناحت عليه زمر الاملاك

ص: ١٢٣

مذ ناحت العقائل الزواكى

من للخفريات الطاهره

فمن لتلك الخفريات الطاهره

مذ سيبت حسرى القناع سافره

اين ريبب المجد امأ و ابا

من اخواته وهنّ فى السبا

واين من ودائع النبوه

ممثل الغيره والفتوه

واين منها ربّ ارباب الابا

اذ هجم الخيل عليهنّ الخبا

فاصبحت نهبا لكل مارق

مسوده المتون والعواتق

فيها اشتفى العدو من ضغائنه

فاين حامى الضعن عن ضعائنه

اين فتى الفتيان يوم الملمحه

عن فتياته بايدى الظلمه

فليتته يرى بعين البارى

عزائتر الله على الاكوار

يهدى بها من بلد الى بلد

وهنّ فى اعظم كرب و كمد (1)

١- انوارالقدسيه، صص ١٢٨ ١٢٥.

عنايات و كرامت حضرت اباالفضل (عليه السلام)

همان گونه که در اوّل کتاب وعده دادیم، در پایان این کتاب بخشی از کرامات بی شمار آن بزرگوار - که معروف به باب الحوائج و اباالفضل می باشد را برای بهره مندی و توسّل به آن حضرت و توجّه به مقام والای او بیان می کنیم و از خداوند منّان می خواهیم که او ما را نیز از عنايات این بزرگواران بهره مند فرماید.

صاحب کتاب « العباس بن علی (عليهما السلام) » گوید:

عباس بن علی بن ابيطالب (عليهم السلام) نزد عموم شیعیان به ویژه شیعیان عراق مشهور به باب الحوائج است و مردم برای قضای حوائج، و برطرف شدن بلاها، و دفع آن ها، به او مراجعه می کنند، سپس گوید: من یکی از کسانی هستم که لطف خداوند از این راه شامل حال من شد، و من بیماری ملزومی داشتم و سخت در فشار بودم و از خداوند با توسّل به حضرت اباالفضل (عليه السلام) در کنار ضریح مطهر او درخواست شفا نمودم و شفا یافتم و تاکنون بیست سال است که عافیت و سلامتی من برقرار است. سپس گوید:

اگر بخواهیم کسانی که از این راه شفا یافته اند را شمار کنم سخن طولانی خواهد شد، و اضافه ی بر باب الحوائج بودن این آقا، اگر کسی به دروغ به نام او سوگند یاد کند، گرفتار بلا و نکبتی خواهد شد، و این دو چیز در بین مردم نسبت به آن حضرت شایع و مسلّم است، با این که ائمه ی معصومین (عليهم السلام) معروف به این دو چیز نیستند، به ویژه مسأله ی سوگند دروغ که فقط نسبت به او معروف است.

۱ نویسنده گوید: ملاقاتی داشتم با جناب حجت الاسلام شیخ ابوالقاسم انصاری از نواده های مرحوم شیخ اعظم انصاری، نامبرده فرمود: در نجف شخصی به نام شیخ عبدالرحیم داشتیم که بسیار فقیر بود و ازدواج نکرده بود، و خانه ای هم نداشت، و به یاد می آورم که فرمود: مقروض نیز بود، نامبرده به کربلا می رود و در حرم مطهر امام حسین (عليه السلام) می بیند یک مرد و زن روستایی با فرزند فلجی که داشته اند، مشغول زیارت هستند، و چون به حرم حضرت اباالفضل (عليه السلام) می رود، می بیند همان زن و مرد کنار ضریح حضرت اباالفضل (عليه السلام) هستند و فرزند فلج خود را به ضریح بسته اند، چیزی نمی گذرد که آن پسر بچه ی فلج شفا پیدا می کند و از حرم خارج می شود و سر و صدا بلند می شود که حضرت اباالفضل (علي السلام) او را شفا داده، و مردم لباس های او را برای تبرّک می گیرند، ناگهان شیخ عبدالرحیم ناراحت می شود و می گوید: آقا شما به این خانواده ی روستایی به زودی رسیدگی کردید، و من که معرفت بیشتری به شما دارم سالهاست هر چه می گویم: من گرفتارم و ... به من توجّهی نمی کنید، اگر به وضع من رسیدگی نکنید برمی گردم نجف و شکات شما را به پدرتان می کنم ... در این هنگام مرحوم شیخ اعظم انصاری به برخی از اطرافیان خود دستور می دهد بروید سر راه، و هنگامی که شیخ عبدالرحیم از کربلا به نجف می رسد او را نزد من بیاورید و نگذارید به حرم امیرالمؤمنین (عليه السلام) مشرف شود، و چون شیخ عبدالرحیم را

نزد شیخ اعظم انصاری می آورند شیخ به او می فرماید: تو خود را با آن خانواده ی روستایی مقایسه کردی، او همه سرمایه اش محبت و علاقه ی به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بود، و اگر آن حضرت فرزند فلج او را شفا نمی داد، اعتقاد و محبت او از بین می رفت، و تو نباید خود را با او مقایسه می کردی، و سپس مرحوم شیخ سه کیسه ی پول که آماده کرده بود را به او می دهد، و می فرماید با یکی خانه تهیه کن و با یکی قرض خود را ادا کن و با یکی ازدواج کن، و مبادا حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می روی از حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به او شکایت کنی.

۲ صاحب کتاب «العبد الصالح» گوید: در مجلسی بین علما و اهل فضل بحثی پیش آمد که آیا مقام سلمان فارسی بالاتر است و یا مقام حضرت ابوالفضل (علیه السلام)؟ با توجه به این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «سلمان منّا اهل البیت» و جز این نیز روایاتی درباره ی فضل سلمان و قرب او به اهل البیت (علیهم السلام) وارد شده؟ [مانند این که فرموده اند: سلمان به درجه ی دهم ایمان رسیده است]. و یک نفر از علما گفت: به نظر من علم و فضل سلمان بالاتر است، چنان که زراره گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «أدرک سلمان العلم الأوّل و العلم الآخر و هو بحر لا یُنزف، و هو منّا اهل البیت».(۱)

یعنی سلمان علم اوّل و علم آخر را درک نمود، و او دریایی از علم است که تمام نمی شود، و او از ما اهل بیت است».

و لکن چیزی نگذشت که این عالم از سخن خود عدول نمود، و چون از علّت آن سؤال کردند گفت: من بعد از آن سخنان در خواب دیدم، که در مجلس باشکوهی وارد شدم، و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را در نهایت جلالت و عظمت در بالای آن مجلس دیدم، و سلمان را دیدم که در خدمت او بود، و به دستورات او عمل می کرد، و چون به یاد سخنان خود افتادم، سلمان با دست خود به من اشاره نمود و گفت: اشتباه کرده ای، چرا که جمله ی «إنّه بحر لا یُنزف» درباره ی من، مقابل اقران و امثال من می باشد، مانند ابی ذر، و عمّار و ابن مسعود و امّیا نسبت به فرزند امیرالمؤمنین قمر بنی هاشم ابوالفضل العیّاس (علیهما السلام)، من افتخار خادمی او را دارم، و شاگرد کوچک او هستم که باید از علم و فضل و کمال او توشه بگیرم.(۲)

۳ یکی از جاهل های محل ما «داش علی» بود، که چند سال پیش فوت شد. در زمان حیاتش یک روز من از توی بازار رد می شدم، دیدم «داش علی» بازار را قُرُق کرده و چاقویش را هم دستش گرفته و یک نفس کش جرأت نطق نداشت، آن روزها هنوز ماشین و اتومبیل نبود، من با قاطر به مجالس سوگواری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می رفتم. از سرگذر که رد شدم متوجه شدم که مرا دید و تا چشمش به من افتاد، گفت: از قاطر پیاده شو، پیاده شدم گفت: کجا می روی؟

دیدم مست مست است، و باید با او راه رفت، گفتم: به مجلس روزه می روم، گفت: «یک روزه ابوالفضل همین جا برایم بخوان» چون چاره ای نداشتم، یک روزه ابوالفضل (علیه السلام) برایش خواندم

«داش علی» بنا کرد گریه کردن ، اشک ها روی گونه هایش می غلطید و روی زمین می ریخت، چاقویش را غلاف کرد و قرق تمام شد (بعد فهمیدم همان روضه کارش را درست کرده و باعث توبه اش شده بود).

چند سال بعد داش علی مُرد، چند شب بعد از فوتش او را در خواب دیدم ، حال او را پرسیدم، مثل این که می دانست می خواهم وضع شب اول قبرش را پرسم .

گفت : راستش اینست که تا آمدند از من سئوالاتی بکنند، سقائی آمد (مقصودش حضرت ابوالفضل(علیه السلام) بود) و فرمود: (داش علی غلام ما است کاری به کارش نداشته باشید).[\(۱\)](#)

خیل ملک ملتجی بنام ابوالفضل (علیه السلام)

جن و بشر سر بسر غلام ابوالفضل(علیه السلام)

هر که بود در دلش فروغ ولایت

می شود آگاه از مقام ابوالفضل(علیه السلام)

بوسه بخاک درش زنند به اخلاص

پادشهان بهر احترام ابوالفضل(علیه السلام)

بر سر بام جهان همیشه نوازد

کوی شهامت فلک بنام ابوالفضل(علیه السلام)

اهل وفا نیست هر کسی که نیاموخت

درس وفاداری از مرام ابوالفضل(علیه السلام)

ساقی دوران بدشت کریلا ریخت

باده رنج و الم بجام ابوالفضل(علیه السلام)

جور مخالف بین که بر لب دریا

خشک شد از قحط آب کام ابوالفضل(علیه السلام)

گشت قیامت بپا بخیمه چو دیدند

در پی آب روان قیام ابوالفضل (علیه السلام)

چشم فلک خیره شد چو دید بمیدان

چهره همچون مه تمام ابوالفضل (علیه السلام) (۲)

۴ زن و شوهر جوانی در کربلا- با هم زندگی می کردند. یک شب شوهر آن زن متوجه شد که خلخال های زنش به پای او نیست ، خیلی ناراحت شد و با حال عصبانیت او را تهدید به قتل کرد.

ص: ۱۲۷

۱- کرامات العباسیه، ص ۲۱

۲- لاله های رنگارنگ، ص ۷۷.

زن از ترس شوهرش به حرم مطهر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) پناهنده شد و در آنجا ماند، آخر شب خدام آمدند و گفتند: ما می خواهیم اینجا را جاروب کنیم، از اینجا برو.

زن گفت: بیرون نمی روم، گفتند: ما نزد شوهرت می آییم و از تو شفاعت می کنیم، گفت: محال است از اینجا بیرون بروم، و های های می گریست.

در این اثناء دیدند گاوی خود را به صحن مطهر رسانید و در آنجا استفراغ کرد و خلخال های آن زن را که صبح با علف های باغچه شان خورده بود بیرون آورد.

عباس که در عشق دلی یکدله داشت

در دشت جهاد پر قافله داشت

یکروز پس از برادر آمد بجهان

یعنی ز حسین یک قدم فاصله داشت

مردم که به عشق، جان فشاندند ترا

بر مردمک دیده نشانند ترا

خورشید تمام کربلاها عباس

در پیش حسین ماه خوانند تو را (۱)

۵ لوطی عظیم

«لوطی عظیم» به حرم مطهر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) رفت و پنجه طلا را از ضریح دزدید و عرض کرد: یا ابوالفضل تو با فتوتی و دست و دل بازی، از تو نمی ترسم.

پنجه طلا را خواست در بازار کربلا بفروشد، ترسید او را دستگیر کنند، برگشت و متحیر ماند که چه کند.

بار دوم به بازار آمد، باز جرأت فروش پنجه را پیدا نکرد.

بار سوم که به بازار رفت مردی به او گفت: دنبال چه میگردی؟

لوطی جوابی نداد و داستان را مخفی و پوشیده نگه داشت. دو باره آن مرد گفت: دنبال چه می گردی؟ باز جوابی نداد.

آن مرد او را به مغازه اش دعوت کرد، و به او ناهار داد و پذیرایی کرد و بعد چنین گفت : پنجه را به من بده، و به من گفته اند هر قدر لازم داری به تو بدهم و بعد در صندوق ها را باز کرد و مبلغ زیادی را در اختیار لوطی گذاشت .

لوطی عظیم گفت : چه خوب است که آدم با اهل فتوّت و جوانمردی سر و کار داشته باشد.

ص: ۱۲۸

۱- کرامات العباسیه، ص ۲۴.

سپس از کرده های خود پشیمان و نادم شد و توبه کرد(۱)

باب حاجاتی و عباس و سپهسالاری

چشم در راه بسوی تو سپاهی گاهی

چه شود با همه حسنی که خدا داده ترا

عاشقت را برسانی بر فاهی گاهی

آخر ای ماه بما هم نظری داشته باش

گه و بیگاهی و گهگاهی و گاهی گاهی(۲)

۶ قندیل

ناگهان توی حرم مطهر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) سر و صدایی بلند شد. وقتی آمدند، دیدند یک نفر با دو قندیل آنجا ایستاده است .

خیال کردند قندیلهای را دزدیده است و او را متهم به دزدی کردند.

آن بنده خدا گفت: قربان حواس جمع، من سه سال پیش بی پول شده بودم خدمت آقا حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و از آقا یک قندیل قرض گرفتم، حالا وضعم خوب شده، به عوض آن یک قندیل دو تا آورده ام.(۳)

۷ این مصیبت را بخوان

عالم بزرگوار شیخ کاظم سبّتی (رضوان الله تعالی علیه) فرمود: یکی از علمای بزرگ و معروف نزد من آمد و فرمود: من از طرف آقا حضرت عباس (علیه السلام) برای شما پیغامی آورده ام .

گفتم : بفرمائید چه پیغامی است من در خدمت شما هستم.

فرمود: من در عالم خواب محضر مقدس با سعادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مشرف شدم، حضرت به من فرمود: به شیخ کاظم سبّتی بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که: هر وقت سوار کاری از پشت اسب بر زمین می افتد در وقت افتادن دستهای خود را مثل سپر قرار میدهد و دستهایش را اول به زمین می رساند تا وقت افتادن دست حائل شود و سوار کار با صورت به زمین نیفتد.

۱- همان، ص ۲۶.

۲- شقایق خونین کربلا، ص ۸۳.

۳- کرامات العباسیه، ص ۲۸.

چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دستهایش را هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند و امیدش را نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع کرده باشند و با صورت به زمین افتد؟!!!!.

دادی دو دست و دست دو عالم به سوی توست

ساقی تویی و باده ی ما از سبوی تو است

ای ماه هاشمی لقب و پور بوتراب

داروی درد ما به خدا خاک کوی توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی (علیه السلام)

هر دل شکسته در طلب و جستجوی توست

باب حوائج همه ی خلق عالمی

در جمع عاشقان همه جا گفتگوی توست

از من مپوش چهره که من دل شکسته ام

خود آگهی که چشم امیدم به سوی توست

کردی وفا و تشنه برون گشتی از فرات

ای آن که عرض آب بقا ز آبروی توست

آمد حسین (ع) بر سر تو دید پیکرت

در خاک و خون فتاده ز جور عدوی توست

آثار انکسار عیان شد به چهره اش

وقتی که دید غرقه به خون روی و موی توست

گفتا ز جای خیز تو ای یار و یاورم

بنگر خمیده پشت من از هجر، روی توست (۱)

در ایام بیماری مرحوم علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه) فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان واقع در پیچ شمیران تهران رفت ؛ و علامه سخت بیمار و به پشت خوابیده بود.

آن فرد در ضمن حرف ها گفت : آقا مثلاً اگر انسان به حضرت عباس (علیه السلام) علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه می خورد؟!

علامه امینی متغیر شد و با آن حالت نفاخت ، نشست و فرمود:

ص: ۱۳۰

۱- همان، ص ۳۰.

به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) که سهل است، اگر به بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل (علیه السلام) هستم از این جهت که نوکرم علاقه نداشته باشد، والله به رو در آتش خواهد افتاد. (۱)

۹ عالم مغرور

یکی از علمای کربلا به علم خود مغرور شده بود و بیچاره از ویژگیهای ارزشمند خود و علوم و نماز شب و اعمال مستحب و زهد و تقوای خویش سخن می گفت و اظهار می داشت: من از حضرت ابوالفضل بواسطه این ویژگیها برتری دارم، و اگر ابوالفضل این خصوصیتها را داشته باشد مثل من می باشد، و شهادت روز عاشورا نمی تواند با علم و فقه و ... برابری کند.

حاضرین در مجلس از جسارت و غرور او در شگفت شدند، و از جهل و نادانی او متحیر، و تأسف می خوردند. و او همچنان بر داشته های خود افتخار می کرد.

روز بعد حاضرین در مجلس شوق فراوان پیدا کردند که خبری از مرد جسور پیدا کنند که آیا دست از گمراهی خود برداشته یا نه؟ پس رو به خانه ی او آوردند و درب منزلش را کوبیدند و از احوال او سؤال کردند، در جواب گفتند: حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) رفته، آنها به حرم مشرف شدند، دیدند آن مرد ریسمانی به گردن خود قرار داده، و سر دیگر آن را به ضریح مطهر بسته و با گریه و زاری از عمل خود اظهار ندامت و پشیمانی می کند.

موضوع را از او سؤال کردند، گفت:

دیشب با همان غرور به خواب رفتم و دیدم در کنار جمعی از علما نشسته ام، ناگاه مردی داخل شد و صدا زد: آقا ابوالفضل (علیه السلام) تشریف آوردند، نام حضرت دلها را غرق سرور کرد، طولی نکشید حضرت در هاله ای از نور که اطراف چهره مبارکش احاطه کرده بود با سیمائی که حکایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت وارد مجلس شد و بر اریکه ای در صدر مجلس نشست و همه ی حاضرین در برابر عظمت و شکوه حضرت خاضع و خاشع بودند، و من از جسارت گذشته خود بشدت در ترس و اضطراب بودم.

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با یکایک اهل مجلس شروع به سخن نمود و نوبت به من که رسید، فرمودند: تو چه می گوئی؟

من هوش از سرم رفت، می خواستم خود را از مهلکه برهانم، و به گمان خود حق را ثابت کنم، دلیل های خود را به عرض حضرت رساندم.

ص: ۱۳۱

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فرمودند : (من نزد پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برادرانم امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) علم آموخته ام و بدرجه یقین رسیده ام ، اما تو در دین خود و نسبت به امام خود شک می ورزی ، آیا چنین نیست ؟!

سپس فرمود: اما استادی که تو نزد وی درس خوانده ای از تو بدبخت تر است !

پیش تو اصول و قواعدی چند است که برای جاهل به احکام قرار داده شده تا بوسیله آنها حکم را بدست آوری ، و من محتاج به این اصول و قواعد نیستم، زیرا احکام واقعی دین را از منبع وحی الهی دریافت نموده ام، و خداوند در من صفات برگزیده ای قرار داده از کرم و صبر و ایثار و ... که اگر اندکی از آنها میان همه شما تقسیم می شد، توان پذیرش آنها را نداشتید و در تو صفات رذیله ای چون حسد و خود خواهی و ریا می باشد، سپس با دست شریفشان به دهن من زدند. و ترس و پشیمانی از عمل زشت مرا واداشت تا با انابه و توشل به درگاهش روی آورم. (۱)

یا حسین ای که شد از مهر تو کامل دینم

بسته ی دام تو هست این دل مهر آئینم

علم افراختم از فخر بر این چرخ بلند

تا تو کردی بعلمداری خود تعیینم

من امان نامه دشمن بغضب رد کردم

تا تو بخشی ز وفا در دو جهان تأمینم

دست در راه تو دادم که بگیری دستم

جان پبای تو فشانم که امید است اینم

چشم با تیر عدو دوختم از عالم و هست

مایل دیدن تو چشم حقیقت بینم

هر که افتد بشود با کمک دست بلند

نه مرا دست که بر خیزم و یا بنشینم

پیشتر ز آنکه ببینی تن بی جان مرا

قدمی زن ز محبت به سر بالینم

از می مهر تو سیراب شدم من اما

تشنه ماندی تو و از تشنگیت غمگینم (۲)

۱۰ تلاش و توسل

ص: ۱۳۲

۱- حضرت ابوالفضل مظهر کمالات و کرامات، ۱/۳۷۶.

۲- گل‌های اشک، ص ۸۶.

دانشجویی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت، و پس از چند ماهی فهمید که درس خواندن کاری است پر مشقت، با خود گفت: خوب است بروم در حرم حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس (علیه السلام) و از او بخواهم در حق من دعا کند و بدون زحمت درس خواندن، به درجه اجتهاد برسم، سپس رفت و چند شبی در حرم مشغول گریه و دعا و درخواست شد به امید این که به نتیجه ی مطلوب برسد.

پس از ساعتها گریه و زاری یک شب به خواب رفت و در عالم رؤیا حضرت را دید که به خادمان فرمود: زود چوب و فلک بیاورید می خواهم این جوان را شلاق بزنم.

جوان با ترس و وحشت عرض کرد: چه گناهی کرده ام!؟

حضرت فرمود: چه گناهی بالاتر از این که به جای درس خواندن و مطالعه و تحقیق تنبلی و تن پروری را پیشه ساخته ای، اگر می خواهی مجتهد شوی برو مثل دیگران درس بخوان تا ما هم کمکت کنیم.

از این داستان می فهمیم که درس را باید خواند و در حد توان زحمت کشید و در تحصیل علوم کوشش کرد، و در کنار آن نباید توسل به حضرات معصومین و مقربان در گاهشان را فراموش کرد تا با مدد و یاری آنان بر مشکلات فائق گشته و به نتیجه مطلوب رسید. (۱)

ای آنکه هست عقده گشا ذکر نام تو

ایستاده انبیاء پی عرض سلام تو

خود تشنه ای و تشنه لبان مست جام تو

هستم اگر قبول کنی من غلام تو (۲)

۱۱ سقاخانه

کاسبی در بازار اصفهان مغازه ای داشت و کنار مغازه اش سقاخانه ای بنام آقا ابوالفضل (علیه السلام) بود، او چون علاقه ی زیادی به حضرت عباس (علیه السلام) داشت

می گفت: آقا جان من به عشق شما این سقاخانه را تمیز می کنم و از آن بخوبی نگهداری می کنم و آن را آب می کنم که مردم جگر سوخته، از آن بیاشامند و بیاد لب تشنه برادرت حسین (علیه السلام) و فداکاری و ایثار و وفای شما بیفتند، و شما هم در عوض مغازه مرا نگهداری کن که یک وقت سارق و دزد به آن نزنند.

هر روز کارش این بود که سقاخانه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را تمیز می کرد و آب در آن می ریخت و یخ می گذاشت و مردم لب تشنه از آن می آشامیدند و می رفتند، یک روز صبح به مغازه آمد و مشاهده کرد، که تمام لوازمات مغازه را

دزدیده اند، خیلی ناراحت شد، صدا زد: یا اباالفضل من سقاخانه ات را تمیز می کردم، آب می ریختم، یخ می گذاشتم، اینقدر به شما علاقه داشتم و محبت می کردم و مردم را بیاد شما و برادرت حسین (علیه السلام) می انداختم حالا باید دزد مغازه ی مرا بزند، اگر مال من برنگردد، دیگر نه من و نه تو... و با عصبانیت به خانه بر می گردد، روز بعد به مغازه می آید و مشاهده می کند تمام لوازم و اجناس مغازه اش سر جایش برگشته و دو نفر دم در مغازه ایستاده اند و رنگ صورتشان زرد است و مضطربند، تا

ص: ۱۳۳

۱- مردان علم در میدان عمل، ۷/۶۹.

۲- نغمه های ولایت، ص ۴۷.

چشمشان به صاحب مغازه می افتد به دست و پای او می افتند و می گویند: ای آقا ما را ببخش چون آقا حضرت
ابوالفضل (علیه السلام) رضایت شما را خواسته و الا ما هلاک خواهیم شد.

ای چمنِ عارض تو دلگشا

دست توانای تو مشکل گشا

می دهم از مدح تو داد کلام

ای علوی زاده علیک السلام

ای پدر فضل و علی را پسر

جمله شهیدان خدا را قمر

حضرت عباس و ابوفاضلی

مظهر غیرت یل دریا دلی

ای اثر سجده به پیشانیت

مه خجل از طلعت نورانیت

کوکب دلخواه بنی هاشمی

مهر زمین ماه بنی هاشمی

شمع وفا نور دو چشم علی

بحر خروشنده خشم علی

زاده ی آزاده ی اُمّ البنین

وه ز چنان مادر و شبلی چنین

زاده ی خود خوانده ترا هم بتول

ای تو برادر بدو سبط رسول

مهر و وفا خوشه ای از خرمنت

صدق و صفا گوشه ای از دامن [\(۱\)](#)

۱۲ مصیبت وارده

مرحوم سید محمد ابراهیم قزوینی (رضوان الله تعالی علیه) در صحن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) امام جماعت بودند و مرحوم شیخ محمد علی خراسانی (علیه الرحمه) که از واعظان بی نظیر بود بعد از نماز ایشان منبر می رفت ، یک شب مرحوم واعظ خراسانی مصیبت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را می خواند و از اصابت تیر به چشم مقدس آن حضرت یاد می کند.

مرحوم قزوینی، که سخت متأثر شده و بسیار گریه کرده بود، به ایشان گفت: چنین مصیبت های سخت را که سند خیلی قوی هم ندارد چرا می خوانید؟!

شب در عالم رؤیا محضر مقدس حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) مشرف می شود.

آقا قمر بنی هاشم (علیه السلام) خطاب به ایشان می فرماید:

ص: ۱۳۴

۱- کرامات العباسیه، ص ۴۲.

سید ابراهیم، آیا تو در کربلا بودی که بدانی روز عاشورا با من چه کردند؟! پس از آنکه دو دستم را از بدن جدا کردند، سپاه دشمن مرا تیرباران نمود ندو در این میان تیری به چشم من رسید (شاید فرموده باشند چشم راست من) هر چه سر را تکان دادم که تیر بیرون بیاید، تیر بیرون نیامد و عمامه از سرم افتاد، زانوهایم را بالا- آوردم و خم شدم که به وسیله دو زانو تیر را از چشمم بیرون بکشم ، ولی دشمن با عمود آهنین بر سرم زد.

سرباز اسلام سردار عاشورا

دستم گره بگشود از کار عاشورا

شاگرد ممتاز دبستان حسینم

با چشم و دست و سر نگهبان حسینم

جان بر کف و قربانی جان حسینم

با چشم و دست و سر نگهبان حسینم

لب تشنه ی آبم اما نه از دریا

آبی که نوشاند در کامم زهرا

من جعفر طیار یاران حسینم

با چشم و دست و سر نگهبان حسینم

وقتی مرا دیگر بگذشت آب از سر

آب ارچه نوشیدم از دست پیغمبر

شرمنده باز از کام عطشان حسینم

با چشم و دست و سر نگهبان حسینم

یک قطره از دریای احسان حسینم

با چشم و دست و سر نگهبان حسینم

فرقم اگر بشکست شد خاک راه او

دستم اگر افتاد شد بوسه گاه او

سر تا قدم دست بدامان حسینم

با چشم و دست و سر نگهبان حسینم (۱)

۱۳ زوار ما را گرامی دار

مداح با اخلاص اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) حاج آقا محمد خبازی معروف به مولانا فرمود: یکی از این سالها که کربلا- رفتهم ایام عاشورا و تاسوعا بود. عربها عادتشان این است که ایام عاشورا در کربلا عزاداری کنند و از نجف هم برای شرکت در عزاداری به کربلا می آیند، ولی آنان در موقع ۲۸ صفر در نجف عزاداری می کنند و از کربلا هم برای عزاداری به نجف می روند.

صبح بیست و هفتم صفر از نجف به کربلا آمدم و چون خسته شده بودم به حسینیه رفته و در آنجا خوابیدم، بعد از ظهر که به زیارت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و زیارت امام حسین (علیه السلام) مشرف شدم، دیدم خلوت است حتی خدام هم نیستند و مردم کم رفت و آمد می کنند، گفتم: پس مردم

ص: ۱۳۵

۱- کرامات العباسیه، ص ۵۷.

کجا رفتند. گفتند: امشب شب بیست هشتم صفر است اکثر مردم از کربلا به نجف می روند و در عزاداری پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام حسن(علیه السلام) شرکت می کنند.

من خیلی ناراحت شدم و به حرم حضرت ابوالفضل(علیه السلام) آمدم و عرض کردم: آقا من از عادت عربها خبر نداشتم و به کربلا آمده ام ، یک وسیله ای جور کنید تا من به نجف برگردم.

آمدم سر جاده ایستادم ولی هر چه ایستادم وسیله ای نیامد، دوباره به حرم آمدم و به حضرت گفتم: آقا من می خواهم به نجف بروم و باز به اول جاده برگشتم ولی از وسیله نقلیه خبری نبود. بار سوم آمدم سر جاده ایستادم، دیدم یک فولکس واگن کرمی رنگ جلوی پای من ترمز کرد.

گفت: محمد آقا، گفتم بله، گفت نجف می آیی .

گفتم : بله گفت : تَفَضَّلْ، یعنی: بفرمائید بالا.

من عقب فولکس سوار شدم، راننده مرد عرب متشخصی بود که چپی و عقالی بر روی سرش بود.

از آینه ماشین گریه کردن او را دیدم، از او پرسیدم: حاجی قضیه چیه؟ چرا گریه می کنی !؟

گفت : نجف بشما می گویم .

آمدیم نجف، در یک مسافرخانه نگه داشت، و مسافرخانچی را که آشنایش بود صدا زد و گفت: این محمد آقا چند روزی که اینجاست مهمان ماست و هر چه خرجش شد از ایشان چیزی نگیر.

بعد به من آدرس داد که هر وقت کربلا- آمدی به این آدرس به خانه ما بیا. گفتم : اسم شما چیست ؟ گفت: من سید تقی موسوی هستم. گفتم: از کجا می دانستی که من می خواهم به نجف بیایم .

گفت: بعداً برایت به طور کامل تعریف می کنم اما اکنون به تو می گویم .

من عیالی داشتم که سر زائیدن رفت، بچه اش که دختر بود زنده ماند، من دختر بچه را با مشکلات بزرگش کردم، یکی دو سال بعد عیال دیگری گرفتم، مدتی با آن زندگی کردم، و این روزها پا به ماه بود، من دیدم که ناراحت است و دکتر دم دست نداشتم، به زن همسایه مان گفتم: برو خانه ما که زنم حالش خوب نیست و خودم به حرم حضرت ابوالفضل(علیه السلام) آمدم و گفتم: آقا من دیگه نمی توانم، اگر این زن هم از دستم برود زندگیم از هم می پاشد، من نمی دانم ، و با دل شکسته و گریه زیاد به خانه آمدم .

دیدم عیالم دو قلو بچه دار شده و به من گفت : برو دم جاده نجف، یک نفر بنام محمد آقااست او را به نجف برسان و باز گرد.

گفتم: محمد آقا کیست ؟

گفت : من در حال درد بودم و حالم غیر عادی شد در این هنگام حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را دیدم. فرمودند: ناراحت نباش خدا دو فرزند دختر به شما عنایت می کند.

به شوهرت بگو: این زائر ما را به نجف ببرد. خلاصه من مامور بودم شما را به نجف بیاورم .

من بعد از زیارت به کربلا آمدم، منزل ایشان رفتم، دیدم دو دختر دوقلوی او و عیالش بحمدالله همه صحیح و سالم هستند و از من پذیرائی گرمی کردند بخاطر آنکه زائر حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) بودم.

آمد آن ماه که خوانند مه انجمنش

جلوه گر نور خدا از رخ پرتو فکنش

آیت صولت و مردانگی و شرم و وقار

ص: ۱۳۶

روشن از چهره ی تابنده و وجه حسنش

ز جوانمردی و سقائی و پرچمداری

جامه ای دوخته خیاط ازل بر بدنش

آنکه آثار حیا جلوه گر از هر نگهش

وانکه الفاظ ادب تعبیه در هر سخنش

میوه باغ ولایت به سخن لب چو گشود

هم فلک گشت که تا بوسه زند بر دهندش

کو کب صبح جوانیش نتابیده هنوز

که شد از خار اجل چاک چو گل پیرهنش

آنچنان تاخت به میدان شهادت که فلک

آفرین گفت بر آن بازوی لشکر شکنش

همچو پروانه دلباخته از شوق وصال

آنچنان سوخت که شد بی خبر از خویشتنش

خواست دستش که رسد زود بدامان وصال

شد جدا زودتر از سایر اعضا ز تنش

کوته از دامت ای شاه مکن دست (رسا)

از کرم پاک کن از چهره غبار محنش (۱)

۱۴ دو گوسفند

حضرت حجّه الاسلام والمسلمین حاج آقای نمازی از قول مداح با اخلاص اهل بیت عصمت و طهارت حضرت حاج آقا محمد خبازی معروف به مولانا فرمود:

سال آخری که کربلا رفتم با آقای دکتر ابن شهیدیان و حاج اصغر شیشه بر (مداح معروف) و یک عده ای از مؤمنین بود. محل اقامت مان را در حسینیه اصفهانیهای کربلا قرار دادیم آن سال جمعیت زیادی به آن حسینیه آمده بودند، خلاصه نمی دانم چطور شده بود که در عراق حکومت نظامی شد، و هیچ کس حق بیرون آمدن را نداشت.

اتفاقاً همان شب دو تا از خواهرها درد زائیدنشان گرفت؛ خدایا توی حسینیه چکار کنیم؟! فوری یکی از اطاقها را خالی کردیم، زنها را داخل آن اطاق نمودیم و چند تا از زنهای دیگر را جهت پرستاری و کمک به آنجا فرستادیم، به آقای دکتر هم گفتیم: شما هم اینجا باشید، یک وقت اضطراری پیش آمد، از وجود شما جهت طبابت و درمان بهرمنند گردیم.

خلاصه به شوهرهایشان هم گفتیم: یکی یک گوسفند نذر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بکنید، تا انشاء الله حضرت امداد و کمک فرمایند و مشکلات حل شود. گفتند: چشم.

الحمدلله زنها سلامتی زائیدند و پا سبک کردند.

بعد که حکومت نظامی تمام شد، یکی یک گوسفند و دیگری دو تا گوسفند خریده بود. گفتم: چرا دو تا گوسفند خریداری کردی؟! گفت: وقتی که نذر کردم، رفتم توی اطاق تکیه بدهم خوابم برد، خواب دیدم

ص: ۱۳۷

حضرت قمرینی هاشم (علیه السلام) تشریف آوردند، در حالی که سر از بدنشان جدا بود اما زنده هستند، فرمودند: چهار سال پیش در فلان جای اصفهان کارَت گیر کرده بود گوسفندی نذر من کردی و تا بحال نکستی، چون فراموش کرده بودی، اکنون نذرت را اداء کن .

چه عباس آنکه در حشمت امیر راستین آمد

چه عباس آنکه از همت پناه مسلمین آمد

چه عباس آنکه از اصل و نسب از دوره هاشم

چو جان مرتضی و حُسن خیرالمرسلین آمد

چه عباس آن هژ بر غالب و آن شبل شیر حق

که او را پرورش در دامن امّ البنین آمد

چه عباس آنکه در صورت بُود ماه بنی هاشم

ز بس انوار یزدانش هویدا از جبین آمد

چه عباس آنکه در قامت مثال دوحه طوبی

و یا در گلشن توحید سرو راستین آمد

چه عباس آنکه در صدق و وفا و غیرت و همت

میان اصفیا ممتاز از راه یقین آمد [\(۱\)](#)

نیستم لایق کنم مدح و ثنایت یا ابوالفضل

از ازل مدح تو را گفته خدایت یا ابوالفضل

ای که خورشید لقاییت کرده عالم را منور

ذره کی بتوان کند وصف ثنایت یا ابوالفضل

مصطفی را جان نثاری مرتضی را یادگاری

عالم ربّانی، محدّث بزرگوار و شخصیت مورد اعتماد مرحوم حاج ملا محمود زنجانی که به حاج ملا آقا جان شهرت داشت، پس از جنگ جهانی اول با پای پیاده به عراق و زیارت عتبات عالیات شتافت .

در مسیر راه در شهر خانقین برای نماز به مسجد رفت و در آنجا با یک نفر افسر سابق بلشویک که به صورت عجیبی هدایت یافته بود، آشنا شد و جریانی را از او شنیده که خواندنی است این شما و این هم داستان مورد اشاره، او فرمود:

در شهر خانقین برای ادای نماز به مسجد رفتم و در آنجا مرد سفید پوست درشت و فربهی را دیدم که مثل شیعه ها نماز می خواند از این موضوع تعجب کردم خدایا او که مال شمال روسیه است .

ص: ۱۳۸

۱- کرامات العباسیه، ص ۷۰.

۲- کرامات العباسیه، ص ۷۹.

نمازش تمام شد، نزدیکش رفتم و پس از عرض سلام از لهجه اش یقین پیدا کردم که او روسی است. با این وصف از وطن و مذهبش پرسیدم، گفت: دوست عزیز من اهل (لنینگراد شوروی) هستم و در جنگ اول جهانی افسر و فرماندهی دو هزار سرباز روسی بودم و ماموریتم تسخیر کربلا بود.

بیرون شهر اردو زده و در اوج آمادگی در انتظار دریافت فرمان یورش به کربلا- بودیم که شبی در عالم رؤیا شخصیت گرانقدری را دیدم که نزد آمد و با من به زبان روسی سخن گفت و خطاب به من فرمود:

دولت روس در این جنگ شکست خورده است و این خبر فردا به عراق می رسد و از پی انتشار خبر شکست روس، همه سربازان روس که در عراق مستقر هستند به دست مردم کشته می شوند و تو برای نجات خویش از مرگ! به دست مردم، اسلام را برگزین .

گفتم : سرورم شما کیستید؟ فرمود: من عباس قمرینی هاشم هستم.

شيفته ی جمال پرفروغ و کمال وصف ناپذیر و بیان گرم و گیرای او شدم و همانجا به راهنمایی او اسلام آوردم .

آنگاه فرمود: برخیز و از نیروهای ارتش روس فاصله بگیر.

گفتم: آقا کجا بروم؟

فرمود: نزدیک مقر فرماندهی ات اسبی است بر آن سوار شو که تو را به نجف می رساند و آنجا پیش وکیل و شخصیت مورد اعتماد خاندان ما سیدابوالحسن برو.

گفتم: سرورم: من تنها ده نفر مامور مراقب دارم چگونه بروم؟

فرمود: آنها همه مست افتاده اند و متوجه رفتن تو نخواهند شد.

از خواب بیدار شدم و خیمه خویش را عطر آگین و نورانی احساس کردم، با عجله لباس خود را پوشیدم و حرکت کردم، مراقبین و پاسداران من مست بودند. من از میان آنها گذشتم اما گویی متوجه نشدند.

در نزدیک قرارگاه خویش اسبی آماده بود سوار شدم و آن مرکب با شتاب پس از مدتی کوتاه مرا در شهری پیاده کرد.

در بهت و حیرت بودم که دیدم در خانه ای باز شد و مرد کهنسال و منوری بیرون آمد و به همراه او یک شیخ بود که با من به زبان روسی سخن گفت: مرا به منزل دعوت کرد، از او پرسیدم: دوست عزیز آقا کیست؟

پاسخ داد: همان مرد فرزانه و بزرگی که حضرت عباس (علیه السلام) شما را به سوی او فرستاده و پیش از رسیدن شما، سفارستان را به او نموده .

بار دیگر اسلام آوردم و آن مرد بزرگ، به شیخ دستور داد که دستورات اسلام را به من بیاموزد و شگفت انگیزتر اینکه روز بعد هم خبر شکست دولت بلشوی روس در عراق انتشار یافت و عربهای خشمگین و به جان آمده، به سربازان روسی یورش بردند و همه را قتل عام کردند.

پرسیدم: شما اینک اینجا چه می کنید؟ گفت: هوای نجف بسیار گرم است به همین جهت آیت الله اصفهانی در تابستان ها که هوای اینجا بهتر است مرا به اینجا می فرستد.

پرسیدم: آیا باز هم حضرت عباس (علیه السلام) را زیارت کرده ای؟ گفت: گاهی ما را هم مورد عنایت قرار می دهد.

جنت و رضوان و حور و کوثر و غلمان

ص: ۱۳۹

هست همه آیتی ز خوی ابوالفضل

نور دل حیدر است و شمع شهیدان

مظهر حق است نور روی ابوالفضل

شمس و قمر شد خجل ز نور جمالش

مشک ختن شمه ای ز بوی ابوالفضل

خالق اعظم گناه خلق دو عالم

جمله ببخشد به آبروی ابوالفضل(۱)

۱۶ قبر وسط آب

حضرت آیت الله العظمی حکیم از علمای بزرگ و پروا پیشه و از مراجع بنام تقلید بود. که سال ها ز عامت حوزه ی کهنسال نجف اشرف را به عهده داشت و در راه نگهبانی از دین خدا رنجها به جان خرید.

او در مورد حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و سرداب مقدس آن بزرگوار و قبر مطهرش داستانی دارد که شنیدنی است و آن را آیت الله حاج سید عباس کاشانی حائری در ماه ربیع الاول ۱۴۰۷ قمری برای نگارنده و گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم اینگونه نقل کرد:

روزی در بیت آیت الله العظمی آقای حکیم بودم که کلیدار آستان مقدس حضرت ابوالفضل (علیه السلام) تلفن کرد و گفت: سرداب مقدس ابوالفضل (علیه السلام) را آب گرفته و بیم آن می رود که ویران گردد و به حرم مطهر و گنبد و مناره ها نیز آسیب کَلّی وارد شود، شما کاری بکنید.

آیت الله حکیم فرمودند: من جمعه خواهم آمد و هر آنچه در توان دارم انجام خواهم داد. آنگاه گروهی از علمای نجف از جمله اینجانب به همراه ایشان به کربلا- و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) رفتیم، آن مرجع بزرگ برای بازدید به طرف سرداب مقدس رفت و ما نیز از پی او آمدیم، اما همین که چند پله پائین رفتند، دیدم نشست و با صدای بسیار بلند که تا آن روز ندیده بودم، شروع به گریه کرد. همه شگفت زده و هراسان شدیم که چه شده است؟ من گردن کشیدم دیدم شگفتا منظره عجیبی است که مرا هم گریان ساخت.

منظره این بود که دیدم قبر شریف حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در میان آب مثل جایی که از هر سو به وسیله دیوار بتونی بسیار محکم حفاظت شود، در وسط آب قرار دارد.

اما آب آن را نمی گیرد درست همانند قبر سالارش حسین (علیه السلام) که متوکل بر آن آب بست اما آب به سوی قبر پیش

روی نکرد و آنجا را حایر حسینی نامیدند. سلام خدا بر او و سالارش حسین (ع).

فرزند علی حیدر کرار ابوالفضل

و ز حلم و ادب سَزَوْرِ اخیار ابوالفضل

ای ماه بنی هاشم و مصداق فتوت

گشتی پدر فضل به ادوار، ابوالفضل

از همت و ایمان و فداکاری ، و اخلاص

ص: ۱۴۰

۱- کرامات العباسیه، ص ۸۷.

داری تو نشان همه احرار، ابوالفضل

از بهر برادر، چو علی بهر پیمبر

ای حامی حق، در همه رفتار، ابوالفضل

در دست بلا خیز تو هر خصم هر آسان

و زهیبت تو لرزه بر اشرار، ابوالفضل

پشت سپه حق و عدالت ز تو شد گرم

از بهر حسین یاور و غمخوار، ابوالفضل

ای دشمن بیداد و طرفدار عدالت

ای همچو علی در همه کردار، ابوالفضل

تو باب حسینی، به همه باب حوائج

بنما نظری سوی من زار، ابو الفضل

۱۷ باب الحوائج

عالم ربّانی حاج شیخ مرتضی آشتیانی (رضوان الله تعالی علیه) فرمود: که حجه الاسلام حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی (اعلی الله مقاله) فرمود: خبر داد ما را شیخ جلیل و رفیق نبیل که با همدیگر سر درس صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) حاضر می شدیم.

یکی از تجار که رئیس خانواده الکتبه بود، پسر جوان و خوش صورت و مؤدبی داشت، والده اش علویّه محترمه همین یک پسر را داشتند که این هم مریض می شود، و بقدری مرضش سخت می شود که به حال مرگ و احتضار می افتد.

چشم و پای او را می بندند. پدرش از اندرون خانه به بیرون می رود، و به سر و سینه می زند مادر علویه اش به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) مشرف می شود و از کلیددار آن آستان خواهش و تمنا می کند که اجازه دهد شب را تا صبح توی حرم بماند.

کلیددار اول قبول نمی کند، ولی وقتی خودش را معرفی می کند و می گوید: پسرم محتضر است و چاره ای جز توسل به ساحت مقدس حضرت باب الحوائج ندارم کلیددار قبول می کند و به مستخدمین دستور می دهد که علویه شب در حرم بیتوته کند.

شیخ جلیل فرمود: بنده همان شب به کربلا مشرف شدم و اصلاً خبر از تاجر و مریضی پسرش اطلاع نداشتم، همان شب که بخواب رفتم، در عالم خواب به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مشرف شدم و از طرف مرقد مطهر حضرت حبیب بن مظاهر وارد شدم، دیدم بالای سر حرم، زمین تا آسمان مملوّ از ملائکه هاست و در مسجد بالا- سر حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روی تخت نشسته اند. در همان موقع ملکی خدمت حضرت آمده فرمود: السلام علیک یا رسول الله سپس فرمودند: حضرت باب الحوائج اباالفضل العباس (علیه السلام) فرمود: یا رسول الله پسر این علویّه عیال حاجی الکبّه مریض است و به من متوسل شده، شما به درگاه خدا دعا کنید که پروردگار او را شفا عنایت فرماید: حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلّم) دستها را به دعا بلند کردند و بعد از چند لحظه فرمودند: مرگ این جوان رسیده و کاری نمی شود کرد. ملک رفت و بعد از چند لحظه

دیگر آمد و پس از عرض سلام همان پیغام را آورد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) باز دستها را به دعا بلند کرده و باز همان جواب را فرمود: ملک برگشت .

یک وقت دیدم ملائکه ای که در حرم بودند، یک مرتبه مضطرب شدند، و لوله و زلزله ای در بین شان بوجود آمد، گفتم چه خبر شده؟! خوب که نگاه کردم، دیدم خود حضرت باب الحوائج (علیه السلام) که با همان حالی که در کربلا به شهادت رسیده اند دارند تشریف می آورند، به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام کردند و بعد فرمودند: فلان علویه به من متوسل شده و شفای جوانش را از من می خواهد شما از حضرت حق سبحانه بخواید که یا این جوان را شفا دهد و یا این که دیگر مرا باب الحوائج نگوئید.

تا پیغمبر این حرف را شنید چشمان مبارکش پر از اشک شد و رو به حضرت امیر (علیه السلام) نمود و فرمود: یا علی تو هم با من دعا کن پس هر دو بزرگوار دست ها را رو به آسمان کرده و دعا فرمودند، بعد از لحظه ای ملکی از آسمان نازل شد و به محضر مقدس حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف شده و سلام کرد و فرمود: حضرت حق سبحانه و تعالی سلام می رساند و می فرماید: ما لقب باب الحوائجی را از عباس نمی گیریم و جوان را هم شفا دادیم.

من فوراً از خواب بیدار شدم و چون اصلاً خبری از این ماجرا نداشتم، خیلی تعجب کردم. ولی گفتم: این خواب صادق است و در آن حتما سّری هست .

وقتی که برخاستم دیدم سحر است و ساعتی به صبح نمانده چون تابستان هم بود، طرف خانه حاجی الکبه براه افتادم .

وقتی وارد خانه شدم، پدر آن جوان را در میان خانه دیدم که راه می رود و به سر و صورت می زند. به حاجی گفتم: چطور شده چرا ناراحتی؟! گفت: دیگه می خواهی چطور بشود. جوانم از دستم رفت .

دست او را گرفتم و گفتم آرام باش و ناراحتی نکن، خدا پسرت را شفا داده و ترس و واهمه ای هم نداشته باش، خطر رفع شده، تعجب کنان مرا به اطاق جوان مریض و مرده اش برد، وقتی که وارد شدیم بقدرت کامله حق جوان نشست و چشم بند خود را باز کرد. حاجی تا این منظره را مشاهده کرد دوید و جوانش را بغل کرد.

جوان اظهار گرسنگی کرد، برایش غذا آوردند و خورد! گویا اصلاً مریض نبوده.

جمال حق ز سر تا پایت عباس

به یکتایی قسم ، یکتاست عباس (علیه السلام)

شب عشاق را تا صبح محشر

چراغ روشن دلهاست عباس (علیه السلام)

خدا داند که از روز حوادث

امام خویش را می خواست عباس (علیه السلام)

اگر چه زاده ام البنین است

ولیکن مادرش زهراست عباس (علیه السلام)

بنازم غیرت و عشق و وفا را

از آن دم علقمه تنهاست عباس (علیه السلام)

ص: ۱۴۲

که در دنیا بُودُ باب الحوائج

شفیع عاصیان فرداست عباس (علیه السلام) (۱)

۱۹ بی اعتنایی به نذر

عالم جلیل القدر حاج شیخ مهدی کرمانشاهی از پدر بزرگوارش نقل می کرد: در حرم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) مشرف بودم ایام، ایام زیارتی و حرم مملو از جمعیت بود، در این اثناء مرد و زن عربی با هم مشغول زیارت خواندن شدند و دور ضریح طواف می کردند تا این که به بالای سر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) رسیدند.

یک وقت دیدم همسر آن مرد عرب به ضریح چسبید به طوری که تمام اعضایش از سر و صورت و پیشانی و بینی و شکم و دست و پا همه به ضریح میخ کوب شد.

از هول این حادثه صدای ناله و شیون مردم بلند شد و هر چه خواستند او را از ضریح جدا کنند نمی شد تا اینکه صدای فریاد شوهرش بلند شد و گفت: یا عباس زن من پیش شما گرو باشد من الان می روم گاومیش را می آورم و بعد رفت.

معلوم شد اینها گاومیشی را نذر حضرت کرده بودند ولی بعد پشیمان شده و به نذرشان عمل نکرده بودند.

کم کم مردم جمع شدند به نحوی که حرم و رواق و ایوان طلا- پر از جمعیت شد و جلوی رفت و آمد بسته شد. همه منتظر نتیجه بودند که آخرش چه می شود.

ما گمان کردیم منزل این عرب دو سه فرسخی شهر است و رفتن و آمدنش چند ساعت طول می کشد ولی مثل اینکه نزدیک بود، چون بعد از ساعتی دیدم افسار یک گاومیش چاق را گرفته و دارد می آید. بمجرد وارد شدن به صحن، زن از ضریح جدا شد. مردم هلهله و شادی کردند و صلوات فرستادند.

باز عشق، آهنگ دیگر ساز کرد

در عراقی شور غم آغاز کرد

بانگ زد که ای عشق باز پرفنون

عاشقی را جستجو کن در جنون

خویش را گم کن که یابی عشق را

ورنه مانی در پی الا ولا

هر یکی در عشق، هستی سوخته

عاشقی را از حسین آموخته

چشمشان دیگر نبیند جز خدا

جز خدا، دانند باقی را فنا

در فنای خود، بقا را یافتند

ص: ۱۴۳

۱- کرامات العباسیه، ص ۹۴.

شهر تسلیم و رضا را یافتند

زان همه امشب دلم با صد امید

می رود سوی ابوالفضل رشید

در شجاعت ثانی شیر خدا

عبد صالح سرخوش از جام ولا

آنکه آمد در وفاداری فرید

آنکه ماندش دگر گردون ندید(۱)

۲۰ دست بریده

عالم جلیل القدر، محدث متقی، حضرت آیه الله آملا حبیب الله کاشانی (رضوان الله تعالی علیه) فرمود: یک عده از شیعیان در عباس آباد هندوستان دور هم جمع می شوند و شبیه حضرت عباس (علیه السلام) را در می آورند، هر چه دنبال شخص تنومند و رشید می گردند، تا نقش حضرت را روی صحنه در آورد پیدا نمی کنند.

و بعد از جستجوی زیاد، جوانی را پیدا کردند، ولی متأسفانه پدرش از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بود، بناچار او را در آن روز شبیه کردند، وقتی که شب فرا می رسید و جوان راهی منزل می شود موضوع را به پدرش می گوید.

پدرش می گوید: مگر عباس را دوست داری؟ جوان می گوید: چرا دوست نداشته باشم، جانم را فدای او می کنم.

پدرش می گوید: اگر اینطور است، بیا تا دستهای تو را به یاد دست بریده عباس قطع کنم.

جوان دست خود را دراز می کند. پدر ملعون بدون ترس دست جانش را می برد، مادر جوان گریان و ناراحت می شود و می گوید: ای مرد تو از حضرت فاطمه زهرا شرم نمی کنی؟ مرد می گوید: اگر فاطمه را دوست داری بیا تا زبان تو را هم ببرم، خلاصه زبان آن زن را هم قطع می کند و در همان شب هر دو را از خانه بیرون می اندازد و می گوید: بروید شکایت مرا پیش عباس بکنید.

مادر و پسر هر دو به مسجد عباس آباد می آیند و تا سحر دم منبر ناله و ضجه می زنند، آن زن می گوید: نزدیکی های صبح بود که چند بانوی مجلله ای را دیدم که آثار عظمت و بزرگی از چهره هایشان ظاهر بود. یکی از آنها آب دهان روی زخم زبان من مالید فوری شفا یافتم. دامنش را گرفتم و گفتم: جوانم دستش بریده و بی هوش افتاد، بفریادش برسید.

آن بانوی مجلله فرموده بود آن هم صاحبی دارد. گفتم: شما کیستید؟

فرمود: من فاطمه مادر حسین هستم. این را فرمود و از نظرم غایب شد، پیش پسر آمدم، دیدم دستش خوب و سلامت است.
گفتم: چطور شفا یافتی؟

گفت: در آن موقع که بی هوش افتاده بودم، جوانی نقاب دار بر سر بالینم آمد و فرمود: دستت را سر جای خود بگذار وقتی
که نگاه کردم هیچ اثری از زخم ندیدم و دستم را سالم یافتم.

ص: ۱۴۴

۱- کرامات العباسیه، ص ۱۰۸.

گفتم: آقا می خواهم دست شما را ببوسم یک وقت اشکهایش جاری شد و فرمود: ای جوان عذرم را بپذیر چون دستم را کنار نهر علقمه جدا کردند.

گفتم آقا شما کی هستید؟ فرمود: (من عباس بن علی (علیه السلام) هستم یک وقت دیدم کسی نیست.

یاور من گر شود خدای ابالفصل

از دل و از جان کنم ثنای ابالفصل

نیست دروغ این که گویم این سخن راست

هست رضای خدا رضای ابالفصل

مرثیه عالیش دهند به عقبی

آنکه شد اندر جهان گدای ابالفصل

ناطقه لال است تا که وصف بگوید

از ادب و حلم و از حیای ابالفصل

گر که بود عقده ای بدل ، بگشاید

قدرت دست گره گشای ابالفصل

در دو جهان است چشم جمله محبان

بر کرم و جود و بر عطای ابالفصل

در دل من کی هوای خلد برین است

چونکه بود بر سرم هوای ابالفصل

جمله شهیدان خورند غبطه چو بینند

روز جزا حشمت و علای ابالفصل (۱)

جناب سلیل الاطیاب، حجه اسلام آقا سید حسین آقا فرمود: عصر روز هشتم شوال سنه ۱۳۴۱ در شهر اردبیل، توی مدرسه ملا ابراهیم نشستہ بودم کہ دیدم اهل شهر با اضطراب از همه طرف می دونند، گفتم چه خبر است؟! گفتند: (حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به کسی غضب فرموده .

پس از تحقیق به این نتیجہ رسیدم کہ مالگیری (مالیات بگیر) با دو پلیس به حکم نظمیه شهر به خانہ ضعیفہ ای کہ پنج، شش صغیر داشته رفته اند و آنها چیزی نداشتند، جز یک اسبی کہ با آن امرار معاش می کردند، آن اسب را بر میدارند کہ ببرند.

ضعیفہ هر چه التماس و در خواست می کند کہ ترا به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) این اسب را نبرید چون من پنج، شش صغیر دارم و این اسب نان آور ماست ...

پلیس ها دست می کشند و بیرون می آیند، در این اثناء پلیس خبیثی از راه می رسد و به این دو نفر پلیس می گوید: اینجا چه کار دارید؟

ص: ۱۴۵

می گویند: توی این خانه اسبی بود که می خواستیم برداریم، ضعیفه آقا حضرت عباس (علیه السلام) را واسطه و شفیع قرار داده و ما هم از او دست برداشتیم .

پلیس خبیث به آن دو نفر پلیس دیگر رو ترشی کرده و داخل منزل ضعیفه می شود و اسب را بیرون می آورد.

ضعیفه هر چه عجز و التماس و التجاء می کند و حضرت عباس (علیه السلام) را شفیع می کند، آن خبیث اعتنایی نمی کند و می گوید: حضرت ابوالفضل از مردان سابق بوده که مرده و تمام شده رفته اگر می تواند بیاید و اسب را از من بگیرد و به تو برگرداند.

ضعیفه می گوید: یا ابوالفضل خودت می شنوی که این خبیث چه می گوید، ای فریاد رس بیچارگان خودت حکم کن .

در این اثناء همسایه آن زن، که پسر مجیدخان است می آید و چهار هزار پول به پلیس خبیث می دهد که از اسب دست بردارد، ولی آن خبیث قبول نمی کند و اسب را از خانه خارج می کند.

تقریباً بیست قدم جلو می رود با خود مجیدخان مصادف می شود و او هم چهار هزار اضافه می دهد که روی هم هشت قران می شود، باز آن خبیث قبول نمی کند و به یکی از آن دو پلیس می گوید: بیا سوار شو و اسب را ببر.

تا آن پلیس خواست سوار شود آن پلیس خبیث به او می گوید: چرا من دارم اینطوری می شوم؟! یک عطسه و دو سرفه می کند، وفوری رویش سیاه می شود و به زمین می افتد و به درک واصل می شود.

آن دو پلیس دیگر تا این منظره را می بینند پا به فرار می گذارند و به نظمیه رفته و خبر می دهند، نظمیه می گوید: قضیه پنهان شود و کسی متوجه نشود.....

تمام مردم برای تماشا ازدحام کرده بودند، در این موقع پلیسها می رسند و خلق را پراکنده کرده و نعش آن خبیث را به خانه خودش می برند و غسل می دهند،

رئیس قزاق خبردار شده حکم می کند که بروند جنازه او را بگیرند و بگذارند مردم ببینند. قزاقها هم می آیند. دم مقبره شیخ صفی و مقابل پلیس ها می ایستند و جنازه را که می خواستند دفن کنند، ممانعت کرده و کفنش را پاره پاره نموده که مردم تماشا کنند.

بنده و آقا سیدجواد و آقاسیدابراهیم توی مدرسه و خانه بودیم که گفتند: نعش او را قزاقها آوردند، توی میدان عالی قاپو مقابل مقبره شیخ انداختند که مردم تماشا کنند. ما هم رفتیم که ببینیم، جمعیت زیادی بود که با سختی و زحمت خودمان را به نعش آن خبیث رسانیدیم، دیدیم صورت نحسش مثل آلبالو سیاه شده و از شدت تعفن نتوانستیم دقیقه ای توقف کنیم .

بعضی از تجار موثق گفتند: دیدیم دهنش مثل سگ شده بود و تمام مردم از زن و مرد بزرگ و کوچک به تماشا آمده بودند و به جنازه اش سنگ می زدند و تا عصر بود. بعد پایش را با طناب بستند و به بازار و خیابانها و کوچه ها و محله ها گردانیدند

و هنگام غروب بدن نحس او را کنار صحرا در چاهی انداختند و آن را پر از خاک کردند.

ای که نور دل مائی بابی انت وائی

بر همه درد دوائی بابی انت و امی

نو گل باغ رسولی میوه قلب بتولی

ص: ۱۴۶

ثمر نخل وفائی بابی انت و امی

تو سراپای جلالی پدر فضل و کمالی

پسر شیر خدایی بابی انت و امی

ادب از حلقه بگوشان سر کوی وفایت

که همه مهر و وفائی بابی انت و امی

تو چه جسمی تو چه جانی تو چه مهری تو چه ماهی

که چنین جلوه نمائی بابی انت و امی

تو علمدار حسینی تو بهین یار حسینی

صاحب تیغ و لوائی بابی انت و امی

هر شهیدی ز مقام تو خورد غبطه به محشر

که تو شمع شهدائی بابی انت و امی (۱)

۲۲ پول با برکت

سید بزرگوار و جلیل القدر حضرت حاج آقا سید ولی الله طبسی (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند: در اواخر دولت عثمانی کربلا غرق در بلا و ابتلا و گرفتاری بود و اهالی آن با حکومت در مجادله بودند.

وما با چند سر عائله در نهایت فقر و سختی بسر می بردیم. ضمناً هر هفته عصرهای جمعه روضه ی مان ترک نمی شد و من هر چه که می توانستم و اقتضای حال بود و لو خرما به مجلس می آوردم.

یک هفته ای قدری خرما ی زاهدی برای مجلس ذخیره کرده بودم، از قضا چند نفر از اعراب توابع کربلا که از ترس جنگ به آقا حضرت عباس (علیه السلام) پناهنده شده بودند، مهمانی به منزل ما آمدند و چون خانه ما در جوار آن حضرت بود. در خانه چیزی نبود مجبور شدم با خرماهای زاهدی از آنها پذیرائی کنم.

چند روز از این ماجرا گذشت، صبح جمعه شد، رفتم توی فکر روضه و تهیه وسائل و به خانه یکی از رفقا رفتم که دو قران از او قرض بگیرم، ولی متاسفانه نداشت، وقت برگشتن وارد صحن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شدم، با خودم گفتم: غنیمت است تا اینجا که آمدم یک زیارتی هم بکنم. بعد از این که از حرم بیرون آمدم، با ازدحام مردم که از طرف خیمه گاه به طرف صحن بود. مواجه شدم، چون منزل آسیدعلی مسئله گو از توپ صدمه دیده بود، متزلزل شده. و از صدای تخریب آن

مردم خیال کردند توپ دیگری زده شده لذا از ازدحام به درون دالان صحن فشار می آوردند.

در این شلوغی پوست ساق پایم خراش برداشت که ناچاراً از طرف کوچه و بازار به خانه برمی گشتم، که دلم شکست، گفتم : بهتر است که به حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مشرف شوم، و عرض حال کنم. آمدم محل خراشیدگی را شستم و بعد بحرم حضرت پناهنده شدم، توی حرم کسی جز دو کبوتر نبود.

گفتم: مولای من، پایم مجروح شده، تا مخارج خودم را از شما نگیرم دست بر نمی دارم ، مجلس روزه دارم و وسائل آن مهیا نیست، تا فرجی نرسانی بیرون نمی روم .

با خودم گفتم: یک دو کلمه روزه بخوانم شاید فرجی برسد، ایستادم و شروع به روزه خواندن کردم، یک وقت متوجه شدم که اگر کسی بیاید و بگوید برای که روزه می خوانی؟ چه بگویم!؟

ص: ۱۴۷

۱- کرامات العباسیه، ص ۱۳۰.

روضه نخواندم و مشغول نماز هدیه شدم. از نماز که فارغ شدم،

دیدم کنار دیواری که متصل به من بود یک دسته دوقرانی گذاشته شده و مثل صرّافها که روی میز و صندوق هایشان مرتب و دسته بندی شده می چینند بود.

گفتم: به به مولای خودم ابوالفضل (علیه السلام) مرحمت فرموده چون اگر از جیب کسی ریخته شده بود پخش می شد و به این خوبی دسته کرده و مرتب روی زمین قرار نمی گرفت، به هر حال آنها را برداشتم و به منزل بردم و توی صندوق گذاشتم و از این ماجرا به کسی چیزی نگفتم. تا یک سال هر وقت پول می خواستم از آن پولها برمی داشتم و خرج می کردم و روزهای جمعه هم مجلس روضه ام از صبح تا ظهر طول می کشید و غیر چای و نان و سیگار و قلیان یک حقه شیر مصرف می شد.

پرسیده شد: روزی چقدر مصرف خانه است؟ گفتم: نمی دانم، لیکن بعضی اوقات می شد که سه چهار عدد دوقرانی برمی داشتم و زندگیم را می چرخانیدم و چون خیلی کم از جایی به من پول می رسید مدت یک سال هیچ التفاتی نداشتم، تا اینکه یک روز گفتم: خوب است که پولها را بشمارم بینم چقدر است؟! وقتی شمردم دیدم هفتاد و دوقرانی بود. بعد از آن پولها تمام شد و دیگر از آن پولها خبری نشد.

تو علمدار حسینی تو بهین یار حسینی

صاحب تیغ و لوائی بابی انت و امی

هر شهیدی ز مقام تو خورد غبطه به محشر

که تو شمع شهدائی بابی انت و امی

روز حاجت همه محتاج تو از عارف و عامی

چون علی عقده گشائی بابی انت و امی

منصب ساقی کوثر به تو تفویض شد آری

ساقی کربلائی بابی انت و امی

خوش بود بر تو دل زینب مظلومه که داند

یاور آل هُدائی بابی انت و امی (۱)

۲۳ خاک قبر عباس (علیه السلام)

حاج شیخ اسماعیل نائب، فاضل و عابد معاصر و دارای تالیفات فراوان که اینجانب شیخ علی فلسفی افتخار شاگردی او را داشتم فرمود: متولی حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فرمود: من به گوش دردی مبتلا شدم و کارم کم کم به جایی رسید که تمام دکترای بغداد از طبابت من عاجز شده و به من توصیه کردند که به بیمارستان های خارج بروم .

در یکی از بیمارستانهای خارج، تحت برنامه، بستری شدم و پس از معاینه و آزمایش، اعضای شورای پزشکی گفتند: باید جراحی شوم، ولی گفتند: نود درصد امکان خطر وجود دارد.

گفتم: امشب را به من مهلت بدهید تا فکرم را بکنم و جوابتان را بدهم. در آن شب خیلی ناراحت و غمگین شدم اما یکمرتبه با خودم گفتم: تمام مریض ها از خاک کربلا شفا می گیرند، و من که خود متولی

ص: ۱۴۸

قبر مطهر هستم، از این فیض محروم باشم، خوشبختانه قدری از خاک قبر حضرت عباس (علیه السلام) با خود داشتم. با حال و توجه خاصی مقداری از آن خاک را در گوشم ریختم و خوابیدم.

صبح دیدم دیگر چرک خارج نمی شود و درد آن ساکت شده.

دکترها برای گرفتن پاسخ پیش من آمدند، گفتم: باز گوش مرا مورد آزمایش قرار دهید، اینها تا معاینه کردند، دیدند عارضه کاملاً برطرف شده، فوراً کمیسیون پزشکی تشکیل دادند و در باب این معجزه بحثهایی کردند، در طول بحث نظریاتی داده شد و قرار شد نظر خودم را نیز در این مسئله جویا شوند. من در جواب گفتم: (من بوسیله خاک قبر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) شفا پیدا کردم).

با تعجب: گفتند: آیا از خاک آقا حضرت عباس (علیه السلام) چیزی باقی مانده؟

گفتم: بله، مقداری که داشتم به آنها دادم. سه روز تربت حضرت را در آزمایشگاه قرار دادند دیدند خاک و خون است و اثر شفا در آن می باشد.

این چند وقتی که در آن کشور بودم در همه مجالس و محافل از این معجزه و کرامت حرف زده می شد و عده ی زیادی از کافران شیفته آن بزرگوار شده بودند و گروهی هم از نزدیک شاهد این قضیه بودند و به اسلام گرایش پیدا کردند.

از پی شکرانه گو خدای ابوالفضل

می کند از دل ، زبان ثنای ابوالفضل

هیچ نمی ارزد آن دلی که نباشد

بهره ور از مهر و از ولای ابوالفضل

زنگ ز داید ز دل نوای دل انگیز

دل به طرب آید از نوای ابوالفضل

بود چو عبد و مطیع و بنده ی صالح

گشت رضای خدا رضای ابوالفضل

ذات خدا خون و خونبهای حسین است

ذات حسین خون و خونبهای ابوالفضل

شعله زند آتش از درون دل ما

چون بکند یاد کربلای ابوالفضل(۱)

۲۴ عباس (علیه السلام) همسر را شفا داد

یک کلیمی هست که با من کار می کند، یعنی برای من ابر می آورد. خانمی داشت که به مرض صعب العلاجی مبتلا بود و هر دکتري که رفته بودند، جوابش کرده بودند و هیچکس نمی توانست کاری برایش انجام دهد. یعنی کارش تمام بود.

دقیقاً یک شب جمعه ای بود مثل امشب، من بنا داشتم به گلستان شهداء بروم. پیش من آمد، از چهره اش معلوم بود خیلی پریشان است گفتم: آقا موسی چته؟! گفت: خانمم مریض است.

ص: ۱۴۹

۱- کرامات العباسیه، ص ۱۳۸.

گفتم: خدا شفایش دهد.

گفت: دیگه از این حرفها گذشته، گفتم: من امشب به نیابت از خانم شما یک روزه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می خوانم، تا خدا شفایش دهد. دیدم زد زیر گریه، و گفت: جانم فدای ابوالفضل، دو تا گوسفند نذرش کردم، و به عباس بگو، موسی گفت: خانمم مریض است و با همان زبان و حالت خودش می گفت و گریه می کرد.

من به گلستان شهدا آمدم با همین زبان ساده مطرح کردم، یک حال عجیب و غریبی به وجود آمد. بعد صبح به قائمیه رفتم و در آنجا گوش زد کوچکی کردم.

ظهر جمعه دیدمش که از کوچه بیرون می آید. گفتم: چه خبر؟! گفت: حال خانمم خیلی خوب شده، نمی دانم چه شده که از ساعت ۱۲ به بعد خانمم زنده شده.

راستی دیشب به عباس گفتمی من دو تا گوسفند نذرت کردم؟ عباس زنم را شفا داد و دوباره زد زیر گریه.

ای ماه سه آفتاب عباس

عشق تو و عشق ناب عباس

در دفتر عاشقان بیدست

گلوآزه انتخاب عباس

آئین امام دوستی را

دادی تو به شیخ و شاب عباس

بودی تو کتاب حسن و افسوس

صد پاره شد این کتاب عباس

آقای شباب اهل جنّت

نور دل بو تراب عباس

با نغمه (جان من فدایت)

کرده است تو را خطاب عباس (۱)

۲۵ چرا ای غرق خون از خاک صحرا بر نمی خیزی؟

امسال یک ماه قبل از محرم الحرام هزار چهارصد و چهارده، شب چهارشنبه خواب دیدم که هیئت محترم ابوالفضل (علیه السلام) در صحن کهنه حضرت معصومه (علیها السلام) معروف به ایوان طلا آماده عزاداری می باشند.

در حین عزاداری دیدم مرحوم حاج آقا تقی کمالی و مرحوم عمویم: میرزا شکرالله ناظری، به طرف هیئت آمدند بنده به آنها خوش آمد گفتم .

عمویم فرمود: فضل الله، چرا این نوحه را نمی خوانی؟

گفتم: عموجان همه نوحه ها را می خوانم .

گفت: نه این نوحه حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) را می گویم .

ص: ۱۵۰

۱- کرامات العباسیه، ص ۱۴۶.

گفتم: آخر کدام نوحه را می گویند؟

گفت: چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی خیزی

حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی خیزی

این را گفت: من بدنم لرزید و از خواب بیدار شدم، پس از بیدار شدن این بیت شعر را فوراً یادداشت کردم تا از یادم نرود.
صبح که شد کل آن را از صندوق اسناد مسوده پیدا کردم.

چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی خیزی

حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی خیزی

نماز ظهر را با هم ادا کردیم در مقتل

بود وقت نماز عصر آیا بر نمی خیزی

خیام کودکان خالی بود از آب و پرغوغا

تو ای سقای من از پیش دریا بر نمی خیزی؟

منم تنها و تن های عزیزانم به خون غلتان

چرا بر یاری فرزند زهرا بر نمی خیزی

شکست از مرگ تو پشتم برادر، داغ تو کشتم

که می دانم دگر از خاک صحرا بر نمی خیزی

به دستم تکیه کن برخیز با من در بر زهرا

که می بینم ز بی دستی تو از جا بر نمی خیزی(۱)

۲۵ توسل به حضرت عباس (علیه السلام)

حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب حاج آقا علی ربّانی خلخالی مؤلف کتاب شریف «چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام): فرموده اند:

یکی از موثقین محترم که سالهای متمادی مجاور کربلا بود، در شب یکشنبه ربیع الثانی ۱۴۱۴ در حرم مطهر کریمه اهل بیت

(حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) نقل کردند.

صاحب کتاب معالی السبّطین، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی سال ۱۳۵۸ هجری قمری در کربلا- ایّام ماه مبارک رمضان در چند جا منبر می رفت و آخرین منبرش در رواق حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود. مرحوم مازندرانی یک شب فرمودند: هر کسی فردا شب به اینجا، یعنی: به رواق حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) بیاید، تحفه ای به او خواهم داد. فردا شب ما نیز در آن مجلس حاضر شدیم، ایشان، توسل و ختمی برای حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) نقل کرد که انجام آن وقت معین و ساعت و روز مشخصی ندارد.

طریقه ختم را این طور بیان فرمودند:

ابتدا ۱۳۳ مرتبه صلوات بفرستد (اللهم صل علی محمد و آل محمد) نیز ۱۳۳ مرتبه بگوید: یا عباس یا عباس ... و بعد از آن مجدداً ۱۳۳ مرتبه بگوید (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و این عمل را هر روز انجام دهد تا حاجتش برآورده شود.

ص: ۱۵۱

۱- کرامات العباسیه، ص ۱۷۹.

ناقل مطلب افزودند من برای بر آمدن حاجتی، بعد از اتمام ماه رمضان مزبور از همان روز اول شوال این ختم را شروع کردم، روز هشتم شوال حاجتم برآورده شد.

و خواسته من این بود: من در کربلا بودم و مادرم در ایران به سر می برد و می خواستم وی نیز به کربلا بیاید.

حضرت عباس (علیه السلام) عنایت فرمودند و حاجتم آمدن مادر به کربلا روا شد.

از بیاض خطی موجود در کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی (رحمه الله علیه) طریقه ختم و توسل به حضرت عباس (علیه السلام) را این چنین نوشته است .

از شب جمعه یا شب دوشنبه قبل از نماز صبح شروع تا وقت نماز صبح تمام شود، دوازده روز، و هر روز یکصد و سی و سه مرتبه بخواند:

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس

ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس

از دست غم دوران من رو به تو آوردم

دست من بیکس گیر از بهر خدا عباس

۲۶ ختم مجرب دیگر

آیت الله سید نورالدین میلانی فرمودند: مرحوم آیت الله آقای سید محمد رضا بروجردی (قدس سره) از علمای بزرگ حوزه علمیه کربلا بودند که اخیراً در مشهد مقدس در جوار حرم مطهر حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء سکنا گزیده بودند.

از ایشان در عداد مراجع یاد می شد ولی عمرش وفا نکرد. مرحوم بروجردی، آن زمان که در کربلا ساکن بودند، برای آشتی و حسن رفتار بین عیال و مادرشان به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) متوسل می شوند و نتیجه خوبی می گیرند به طوری که صفا و صمیمیت کامل بین همسر و مادر ایشان برقرار می گردد. توسل ایشان به این نحو بوده است: طبق مشهور ۱۳۳ بار به عدد نام حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) و ذکر «یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکتشف کربی بحق اخیک الحسین (علیه السلام)»

و نقل کرده اند که مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی (معروف به کمپانی) می فرمودند: این عبارت، صحیحش این است «یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکتشف کربی بحق اخیک الحسین (علیه السلام)»

مرحوم اصفهانی، استاد مرحوم پدرم، آیت الله العظمی آقای سید محمد هادی میلانی (قدس سره) بودند و به منزل ما زیاد

تشریف می آوردند. (۱)

۲۷ سقای دشت کربلا

حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج سید حسن صفی در کتاب خود نوشته بودند: پسر مرحوم جوهرچی صاحب داروخانه نزدیک سر چشمه تهران نقل کرد:

ص: ۱۵۲

۱- کرامات العباسیه، ص ۱۹۴

پدرم مبتلا به ناراحتی چشم بود، بنا شد دوستان جراحش او را عمل کنند. شبی که فردای آن نوبت عمل می رسید، دیدیم از خواب برخاسته و به گریه و راز و نیاز پرداخته است و دم از حضرت ابوالفضل (علیه السلام) می زند و این اشعار عزاداری حسینی را مکرر به زبان می آورد.

سقای دشت کربلا ابوالفضل

دستهای تو از تن جدا ابوالفضل

ما او را از گریه و ناله منع کردیم. گفت: در خواب به من این برنامه دیکته شده است .

شب به آخر رسید، فردا هنگامی که دوستان جراحش، چشم او را معاینه کردند، دیدند از آن مرض اثری باقی نمانده و نیاز به عمل ندارد و به برکت توسل به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) خدای منان به او شفا مرحمت فرموده است.

بر تو ای معدن ایمان و ادب رحمت باد

کیست مانند تو در عشق سرا پا تسلیم

دفتر زندگی هر کسی از گردش چرخ

گردد اوراق و شود کهنه ، چو باطل تقویم

لیک هرگز نشود کهنه کتاب عُمَرَت

هر زمان مطلب نو، می شود از آن تفهیم

بر علم های عزا، پنجه ی تو، هست هنوز

کند از یاد تو انسان به شعائر تعظیم

بر لب علقمه ، بی دست فتادی چوبه خاک

نقش پاینده غمها، بنمودی ترسیم

بوسه بر دست تو زد اشک فشان تارالله

دست ای پور یدالله چو نمودی تقدیم

هر که بگرفت (حسان) دامن سقای حسین

دیگر از آتش دوزخ نَبُود او را بیم(۱)

۲۸ بچه ارمنی شفا یافت

روز تاسوعایی یکی از هیئت های اصفهان به محل جلفای اصفهان، که ارمنی ها منزل دارند، می روند. یکی از عزادارها کنار دیوار مشغول عزاداری و گریه و توسل به حضرت ابالفصل (علیه السلام) بود.

ناگاه می بیند در خانه ای باز شد و یک مرد ارمنی بیرون آمد. از وضع عزاداری و گریه مردم تعجب کرد و گفت: چه خبر است؟ آن مرد عزادار می گوید: امروز متعلق به باب الحوائج حضرت ابالفصل (علیه السلام) است.

ص: ۱۵۳

۱- کرامات العباسیه، ص ۲۰۰.

مرد ارمنی می گوید: من بچه پسری دارم که دست های او فلج است. مرا راهنمایی کن که از حضرت ابوالفضل شفا ی او را بگیرم. آن مرد می گوید: امروز روز حضرت ابوالفضل است برو بچه ات را بیاور و دست هایش را به علم و پرچم آن بزرگوار بمال.

مرد او منی هم با عجله با حال گریه دست های بچه را به علم می مالد و توسل پیدا می کند و منقلب می شود. نعره می زند و غش می کند، مردم منقلب می شوند و می گویند: چه شده؟ این می گوید: به مردم گفتم: کاری به او نداشته باشید، او را به حال آوردیم سؤال کردیم چه شده؟ گفت: مگر نمی بینید بچه ام دستهایش را بالا و پائین می آورد و شفا پیدا کرده. (۱)

۲۹ شما روزه خوانده اید و پولش را گرفته اید

جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای سیدمصطفی مستجاب الدعوه نقل کردند:

اوائل ماه صفر ۱۴۲۴ بود؛ که در منزل آقای ارشدی جناب آقای معاونیان این معجزه را از حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) بیان کردند: که در زمان پادشاهان قاجاریه یک سید پیرمرد روزه خوان بود. ایام محرم الحرام جایی برای منبر دعوتش نکرده بودند، تا شب عاشورا شد. بچه هایش دیدند که ناراحت است و به بچه هایش گفت: شما بروید من امشب با امام حسین (علیه السلام) کار دارم. آن شخص روزه خوان قدری در اتاق تنها با امام حسین (علیه السلام) صحبت می کند. یکدفعه می بیند که حضرت امام حسین و حضرت ابوالفضل العباس (علیهما السلام) وارد اتاق شدند امام حسین (علیه السلام) به روزه خوان فرمودند: «که شما روزه خوانده اید و پولش را هم گرفته اید. کی شما برای ما حرص خورده اید و ناراحت شده اید؟» و سپس تشریف می برند.

آن سید روزه خوان دیگر هیچ چیز نمی گوید این جا هم مأیوس می شود. فردای آن روز که صبح عاشورا می شود، مأموری از طرف حاکم تبریز به در خانه روزه خوان می آید و به او می گوید: حاکم شما را احضار کرده. ایشان بین رفتن و نرفتن به پیش حاکم دو دل می ماند، سرانجام تصمیم می گیرد پیش حاکم برود. وقتی پیش حاکم می رسد می بیند که حاکم تمام خانه را سیاه پوش کرده و روزه خون به درخواست حاکم روزه ای می خواند. سپس حاکم پول خوبی به او می دهد و سپس حاکم متذکر می شود که: این سفارش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است و ایشان سفارش کرده است که ما بین روزه خوان و پسر امام حسین (علیه السلام) شکر آب شده است. پس از این جریان سید روزه خوان به مدت سه روز حرص می خورد و ناراحت می شود و پس از سه روز روزه خوان از دنیا می رود. (۲)

ص: ۱۵۴

۱- کرامات العباسیه، ص ۲۲۹.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۴۱.

عنایت حضرت قمر بنی هاشم به خدمتگزاران مجالس حسینی

حامی و مروج مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) جناب حجت الاسلام آقای شیخ محمدرضا خورشیدی، طی نامه ای به دفتر مکتب الحسین (علیه السلام)، کرامتی ارسال فرموده اند که ذیلاً می خوانید:

عبدالعلی ساکن یکی از شهرهای جنوبی ایران، به شغل ماهیگیری و صیادی مشغول است و با این که سواد چندانی ندارد وی از مردان خدا و دارای صفای باطن و مشاهدات عجیب است و در همه ی حالات متوسل به حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) و مشغول عنایات صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. کرامت ذیل یعنی عنایت حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) به آقای عبدالعلی را قبلاً از یکی از بزرگواران شنیده بودم و خوشبختانه بعداً در مجلسی معنوی آن را از زبان خود آقای عبدالعلی شنیدم که مضمون آن را نقل می کنم.

شبهای از شب های دهه ی محرم مردم محل از من خواستند که آشپزی آن را من به عهده بگیرم و من هر چه گفتم در آشپزی مهارت ندارم نپذیرفتند. سرانجام با همکاری همسر و فرزندانم قبول کرده و مشغول آشپزی شدیم و غذای آن شب هم خورشت قیمه بود که مقدار زیادی گوشت «ظاهراً پنجاه کیلو» را آماده و همراه مخلفات آن در دیگی روی اجاق گذاشتم و .. شب فرا رسید و مردم در حسینیه گرم سینه زنی و عزاداری بودند و من هم همراه با آنها بودم که ناگاه همسر آمد و به من گفت: چرا اینجا هستی؟ گفتم: چطور؟ گفت: بیا ببین که خورشت سوخته و سیاه شده است.

سراسیمه رفتم در دیگ را برداشتم که دیدم تمام خورشت و گوشت یکسره زغال شده و سوخته است. دیدن این صحنه همان و فکر شرمندگی در مقابل عزاداران همان، خود به خود راه بیابان را پیش گرفتم و دیگر کسی را نمی شناختم، از زندگی سیر شده بودم، فقط به طرف بیرون از آبادی و روستا راه افتادم و یکسره صدا می زدم: «یا ابوالفضل! یا ابوالفضل به دادم برس، روسیاه شدم، بدبخت شدم، کمک کن، بیچاره شدم و طوری بیخود بودم که در راه به تیر برقی رسیدم و چنان پیشانی ام را به آن کوبیدم که از سر و پیشانی ام خون جاری بود و من متوجه نبودم و فقط یکدم صدا می زدم: یا ابوفاضل ... یا ابوفاضل ... که یکدفعه دیدم از مقابل آقایی بلند قامت، با پیراهن عربی بلند سفید رنگ بر تن، جلیقه ای ظاهراً سبز رنگ بر روی پیراهن و چفیه ای بر سر و نقاب بر چهره سوی من آمد و گفت: عبد العلی چه شده؟

عرض کردم: بیچاره شدم، بی آبرو شدم، خورشت سوخت و زغال شد ... که آن بزرگوار با کمال مهربانی فرمود: نه، طوری نشده، و به طرف دیگ خورشت رفتند و در دیگ را برداشته و به من فرمود: بیا نگاه کن، طوری نشده، غذا سالم است، و من نگاه کردم دیدم هیچ شباهتی با خورشت سوخته چند لحظه قبل ندارد غذایی جالب و معطر و ...

فهمیدم این بزرگوار عنایت فرمود، قسم دادم نقاب را کنار بزنید صورت مبارک را بینم، وقتی نقاب را از چهره نورانی کنار زد دیدم حضرت ابوالفضل قمر بنی هاشم (علیه السلام) است و عرض کردم ادب و تشکر کردم.

در این لحظه آقا به داخل حسینیه تشریف فرما شدند و من هم به همراه آن بزرگوار رفتم. حضرت در حسینیه نشستند و مشغول تماشای مردم عزادار که گرم سینه زنی بودند شدند و من هم روبه روی حضرت نشسته، تماشای صورت مقدس او را می کردم، بعد از مدتی حضرت برخاستند، «ظاهراً به من فرمود: خوب غذای مردم را بده» و از حسینیه تشریف بردند. من طرف دیگر غذا رفته غذای عزاداران را کشیدم که ناگهان دیدم مردم دهات اطراف به محل ما سرازیر شدند [با این که نزدیک نیمه شب بود] و با تعجب می پرسیدند: غذای امشب شما چیست؟ که بوی عطر و طعم آن به روستاهای ما می رسد.

من جریان را گفتم. وقتی مردم از جریان معجزه و عنایت ابوالفضل (علیه السلام) به غذای امشب آگاه شدند به قدری هیجان زده شدند که بعد از تمام شدن خورشت می آمدند و برای تبرک و شفا داخل آن دیگ مورد عنایت آقا می نشستند و می چرخیدند و بدن خود را به اطراف دیگ می مالیدند. عجیب این بود که در ته دیگ یک کیلو گوشت و خورشت مثل قطعه ذغال سیاه بود که نشانه ای از عنایت باقی بماند.

مراسم اطعام تمام شد و من به خانه رفتم ولی خوابم نمی برد. در اتاقی تنها نشسته و گریه می کردم و مرتب آقا را قسم می دادم که یکبار دیگر تشریف بیاورید تا دوباره شما را زیارت کنم. تنهای تنها بودم و در اتاق را هم از داخل قفل کرده بودم و حتی چفت آن را انداخته بودم. آن قدر گریه کردم و آقا را قسم دادم که حدود دو ساعت بعد از نیمه شب متوجه شدم چفت در خود به خود بالا رفت و افتاد و آرام آرام باز شد و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) تشریف فرما شدند، و این دفعه برای بار دوم آقا را زیارت می کردم و مشغول گریه و مناجات و زاری با آقا شدم ... در ضمن عرض کردم: آقا ممنونم که امشب آبرویم را خریدی. ولی به امام حسین (علیه السلام) دیگر برای مجالس آشپزی توسل بکن و ما هم هوای تو را داریم. و بعد از مدتی تشریف بردند. (۱)

قسم دروغ به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و نتیجه آن

حضرت حجت الاسلام سید ... که از نویسندگان پر تلاش در زمینه شرح احادیث اهل بیت (علیهم السلام) است و در عشق و ارادت به اهل بیت علیهم السلام کم نظیر است، او برای حقیر نقل کرد:

ص: ۱۵۶

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۳۴۳.

در کوفه که زندگی می کردیم، در شهرداری کوفه هیئتی از کارمندان شهرداری مجلس عزاداری به صورت مشارکتی برپا می کردند و برای هزینه عزاداری صندوق مخصوصی که به دلخواه پول در آن می انداختند. آن صندوق نزد مرحوم پدرم نگهداری می شد، که شخص امین و مورد قبول همه طبقات بود.

یکدفعه کسی به صندوق دستبرد زد و پول آن را برد و سارق گم شد. در بین کارمندان یک نفر بد بود و افراد به او شک داشتند ولی او با کمال جسارت به پدرم نسبت دزدی می داد و در این تهمت اصرار هم داشت سرانجام قرار شد به صورت جمعی به کربلا مشرف شده در حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) سوگند بخورند تا سارق معلوم شود، قابل توجه این که در آن زمان حدود چهل پنجاه سال قبل در حرم قمر بنی هاشم (علیه السلام) خادم مخصوصی بود که تخصصی در سوگند داشت و افراد متخاصم نزد او می رفتند و او با کلمات مخصوصی افراد را به ابوالفضل قسم می داد و افراد به آن الفاظ قسم می خوردند و حق و باطل معلوم می شد.

همه حتی مرحوم پدرم، از کوفه به کربلا مشرف و در حرم ابوالفضل (علیه السلام) حاضر شدند و همان خادم مخصوص کلمات قسم را می گفت و افراد یکی یکی تکرار می کردند و کنار می رفتند تا نوبت به همان شخص رسید که به پدرم تهمت می زد. او مشغول سوگند شد که مثلاً به ابوالفضل قسم این سید ... (مرحوم پدرم) آن پول صندوق ...

که ناگهان زبان او بند آمد و لکنت گرفت و دهان و فک او کج شد و به طرف بالا رفت و قیافه ای زننده پیدا کرد و خلاصه نتوانست همه ی کلمات سوگند را تمام کند و از برکت مولا قمر بنی هاشم (علیه السلام) معلوم شد خودش پول صندوق را دزدیده و با بی آبرویی به کوفه برگشت. (۱)

اگرخواستید ما را زیارت کنید به مجلس عمومی ما ابوالفضل (علیه السلام) پناه ببرید

عالمی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در عالم مکاشفه می بیند و مست جمال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می شود. ایشان به حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عرضه می دارد:

یا اباصالح، نسخه ای به ما بدهید تا هر زمانی دلمان برای جمال زیبا و نورانی شما تنگ شد توسط آن به مرادمان برسیم و ما همیشه بتوانیم شما را زیارت کنیم. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمودند:

هر وقت شما برای ما دلتنگ شدید و خواستید ما را زیارت کنید به مجلس عمومی ما ابوالفضل قمر بنی هاشم (علیه السلام) پناه ببرید.

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۴۹

تو نه مثل آفتابی که حضور غیبت افتد

همگان روند و آیند و تو همچنان که هستی (۱)

بی‌اعتنایی به عاشورای حسینی

این جانب (حاج سیدعلی فاضلی مدرس)، در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۲ شمسی به عنوان مبلغ در منطقه مغار از توابع اردستان ادای وظیفه می‌کردم. متدینین آن جا نقل می‌کردند: حدود هشتاد سال قبل، سه نفر جوان تحصیل کرده آمریکا که عقیده شان فاسد شده بود، در روز عاشورا داخل اطاق بسته ای، شراب می نوشیدند. در آن حال تمام جمعیت آبادی مشغول عزاداری و سینه زنی بودند و ذکر یا حسین و یا ابوالفضل بر لب داشته اند. جوان های بی حیا، احترام عاشورای حسینی را زیر پا گذارده و به باده گساری خود ادامه می دهند؛ اما یکدفعه با کرامت علمدار کربلا مورد غضب الهی قرار می گیرند. به این ترتیب که مردم از داخل اطاق این صداها را می شنوند: آخ سوختم آه سوختم ..

از آن جا که در، از سمت داخل قفل بود، مردم در را از جا می کنند و وارد اطاق می شوند؛ با شگفتی می بینند اطاق خالی است و دوباره صدای سوختم، سوختم از عمق زمین شنیده می شود زمین را حفر می کنند اما این بار همان صدا را از بیرون اطاق می شنوند. باز موضع صدا را قدری حفر می کنند؛ ولی صدا از چند متری موضع اول شنیده می شود. از اثر این صداها مردم روستا متواری می شوند، و روستا را ترک می گویند و به روستاهای هم جوار پناه می برند. تا چهل روز، شب و روز صدای «سوختم سوختم» به گوش هر شنونده ای می رسیده است. مردم آبادی که از این وضع به تنگ آمده بودند همگی به قمر بنی هاشم (علیه السلام) متوسل می شوند؛ چندین گاو و گوسفند به نذر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ذبح می کنند. علما و مومنان را از چندین روستا دعوت می کنند و با قلوب شکسته، دست به یک توسل محکمی به دامان ماه بنی هاشم (علیه السلام) می زنند تا اینکه صداها خاموش می شوند. (۲)

این برگه ها برای کربلاست

ص: ۱۵۸

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۳۶۷.

پس از آن که ساختمان کنونی مسجد را ساختیم، شخصی در عالم خواب مشاهده کرد که یک نفر دو برگ کاغذ به دستم داده و فرمود: یکی مال خودت باشد و دیگری را به استاد حسن رهبری بده که در ساخت این مسجد بسیار زحمت کشیده است. و این برگه ها ویزای کربلا است. اما بنده آن بزرگوار را نشناختیم؛ ولی همین قدر می دانم هر گامی که در راه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) برداشته می شود همواره مورد نظر آن حضرت است. (۱)

چرا نمی روی عزای ما را برپا کنی؟

مرحوم مشهدی محمد (کبابی) فرزند مرحوم حجت الاسلام جناب آقای حاج شیخ حیدر سیفی که در مراسم تعزیه نقش داشتند و معروف در شهر عباسیه و شوشتر بودند. در یکی از سال ها صدایش طوری گرفت که ما در چند قدمی، صدایش را نمی شنیدیم. از شوشتر چند نفری آمدند تا ایشان را برای مراسم تعزیه دعوت کنند.

مرحوم مشهدی محمد گفت: امسال نمی توانم در جلسه شما شرکت کنم، چون صدا ندارم آنها گفتند: اشکالی ندارد و شما نقش آفرینی کنید صدا لازم نیست.

مرحوم پدرم گفت: مگر شمر بدون صدا ممکن است، شمر باید صدا داشته باشد تا بتواند از چشم مردم اشک بگیرد. شب با همان حال به خواب رفت. خودش برایمان تعریف کرد: که در عالم رویا مولا و آقایم حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) را دیدم، گفت: چرا نمی روی عزای ما را برپا کنی؟ گفتم: آقا و مولایم، صدا ندارم، گفت: از این فنجان قهوه مقداری به خور و من از فنجانی که در دست مبارکش بود خوردم و دست مبارکش را روی سینه ام گذاشت. صبح که برای نماز از خواب بیدار شدم گفتم: خدیجه برخیز برای نماز. خدیجه همسر ایشان است. که زنی پاکدامن حافظ و معلم قرآن بود که خدایش ایشان را رحمت کند مادرم گفت: تعجب کردم دیشب او اصلاً صدایش در نمی آمد حال با چه صدائی مرا بیدار کرد. گفت: خدیجه آقایم مرا شفا داد. و خدیجه می گوید: تا زمانی که زنده بود، درد سینه پیدا نکرد و صدایش گرفته نشد. (۲)

روضه ابوالفضل العباس (علیه السلام)

ص: ۱۵۹

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۴۳۱.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۴، ص ۴۷۱.

مداح اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) آقای علی مهدوی نقل کرد: در همسایگی ما شخصی به نام حاج ولی الله چیزانی زندگی می کند. ایشان مبتلا به تومار مغزی بود، به طوری که به حال مرگ افتاده بود، او را به تهران منتقل کردند. در این هنگام خانواده اش سفره و روضه حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) نذر کردند، والحمدلله مورد لطف و عنایت حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) قرار گرفت و با این که پزشکان گفته بودند اگر عمل جراحی شود احتمال بهبودی و سلامتش فقط یک درصد است. و او زنده ماند و زنده ماندن خود را هم مدیون عنایت حضرت قمر بنی هاشم می داند و به واسطه حضرت عمل جراحی مغز او صد در صد موفقیت آمیز بود. (۱)

اگر شفا پیدا کردی باید شیعه شوی

ما با حاج محمد به منزل یکی از شفا یافتگان رفتیم. این مطلب مربوط به یک افغانی است که نامش عبدالبصیر است و ساکن افغانستان و بیست ساله او گفت: من مدت هشت ماه است که نمی بینم و من و برادرم و دختر برادرم نزد حاج محمد رفتیم و جریان را برایش تعریف کردم. او گفت: اگر شفا پیدا کردی باید شیعه بشوی. گفتم: باشد. آنها دست مرا گرفتند و به یک جایی بردند. من در راه چون جایی را نمی دیدم درون چاله ها می افتادم و وقتی درون آن محل شدیم حاج محمد داد زد: یاابوالفضل برای تو یک عاجز آورده ام ناگهان در مقابل چشمانم نوری سبز رنگ ظاهر شد و از آن لحظه تا برگشتم من جاهایی را می دیدم و در چاله نمی افتادم. آن شخص بعد از مدتی دوباره کور شد و آمد پیش حاج محمد و حاج محمد به او گفت: من که گفته بودم، چون به قولت وفا نکردی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) دوباره تو را کور کرد. (۲)

روضه خوانی تاجر مسیحی

مؤمنی در راه برگشتن از زیارت غدیریه از نجف به سوی کربلا سال ۱۳۳۰ چنین حکایت کرد:

ص: ۱۶۰

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۴۹۳.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۵۸۴.

در راه (عشق آباد) و (تازه شهر) که اوائل خاک روسیه است در کشتی هم سفر یک تاجر مسیحی شدم، مردی بود مؤدب و باوقار، نوکری مسلمان داشت، مرا مهمان خود کرد و پذیرایی مرا به نوکر مسلمان خود محول نمود، و خودش برای این که من به دستورات مذهبی پایبند بودم، با من هم خوراک نمی شد.

چیزی از این مسافرت نگذشت که تاجر مسیحی سر قصه را باز کرد و گفت: من در شهر بلخ یا بخارا یک شریک مسلمان داشتم، و هر کدام از ما، در آمد و مصرفمان معین بود. ولی سر سال که حساب می کردیم سود او از منافع من بسیار بیشتر بود در صورتی که خرج روزانه او دو برابر مصرف من بود و چون با تجار بسیاری آشنا و هم کیش بودم. اجناس ارزان تر می خریدم، از طرف دیگر، فروشم نیز بیشتر بود، با همه این امور هر ساله شریک مسلمانم در آمدش بیشتر بود.

تا اینکه یک سال بنا گذاردیم هر چه در همه سال او خرید و فروش می کند، من هم با او موافقت نمایم، هر وقت سفر می رود، مهمانی می دهد، و هر کار دیگر که انجام می دهد من عمل کنم. چندی بدین منوال گذشت، یک روز صبح دیدم در اطاق خویش مجلسی از دوستان ترتیب داده چای و سیگار تعارف ایشان می کند. یک نفر هم روی صندلی نشسته تعزیه می خواند، پرسیدم این چه کاری است؟ جریان روضه خوانی را بیان نمود.

من هم یکی از دوستان مسلمانم را دیدم و ده تومان به او دادم. گفتم: روزهای تاسوعا و عاشورا در تجارتخانه بیایند و مجلس روضه ترتیب بدهند، روضه خوان می آمد و منبر می رفت، من هم مشغول کار خود بودم، سر سال شد در آمد خود را حساب کردم، صد تومان از هر سال بیشتر سود کرده بودم. فهمیدم این اثر همان ده تومان من است. سال دیگر در دهه عاشورا صد تومان خرج کردم، سر سال هزار تومان منفعت کردم، و همچنین هر ساله هر قدر خرج تعزیه کردم ده برابر عوض می یافتم. (۱)

باید به حضرت ابوالفضل مسلمان ها قسم بخوری

آقای فلسفی فرمودند: که بنده در اسفراین برای تبلیغ رفته بودم. پای منبر پیرمردی بسیار معنوی نشستم. اهل سبزوار گفتند: این شخص سرگذشتی دارد.

یک عده تجار مسیحی «درمیانه باد» اسفراین، تجارت مهم داشتند و این شخص واسطه بود که برای آن ها جنس تهیه کند، از جمله پنبه، گندم و غیره و آن مسیحی ها هم با شوروی تجارت داشتند. از طرف دولت ایران به آن ها حکم اخراج این تجار مسیحی آمد. حساب کردند به پول قدیم بیست هزار تومان که حالا تقریباً بیست میلیون تومان می باشد اختلاف حساب پیدا کردند که تجار گفتند: ما بیست میلیون تومان داده ایم و

ص: ۱۶۱

آن شخص گفت: شما به ما آن مقدار نداده اید. چون آن طرف دید دولت می خواهد آن ها را از ایران بیرون کند او هم گفت: من یک دینار هم بدهکار نیستم. مسیحی ها گفتند: ما تو را به ابوالفضل مسلمان ها واگذار کردیم. به شرط این که به نام حضرت ابوالفضل مسلمانان رو به قبله قسم بخوری. آن وقت هیچ ادعا نداریم در حالی که می توانیم از شما باز پس بگیریم. آن مرد وضو گرفت، سه مرتبه هم قسم خورد؛ او هم با آن پولها بیست خانه ساخت، پولش تمام شد. در آخرین - که بیستین خانه باشد ستونی را بلند کرد و یک دفعه گفت: کمرم درد گرفت. او تمام خانه ها را فروخت به دارو و دکتر داد و به خاک ذلت و بیچارگی نشست و این نتیجه گستاخی به خاندان اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است. (۱)

انتقام حضرت ابوالفضل (علیه السلام) از صدام

یکی از افسران عالی رتبه حزب بعث، حردان تکریتی نام داشت. او وزیر دفاع دوران حکومت «البکر» بود، ولی اختلاف حادی میان او و صدام که در آن زمان معاون «البکر» بود بوجود آمد؛ چون از یک سو صدام دنبال مقام و قدرت بود و از سویی حردان تکریتی نیز دنبال مقام بود، و حردان ناگزیر شد استعفا دهد و از عراق بگریزد. او در خارج از عراق خاطرات خود را نوشت و در کتابی به نام «مذاکرات حردان» (خاطرات حردام) چاپ کرد و در آن خباثت ها و سیاست های پشت پرده صدام را نوشت. صدام، بعد از چاپ آن کتاب به مزدوران خود دستور داد که او را ترور

کنند، و مزدوران بعثی حردان مذکور را در کویت، در حالی که سوار ماشین بود تیرباران کردند و کشتند. در کتاب «خاطرات حردان» مطالب محرمانه بسیاری از رفتار صدام آمده است، از جمله قسم صدام به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و جریان آن به این شرح است: بعد از کودتای بعثی ها در سال ۱۹۶۸ میلادی؛ ۱۳۴۷ شمسی در عراق، شورای کودتا «البکر» را به عنوان رئیس جمهور و صدام را به عنوان معاون او منصوب کرد حردان در خاطرات خود نوشته:

«البکر» در یکی از جلسات محرمانه شورای کودتا به صدام گفت: من به تو اطمینان ندارم و از تو می ترسم که به من خیانت و مرا از قدرت بر کنار کنی، مع الوصف که هر دو از اهل تکریت و به اصطلاح همشهری هستیم. صدام در پاسخ به «البکر» گفت: من حاضریم که به ابوالفضل (علیه السلام) قسم بخورم که به تو خیانت نمی کنم، «البکر» گفت: قسم تو در حرم ابوالفضل باشد، صدام پذیرفت و هر دو با حردان لباس محلی عرب های عراق را پوشیدند، و با خود یک تابوت خالی در یک ماشین عادی به کربلا بردند و تظاهر کردند که عرب روستایی عراقی هستند و جنازه ای دارند و او را برای زیارت به کربلا آورده اند، ضمناً سنی های شمال عراق از جمله سنی های تکریت به حضرت قمر بنی هاشم ارادت خاصی دارند و اعتقاد آنان به

ص: ۱۶۲

ایشان بر این مبنا است که او شخص نجیب و غیور است که برادر نامادری خود را روز جنگ تنها نگذاشت. ماشین حامل البکر و صدام و حردان بعد از غروب به سه ساعت تابوت خالی به کربلا رسید و حمال ها تابوت را به حرم ابوالفضل (علیه السلام) بردند، و آن سه مرد عرب به ظاهر روستایی (البکر و صدام و حردان) پشت تابوت حرکت می کردند، و هنگامی که داخل حرم شدند، صدام ضریح حضرت ابوالفضل را به دستش گرفت و برابر البکر و حردان به نام ابوالفضل (علیه السلام) قسم خورد که به البکر خیانت نکند، سپس تابوت را به ماشین برگرداندند و هر سه به بغداد برگشتند. ولی صدام به قسم خود عمل نکرد، چون بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷، صدام به بهانه که (البکر) بیمار است او را برکنار و زندانی کرد و خود او رئیس جمهور شد، و قسم خود را که به نام ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود نادیده گرفت، ولی نتیجه چه شد؟ و خود را گرفتار جنگ با ایران و سپس کویت کرد و این بدبختی ها را دید:

۱ برادر زن خود را که نامش (عدنان طلفاح) بود کشت و زنش از او جدا شد.

۲ دو داماد خود را که بعد از شکست صدام در کویت به اردن پناه برده بودند و به عراق برگشتند کشت و دو دختر او تا امروز لباس سیاه پوشیده اند.

۳ پسر بزرگ او (عدی) بوسیله حمله انقلابیون در بغداد در نخاعش تیر خورد و قطع نخاع شد و تا امروز فلج است.

۴ او که ادعا می کرد، کشورهای عربی را متحد و یکپارچه خواهد کرد، نتوانست وحدت کشور عراق را نگه دارد و شمال عراق از سلطه ی او خارج شد.

۵ گرسنگی مردم عراق در دوران حاکمیت او به حدی رسید که مردم عراق به علت نبودن غذا و دارو از آفریقایی های گرسنه بدبخت ترند.

۶ هواپیماهای آمریکا و انگلیس هر روز به تاسیسات نظامی او حمله می کنند.

۷ با همین بدبختی ادعا کرد که از فلسطین دفاع می کند و یک لشکر مردمی به نام قدس (جیش القدس) تأسیس کرد، ولی یک نفر هم از این لشکر به فلسطین نرفت، و تأسیس این لشکر باعث شد که مردم عراق، زن و مرد این لشکر را مسخره کنند.

نتیجه قسم دروغ به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) همین است، و این «مثنوی» هنوز به پایان نرسیده است، تا ببینیم که در آینده دور یا نزدیک چه خواهد شد؟! (۱)

مؤلف گوید: آری او در نهایت به دار آویخته شد.

جزای امانت به عزاداری امام حسین (علیه السلام)

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۶۱۶.

جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سیدمجتبی موسوی زنجان رودی، در تاریخ ۲۷/۲/۸۲ این کرامت را به دفتر انتشارات مکتب الحسین (علیه السلام) ارسال داشتند که از ایشان تشکر می شود.

در سال ۱۳۸۰ آقای مشهدی فیاض پور صفری از اهالی روستای چومالو از توابع خلخال که هم اکنون در کرج زندگی می کند، در مجلسی نقل کردند:

در دوران جوانی در یکی از شب های محرم با دوستان خود در مسجد دور هم جمع شده بودیم. در محفلی که بودیم مهمانی حضور داشت. شخص میهمان کلاهی به سر داشت و کلاهش را هم کج گذاشته بود و موهایش هم نامرتب بود و این حالت در آن زمان در عرف ما بد بود؛ و مردم چنین شخصی را مسخره می کردند. من برای تمسخر یک شانه به یک پسر بچه دادم و به او گفتم که این شانه را به آن مهمان بده. و او هم به محض گرفتن شانه برای این که عکس العمل نشان دهد شانه را گرفت و داخل جیبش گذاشت.

بعد از اتمام جلسه وقتی به خانه برگشتم تازه به خانه رسیده بودم که صدای در چوبی به صدا در آمد. در خانه ما به این صورت بود که هم از بالا باز بود و هم از پایین و اگر کسی پشت در می ایستاد از داخل مشخص بود مرد است یا زن. دیدم که سواری بر اسب پشت در است.

وقتی در را باز کردم دیدم آقایی با هیبت است و ترسان و لرزان سلام کردم و تعارف کردم. سوار با ابهت گفت: برادرم خودش می آید وای من مانع شدم، ایشان آزرده شدند از این که به عزادارش و به میهمانش در مسجد اهانت کردی.

من بهت زده و حیران ماندم و ایشان از نظرم پنهان شدند. من ماندم و یک دنیا فکر آزرده و سنگین بدم به رعشه افتاده بود به همین خاطر در بستر افتادم. مادرم قضیه را پرسید و من برایش تعریف کردم. از آن شب سخت مریض شدم و بدم ورم کرد. مجبور شدم به دکتر مراجعه کنم. بارها و بارها برای درمان به میانه و زنجان مراجعه کردم. دیگر خیلی مأیوس و ناامید شده بودم. یک شب با برادرم در قهوه خانه خوابیده بودم، توسل به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) کردم و عرض کردم: آقا این درد به علت ناراحتی شما است که من باعث شدم شما ناراحت شوید. از شما می خواهم مرا تا اربعین شفا دهید؛ هر چه گوسفند دارم در این اربعین برای عزاداران قربانی می کنم.

همین را گفتم و پس از لحظه ای خوابم برد. آن شب خواب راحتی کردم.

صبح که شد از خواب بیدار شدم. دیدم که اصلاً آثار ناراحتی که قبلاً داشتم دیگر به هیچ وجه ندارم نگاهی به دستها و پاهایم کردم دیدم هیچ خبری از ورم ها نیست احساس کردم شفا یافته ام. شروع به گریه کردم که برادرم از خواب بیدار شد و نگاهی به من کرد و گفت: فیاض ورم دستها و پاهایت به شدت خوابیده است.

قضیه را برایش تعریف کردم و نیتم را به او گفتم لذا خود آقا عنایت فرمودند و من شفا یافتم و اربعین به نذر عمل کردم. (۱)

روضه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) کار ساز است

فردی تعریف کرد:

بیماری داشتم که از درد شکم رنج می برد، گاهی از شدت درد بی تابی می کرد، گویی می خواست زمین را گاز بگیرد. به چند پزشک مراجعه کرده بود. داروهای فراوان مصرف می کرد، ولی هم چنان این درد ادامه داشت. در جایی مردی بود که روضه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را می خواند، مبلغی به او دادیم و گفتیم: برای حل مشکل و شفای مریض مان روضه بخوان.

آن آقا روضه خواند و الآن هم آن مریض در وضعیت خوبی به سر می برد. (۲)

می خواهم خودم برای عزاداری فرزندم، خدمت کنم

حضرت امّ البنین (علیها السلام) فرمودند: می خواهم خودم برای عزاداری فرزندم، خدمت کنم.

این عنایت و لطف را حقیر قبلاً به یک واسطه از صاحب داستان شنیده بودم، ولی بحمدالله در زیارت نیمه شعبان امسال (۱۳۸۴ شمسی ۱۴۲۶ قمری) در کربلای معلّا در حرم مطهر قمربنی هاشم (علیه السلام) از خودشان شنیدم.

به عنوان مقدمه عرضه بدارم: جناب استاد معظم، شاعر اهل بیت (علیهم السلام) حاج محمدعلی نادب الکربلایی که دیوان اشعار عربی ایشان به چاپ هم رسیده است از اهالی کربلا می باشد. حدود سی سال قبل صدّام بعثی کافر آنها را مجبور به ترک عراق نموده و آقای نادب کربلایی ساکن شهر قم مقدسه می باشند. طبق مرسوم، مدّاحان عرب زبان، در ایام عزاداری مخصوصاً ماه محرم، قصیده ها، اشعار سینه زنی و مصیبت هایی را که تازه سروده شده، از شاعران دریافت نموده و در حسینیه ها و هیئت های عزاداری می خوانند.

روزی حقیر، آقای نادب کربلایی را در حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ملاقات کردم، ضمن گفتگو عرض کردم: داستانی را راجع به شما از آقای سیدجلال اشرفی شنیدم، دلم می خواهد از خود شما مستقیماً بشنوم، و ایشان محبت نموده داستان را این گونه نقل فرمود:

در یکی از هیئت های کربلایی ها در قم مقدسه، سینه زنی برقرار بود و من هم شرکت می کردم. شبی مدّاح هیئت به من گفت: فردا شب قرار است توّسل به بی بی امّ البنین (علیها السلام) باشد، لذا شما شعری بگو تا برای سینه زنی فردا شب، من بخوانم، بنده هم به خاطر این که شعر جدید آماده نداشتم، همان شب بعد از

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۶۲۳.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس، ج ۵، ص ۳۶۵ به نقل از غیره العباسیه، ص ۲۱۲.

این که عزاداری تمام شد و به خانه برگشتم. نشستم و فکر کردم و بالاخره تا ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب، بیدار مانده و شعری را در توسل ام البنین (علیها السلام) سرودم.

طبق قرار قبلی فردا شب وقت نماز مغرب و عشا در مکان مخصوص حاضر شده، شعر را به مداح دادم، تا آن را تمرین کند و دو سه ساعت دیگر در هیئت بخواند.

ولی او شعر را زمین گذاشت و گفت: الآن کار دارم و می روم و دوباره می آیم و می گیرم.

به همین جهت، حدود یک ساعت منتظر آمدن او شدم، تا آمد و دوباره نگاهی به شعر انداخت، ولی صریحاً گفت: من شعر دارم، لذا این را نمی خوانم.

طبیعتاً بنده خیلی ناراحت شدم، چون هم زحمت زیاد و بی خوابی برای سرودن شعر تحمّل کرده بودم و هم با بی مهری و کم توجهی مدّاح مزبور مواجه شدم. واقعاً دلم شکست.

به هر صورت، در مجلس روضه شرکت کردم، ولی بعد از اتمام مجلس وقتی به خانه آمدم، خیلی گریه کردم و در آن حال گفتم: یا اُمّ البنین! این جواب زحمت من است که از من شعر بخوانند و تا ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب بیدار بمانم و خوشحال باشم که برای اُمّ البنین (علیها السلام) شعر گفتم و حالا این طور مسخره ام کنند، حال که این طور است، دیگر برایت شعر نمی گویم ظاهراً این گونه گفت.

خلاصه، با همان دل شکسته خوابیدم، در عالم خواب خودم را در حرم مطهرّ ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) دیدم، زیارت کردم، وقتی از صحن خواستم بیرون بیایم، دیدم همان هیئت خودمان که شب ها در قم سینه زنی داشتیم، مشغول سینه زنی می باشند و من تنها می خواهم بیرون بروم که دو نفر سید بزرگوار در صحن مطهرّ به من فرمودند: بیا به حسینیه تهرانی ها.

و من به حسینیه تهرانی ها رفتم و مرا به زیرزمین حسینیه راهنمایی فرمودند. وقتی داخل شدم، دیدم میز و صندلی های مرتبی چیده شده است به جهت هیئت سینه زنی خودمان که باید الآن از حرم مطهر بیایند و اینجا پذیرایی شوند.

عجیب این بود که متوجه شدم، خانم مجلله ای نقاب بر چهره مقدس، مشغول چیدن ظروف غذا و ... روی میزها می باشد.

من یک دفعه به خودم گفتم: این خانم اینجا چه می کند، الآن هیئت می آیند، بنابراین، به بی بی عرض کردم: بی بی! الآن افراد هیئت می آیند و برای شما زحمت و ...

بی بی فرمودند: می خواهم خودم برای عزاداران پسر خدمت کنم. ناگهان از خواب پریدم و فهمیدم شعرم را بی بی اُمّ البنین (علیها السلام) قبول فرمودند (که ابتدا مرا به آن حسینیه برای پذیرایی دعوت نمودند و هم لیاقت تشرفّ به زیارت حسین (علیه السلام) را در عالم خواب کرامت و ...) عرض کردم: بی بی! ممنونم و ...

قول می دهم که شعر بگویم و معلوم است که بعد از این خواب با اشتیاق و اطمینان بیشتری نسبت به قبل، شاعری و شعر سرودن را ادامه دادم. (۱)

اعتراف پزشک ارمنی به کرامات ابا الفضل (علیه السلام)

مرحوم شیخ عبدالزهرای کعبی از منبری های مخلص و ارادتمند به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) مجلسی در کربلا در منطقه «حی الحسین (علیه السلام)» در منزل حاج مهدی سیاح در ماه ۹ میلادی به سال ۱۹۷۱ بر فراز منبر این کرامت را نقل نموده و گفت:

امروز صبح دیدم که تعدادی ماشین در جلوی درب صحن حضرت عباس ایستاده اند، به طرف حرم حضرت عباس (علیه السلام) رفتم تا از قضیه آگاه شوم. وقتی وارد صحن مطهر شدم، دیدم عده ای به طرف حرم می آیند. با شتاب خودم را به ضریح رسانیدم. بعد از ادای مراسم زیارت، به طرف آنان رفتم تا اطلاع پیدا کنم که چه حادثه ای رخ داده؟ جلو رفتم و از قضیه سؤال نمودم.

گفتند: این آقا پدر ما می باشد، مبتلا به مرض سرطان بوده، ما از مراجعه به پزشک خسته شده ایم. نتیجه را جز مصرف کردن دارو ندیدیم.

بعد از رفت و آمدهای مکرر، پزشک به ما گفت: به شما نصیحت می کنم، پدرتان را به خانه ببرید تا استراحت کند، زیرا این مرض قابل علاج نیست.

بعد از شنیدن حرف پزشک بین ما گفت و گوهایی شد و حرف پزشک را قبول نمودیم و پدرمان را به خانه آوردیم، چشم انتظار مرگ او بودیم، گرچه این امر دست خداوند است، اما از نظر ظاهر چنین بود.

در این اثنا خانمی از نزدیکان ما برای عیادت پدرمان آمد، بعد از خوش آمد نزد مادرمان رفت و با او به اتاق پدرمان وارد شد و جویای حال او شد. او کیف دستی خود را باز کرد و ظرف کوچکی در آورد و گفت: از این آب بدهید بخورد، این آبی است که از زیر قبر مطهر قمر بنی هاشم (علیه السلام) عبور می کند.

ما آب را گرفتیم و به پدرمان دادیم. بعد از آشامیدن به خواب عمیقی فرورفت. آن خانم بیرون آمد و رفت و دست به دعا برداشت و از پیشگاه خداوند عافیت او را خواست.

روز دوم پدرم مرا - که بزرگترین فرزندانش بودم - فراخواند و گفت: فرزندم! احساس می کنم پس از آشامیدن این آب - که به وسیله این زن صالحه آورده شده بود - حالم عوض شده، مرا نزد پزشک ببرید. من از برادران خواستم تا وقت قبلی بگیرند و پدرمان را در شهر بغداد نزد پزشک ببریم. روز بعد او را نزد پزشک بردیم و بعد از آزمایش و دقت، آثار شگفت در چهره پزشک نمایان شد، مکرر او را مورد آزمایش قرار داد و اظهار نمود که حالش رو به بهبودی است. پرسید: آیا علاج دیگر نموده اید.

گفتیم: نه

ص: ۱۶۷

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۴۰۵.

گفت: آیا پزشک دیگری برده اید؟

گفتیم: نه.

گفت: پس خداوند توانا پدرتان را شفا داده است.

گفتیم: جناب دکتر! به راستی شفای پدرمان به دست توانای حضرت عباس بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بوده است.

گفت: من شنیده ام که علی بن ابیطالب یکی از خلفای پیامبر است.

گفتیم: آری حضرت عباس (علیه السلام) فرزند اوست.

گفت: من ارمنی هستم. بیش از این چیزی نمی دانم، ولی به این بزرگوار - یعنی حضرت عباس (علیه السلام) یقین دارم. او دارای مرتبه بزرگی است نزد خداوند و بیماران به واسطه او خوب شده اند. و به من مراجعه نموده و گفتند: ما بواسطه حضرت عباس (علیه السلام) شفا گرفتیم. (۱).

این پرچم را گره بزن و حاجت بخواه

یک دختر مسیحی مبتلا به بیماری سرطان بود. او از این بیماری معلول شده بود، بیماری سرطان از جمله بیماری هایی است که علاج آن مشکل است. خانواده او به پزشکان بسیاری مراجعه کرده بودند، ولی آنان از علاج او درمانده و جواب نومیدی داده بودند.

در یکی از روزهای عزاداری امام حسین (علیه السلام) دسته عزاداران حسینی از جلو درب خانه آن دختر رد می شدند و عزاداران، پرچم های مختلفی در دست داشتند، در روی یکی از پرچم ها نوشته بود: یا ابا الفضل العباس.

همسایه ها از خانه بیرون آمده بودند، همسایه آن ها زن مسلمانی بود، به مادر آن دختر مسیحی می گوید: برو گوشه این پرچم را که در پیشاپیش عزاداران است گره بزن و حاجت خود را از خدا بخواه و خدا را به نام حضرت ابا الفضل العباس (عیه السلام) قسم بده.

او در دل خود نیت نمود چنانچه دخترش خوب شود، اسلام خود را آشکار نماید و با این نیت رفت و به آن پرچم گره زد.

شب فرا رسید، زن مسیحی با خانواده و دختر بیمارش خوابیده بودند، ناگاه دختر بیمارش از خواب بیدار می شود و با حال ترس فریاد می زند: چه کسی بود که دست خود را بر جای درد من گذاشت و مرا شفا داد؟

ص: ۱۶۸

در آن حال مادرش با شنیدن این صدا، خوشحال گردید و فوری مسلمان شد و پدر و دختر ملتزم شدند که همه ساله بر پایه ایمان به مقام حضرات اهل بیت (علیهم السلام) مجلس سوگواری و عزاداری حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) را برپا دارند. (۱)

مرد یهودی گفت: من فرزندی دارم که بیمار است

جناب آقای حاج علی نقل کرد و گفت:

چند سال است که در برنامه نمایش و شبیه خوانی روز عاشورا، و برنامه ریزی آن شرکت می کنیم. من شبیه شمر می شوم. این مراسم در حسینیه کربلایی های اصفهان اجرا می گردد که برنامه شامل واقعه کربلا- و مصایبی که بر اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده.

در سال ۱۹۹۹ میلادی و در گرماگرم این برنامه که سرگرم نمایش بودیم، مردی یهودی آمد و گفت: من فرزندی دارم که بیمار است.

البته من همه روزه او را می دیدم که می آمد و در مقابل حسینیه، تا پایان مجلس می نشست و از من التماس دعا داشت.

من به او گفتم: پرچمی به نام ابوالفضل (علیه السلام)، در اختیار من است، هم چنین آب زمزم و تربت امام حسین (علیه السلام) و آبی را که در اطراف قبر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) می باشد به شما می دهم، استفاده کن. به منبری ها و مداح ها هم سفارش می کنم که شما را دعا کنند.

آنچه قول داده بودم، عمل کردم و گفتم: فرزند خود را در اتاق خلوت ببر و به او بگو که خود را شستشو نماید، و در رختخواب پاک بخوابد و پرچم حضرت عباس را روی او بکشد.

آنچه توصیه نمودم، انجام شد و این دستور تا روز سیزدهم محرم، روز سوم امام حسین (علیه السلام) انجام شد.

ناقل قضیه ادامه می دهد: پس از پایان مدت ذکر شده آن کودک بیمار در عالم رؤیا مشاهده می کند که حضرت عباس (علیه السلام) به اتفاق امام حسین (علیه السلام) نزد او آمدند و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: برخیز تو شفا یافتی.

آنگاه از خواب بیدار می شود، گویی از میله باز می شود و خود را در حال صحت می بیند و با صدای بلند فریاد می زند: حضرت عباس (علیه السلام) مرا شفا داد.

با تحقق یافتن این کرامت، یهودی به اتفاق خانواده و بستگانش مسلمان می شوند و شیعه اهل بیت (علیهم السلام) می گردند.

او یک قطعه زمین که در حدود یک هزار متر مربع می باشد، برای حسینیه تقدیم و اهدا می نماید و نامش را بیت العباس (علیه السلام)

السلام) می گذارند.

ص: ۱۶۹

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۶۱۱.

نقل کننده جریان می گوید: هم چنین یک خانه و یک ماشین به من داد، ولی من نپذیرفتم و من خواستم که کارم خالص به پیشگاه خداوند و حضرت قمرینی هاشم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) باشد. (۱)

من فرمانده هستم ابوالفضل هم فرمانده بوده

سید حمید جلوخان کرامتی گفت:

در حدود سال ۱۹۷۰ میلادی بود، در ایوان حرم حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) بودم. یکی از سران ارتش، وارد حرم شد. او اسلحه همراه داشت. خدمتگزاران حرم مانع ورود او با سلاح شدند و گفتند: با اسلحه وارد نشو.

او نپذیرفت و گفت: چه فرقی دارد، من فرمانده هستم و ابوالفضل هم فرمانده بود.

از تحویل اسلحه سر باز زد و به ساحت قدس حضرتش مسخره و استهزا نمود و همه احترامات آن بزرگوار را نادیده گرفت، او به همین کیفیت وارد حرم شد، چیزی نگذشت ناگهان صدای جرقه آتشین شنیده شد، به طرف صدا رفتیم، دیدیم فرمانده ارتش به واسطه گلوله ای از جای نامعلومی روی زمین افتاده، نفهمیدیم از کدام جهت بود و اثری از خون در بدن دیده نمی شد. از حرم بیرونش بردند، وقتی به صحن رسید، خون به جریان افتاد. او را به بیمارستان منتقل نمودند و دیگر از او خبری نشد. (۲)

از عباس علیه السلام سیلی خورد

سال ۱۹۶۱ میلادی بود، مردی با افراد عشیره و قبیله خود به صحن حضرت عباس (علیه السلام) آمدند و بعد از زیارت وارد حرم شدند، و افراد عشیره او همراهش بودند، او با تمام ایمان قسم خورد که من گاو را ندزیده ام که آقای سیداحمد تفرشی او را قسم می داد.

همین که او را قسم می داد، سیلی از جانب ابی الفضل العباس (علیه السلام) به او خورد به طوری که گردنش کج شد، البته به طرف چپ کج شد.

خویشاوندان او پس از این واقعه، متوسل به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شدند و این که دیگر قسم دروغ نمی خورد، دفعه دیگر عنایت حسین بن علی (علیه السلام) شامل حال او شد و گردنش خوب شد. (۳)

استهزاکننده ی ابوالفضل (علیه السلام) به سزایش رسید

ص: ۱۷۰

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۱۳۷.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۶۵۱.

۳- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۶۵۳.

آقای سیدحسین سیدهاشم آل طعمه کرامتی از یکی از مردم بصره این گونه نقل کرد:

حاج شاکر حامد حوران گوید: من در سال ۱۳۷۶ هجری قمری در دوره ابتدایی در دبستان «حمران البلد» مشغول تحصیل بودم. معلم در حال تدریس بود، ناگاه درس را قطع کرد و پرسید: چرا عبّاس، ابو رأس الحل است، مگر کله ابوالفضل تنور آتش است.

خلاصه، با این بیان به حضرتش جسارت نمود.

حاج شاکر گوید: من از جا بلند شدم و گفتم: آتش برای تو و پدرت می باشد.

معلم خشمگین شد و به کلاس کناری رفت تا از معلم کلاس کناری چوبی بگیرد و مرا کتک بزند.

معلم آن کلاس از دادن چوب خودداری کرد و او را سرزنش و توبیخ نمود. استهزاکننده مقام حضرت قمرینی هاشم ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) با ناامیدی و شرمندگی به کلاس برگشت و این گونه وانمود کرد که اعتنایی به من ندارد.

پس از پایان وقت کلاس به طرف خانه روانه شدم؛ ولی از جسارت آن معلم - که خود را در سلک آموزگار قرار داده بود - غم و اندوه و ناراحتی وجود مرا فرا گرفت. شب هنگام وقتی به رختخواب رفتم، شنیدم که گوینده ای در خواب به من می گفت: چرا متأثر و ناراحتی؟ اهمیّت نده، اعتنا نکن، ما همه چیز را می دانیم از این دو تا دوی دیگر منتظر باش.

گویا آن شخص حضرت ابوالفضل العبّاس قمرینی هاشم (علیه السلام) بود.

من پیوسته روزهای هفته را از دوشنبه تا دوشنبه دیگر می شمردم و منتظر کرامت حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) بودم تا اینکه که باخبر شدم آن معلم جسارت کننده وقتی طبق معمول به شکار رفته بود، تفنگی که برای صید پرندگان در اختیار داشت، می خواست آن را به شانه خود بیندازد، ناگاه به اعجاز، گلوله ای در می رود و به مفصل و شانه او اصابت می کند و آنها را از هم جدا می کند.

او را به بیمارستان منتقل کرده و مورد جراحی قرار دادند؛ ولی نتیجه بخش نبود، چهار مرتبه مورد عمل جراحی قرار گرفت؛ ولی نتیجه نداد.

به همین حال ماند تا به حقیقت شیعه و مقام حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) پی برد.

ما تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد و افتاد (۱)

مجازات فوری دروغگو

سیدصدرالدین شهرستانی از منبری های مشهور کربلا است نقل می کند:

ص: ۱۷۱

۱- [۱] چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۶۵۷.

روزی بعد از نماز مغربین در قسمت چهل چراغ ایوان طلایی صحن اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با بعضی از دوستان نشسته بودیم، ناگهان صدای غوغای مردم بلند شد. ما هم به طرف آن جمع دویدیم. دیدیم چند نفر، شخصی را که مانند یک مرده است، می آورند، پشت سر آنان جمع زیادی از مردم بودند که مکرر می گفتند: ابوالفضل العباس (علیه السلام) این شخص را سیلی زده است.

ما دیدیم که چهره او به طرف راست کج شده و آب دهان مدام از دهنش می آمد و هیچ حرفی نمی توانست بزند.

آنهایی که این شخص را برداشته بودند، شال او را از کمرش باز کردند و یک طرف به گردن و طرف دیگر شال را به ضریح امام حسین (علیه السلام) بستند و او را نزد ضریح خواباندند. پس از یک ساعت فقط توانست این جمله را بگوید: مرا نزد ضریح ابوالفضل العباس (علیه السلام) برسانید.

مردم فوری او را به ضریح حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) انتقال دادند و در اینجا او را به ضریح بستند. لحظاتی بعد به هوش آمد و گفت: من نزد ضریح یک قسم دروغ خوردم، ناگهان یک سیلی محکم خوردم که چون ضربه خیلی سنگین بود تقریباً نیم متر از زمین به بالا پرت شدم و وارونه به زمین افتادم.

در این هنگام در یک حالت بیهوشی محض بودم که ناگهان صدایی آمد که من به حضرت عباس (علیه السلام) سفارش تو را کردم تا از لغزش تو بگذرد، همان موقع بود که این جمله را توانسته بودم بگویم که مرا نزد عباس برسانید. آری این اعجاز و کرامت دلیل اقتدار این دو برادر بزرگوار است. (۱)

علامه امینی گم شده اش را پیدا می کند

روز جمعه ۴/۹/۷۹ شمسی برای ختم مرحوم حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر محمدهادی امینی نجفی فرزند ارشد علامه حاج شیخ عبدالحسین امینی صاحب کتاب الغدیر) رضوان الله تعالی علیه (دعوت داشت پس از آن که مراسم ختم در رامجین ساوجبلاغ کرج پایان پذیرفت، نگارنده به اتفاق جناب آقای مهندس حاج رئوف حریری نجفی از رامجین به طرف تهران حرکت کردیم، جناب آقای مهندس حریری مطالب و نکته های جالبی از کربلای معلا و نجف اشرف نقل کرد، از جمله کرامتی از حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم (علیه السلام) برایم نقل کردند.

فرمود حضرت علامه امینی کتابی را دنبالش بود، خیلی می گردد پیدا نمی شود، تا اینکه یک شب به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) متوسل می شود، همان شب حضرت را خواب می بیند و حضرت می فرماید: بروید کربلا از فرزندم کتاب را بگیرید. ایشان از نجف اشرف حرکت می کند به طرف کربلا، پس از آنکه به کربلا می رسد، تقریباً از صبح تا ظهر در حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) عرض اخلاص و توسل پیدا می کند از کتاب خبری نمی شود. به امید این که کسی کتاب را برای ایشان می آورد ولی خبری نمی شود.

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۵، ص ۶۶۵.

خود به خود می گوید: بروم به حرم حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) ، آن هم فرزند علی(علیه السلام) است. به حرم مطهر و باصفای حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم(علیه السلام) عازم می شود پس از عرض ارادت و زیارت در صحن آن بزرگوار می آید و در حال قدم زدن بوده است، اتفاقا به روضه خوانی که در کربلا معروف هم بوده برخورد می کند. او با علامه امینی احوال پرسی می کند. آن آقا روضه خوان به علامه امینی عرض می کند: چرا ناراحت هستید. می گوید: ما بین من و حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)مطلبی است، به آقای امینی عرض می کند: برویم منزل چای درست کنم میل کنید تا فرجی باشد. او را به اصرار به منزل می برد و او را در منزل هدایت به طرف کتابخانه ای می کند. و علامه امینی در کتابخانه می نشیند و آن سید بزرگوار می رود برای آقا امینی چای بیاورد اتفاقا آقای امینی مرحوم یک دفعه گمشده اش را در آن جا پیدا می کند. و سپس بلند بلند گریه می کند.

آقا سید می ترسد و می گوید: نباشد او را مار و عقرب زده باشد. آری این بود عنایات حضرت قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام). (۱)

عظمت زائر کربلا

مصنف کتاب «سرور المومنین» می نویسد:

برادر من، شیخ جعفر بیان کرد که یک بار همراه با یک سید از کربلا به نجف به قصد زیارت می رفتیم. در بین راه به یک منزل عالی شأن نظرم افتاد که دارای درخت های فراوان و سبز و باغ عظیم الشان بود.

من در فکرم افتادم که چندین بار از این راه آمده ام ولی منزل به این عظمت و زیبایی را ندیده ام. که دارای این چنین باغ و درخت هایی باشد. من در این فکر بودم و با سیدی که همسفرم بود مشغول صحبت بودم که شخصی بزرگوار و نورانی رو به روی ما آمد و گفت: این منزل مال ماست، لطفا امروز میهمان ما باشید.

ما همراه با آن بزرگ داخل منزل شدیم. آه آن چه خانه ای بود، نمونه جنت بود.

همه اسباب آسایش و استراحت آن جا فراهم بود. در این خانه چه نعمت هایی بود که من قبل از این ندیده بودم و حتی گوشم نشنیده بود. سبحان الله! بالای درختان پرنده گان، نغمه سرایی می کردند، نهرها جاری بود، درخت ها با بار ثمرها سرافکن بودند. دماغم با بو، معطر بود، داشتیم این عظیم الشان منزل را تماشا می کردیم که اتفاقی در گوشه باغ بود که فهم از توصیفش قاصر است. در این اتاق مرد بزرگوار نشسته و از چهره اش عظمت عیان بود. سیمایش بسیار نورانی، هیبت و وقارش بی نظیر بود.

مرد که در آن اتاق مسند نشین بود به سیدی که همسفرم بود که من اصلا با او آشنایی نداشتم ولی به خاطر همسفر بودنش مایوس شده بودم، فرمود که این شیخ را که روضه خوان سید الشهداست به فلان اتاق ببرید و به او آب سرد و طعام خوش مزه ای بدهید و هر چیزی که احتیاج داشته باشد به او بدهید. سید مرا جایی برد و انواع و اقسام غذاها وجود داشت. من خوب سیراب شدم. بعد از صرف غذا، سید دم در برای خدا حافظی من آمد. وقتی که می خواست خدا حافظی کند به ایشان گفتم:

سید، سوگند به این شخصیت والامقام که آن جا مسندنشین است، به من بگو این اتاق کیست و نام این مکان چیست؟ ایشان در جواب فرمود:

ص: ۱۷۳

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۳، ص ۴۱۴.

اسم این مکان وادی مقدس است و آن آقا که مسندنشین بوده نامش حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) است. در این مکان مقدس عده ای از زائران مخلص سیدالشهداء جمع می شوند و از این جا برای زیارت امام حسین علیه السلام می روند.

کرب و بلا حلقه ذکر خداست

حق حق عشاق به شوق بلاست

یک طرف از خیل حرامی سپاه

سوی دگر شعشعه مهر و ماه

دشت و عطش ، آتش و خون باهمند

شعله و خورشید به هم محرمند

حضرت عباس ، علیه السلام

بسته کمر پیش امام همام

کای به فدای تو، شهادت بده

جام بلاغت به ارادت بده

گاه بلوغ است خدا را بریز

از خم اخلاص ، صفا را بریز

باده مخواه این همه خالی مرا

هست به می همت عالی مرا

تشنه آبم ؟ نه ؛ خدا شاهد است

تشنه مرگم ، و بلا شاهد است

هر چه بلا هست به جانم بریز

تا بشوم در طلبت ریز ریز

دست و دل و دیده فدای تو باد

این همه از بهر رضای تو باد

گر تو نباشی همه عالم مباد

سایه ات از اهل ولا کم مباد

گفت حسین بن علی با نگاه

سر پس پرده و اسرار راه

ای تو علمدار سپاه حسین

ماه بنی هاشم و ماه حسین

وی قمر لشکر هفتاد و دو

تاج سر لشکر هفتاد و دو

می روی و می رود از دل قرار

می روی و مانده زمین ذوالفقار

ص: ۱۷۴

می شکنند پشت حسینت ولی

می شود اسرار علی منجلی

بعد سخن ها که بدین سان گذشت

حضرت عباس هم از جان گذشت

شد دگر از دست ، توان و شکیب

نصر من الله و فتح قریب

معرکه ماند و علمی بی سوار

ناله و فریاد و غمی بی شمار

آب که از مشک ابا الفضل ریخت

آینه از اشک ابا الفضل ریخت

آینه ها جلوه ساقی شدند

هر چه شکستند ایامی شدند

گشت عدو باعث تکثیر نور

کرد خدا باز به نوعی ظهور

دشت ، پر از حضرت عباس شد

کرب و بلا مزرعه یاس شد

عطر شهادت همه جا را گرفت

دست خدا دست خدا را گرفت

شد ز کفم باز توان و شکیب

نصر من الله و فتح قریب (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

«بقیت الله خیر لکن ان کنتم مومنین» آنچه خداوند برای شما باقی گذارده، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

به مردم بگو: به این مکان مسجد مقدس جمکران رغبت کنند و آن را عزیز دارند.

آشنایی با مسجد مقدس جمکران

مسجد مقدس جمکران در ۶ کیلومتری شهر مقدس قم واقع شده و همواره پذیرای زائرانی از نقاط مختلف ایران و جهان می باشد. این مکان مقدس، تحت توجهات و عنایات خاصه حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه قرار دارد و آن حضرت از شیعیانشان خواسته اند که به این مکان مقدس روی

ص: ۱۷۵

آورند؛ چرا که این مکان دارای زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین های دیگر برگزیده است .

لذا سزاوار است که زائران عزیز، از برکات این مکان مقدس، حداکثر استفاده را ببرند و مراقب باشند که مسائل فرعی توجه شان را به خود جلب نکند و خود را در برابر حضرت مهدی(ارواحنا فداه) حاضر بینند و از انجام اعمالی که قلب مبارک آن حضرت را آزرده می سازد خودداری کنند.

شایان توجه است که علما و شیفتگان آن حضرت استفاده های فراوان از این مسجد مقدس برده اند. بنابراین، سعی کنید در این مکان مقدس، لحظاتی را با آن عزیز خلوت کرده و خالصانه برای ظهور مقدس حضرتش دعا کنید؛ چرا که برطرف شدن گرفتاری ها تنها با ظهور آقا امکان پذیر است .

الف : تاریخچه مسجد مقدس جمکران

شیخ حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شنبه، ۱۷ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۷۳ هجری قمری در خانه خود خوابیده بودم که ناگاه جماعتی از مردم به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند:

برخیز و مولای خود حضرت مهدی(علیه السلام) را اجابت کن که تو را طلب نموده است.

آنها مرا به محلی که اکنون مسجد جمکران است آوردند. چون نیک نگاه کردم، تختی دیدم که فرش نیکو بر آن تخت گسترده شده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر بالش کرده و پیر مردی هم نزد او نشسته است. آن پیر، حضرت خضر(علیه السلام) بود که مرا امر به نشستن نمود. حضرت مهدی(علیه السلام) مرا به نام خودم خواند و فرمود: برو به حسن مسلم که در این زمین کشاورزی می کند بگو: این زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین های دیگر برگزیده است، و از این پس نباید در آن کشاورزی کند. عرض کردم: یا سیدی و مولای! لازم است که من دلیل و نشانه ای داشته باشم و گرنه مردم سخن مرا قبول نمی کنند! آقا فرمودند:

تو برو و آن رسالت را انجام بده ، ما نشانه هایی برای آن قرار می دهیم، و همچنین نزد سید ابوالحسن یکی از علمای قم برو و به او بگو: حسن مسلم را احضار کند و سود چند ساله را که از زمین به دست آورده است، وصول کند و با آن پول در این زمین مسجدی بنا نماید.

به مردم بگو: به این مکان رغبت کنند و آن را عزیز دارند و چهار رکعت نماز در آن بگزارند.

دو رکعت اول : به نیت نماز تحیت مسجد است، در هر رکعت آن یک حمد و هفت بار «قل هو الله احد» خوانده می شود و در حالت رکوع و سجود هم هفت مرتبه ذکر را تکرار کنند.

ب : نماز حضرت صاحب الزمان علیه السلام

دو رکعت دوم : به نیت نماز امام صاحب الزمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوانده می شود، بدین صورت که سوره حمد

را شروع کرده و آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» صد مرتبه تکرار می شود و بعد از آن بقیه سوره حمد خوانده می شود، و سپس سوره «قل هو الله احد» را فقط یک بار خوانده و

ص: ۱۷۶

به رکوع رفته و ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» نیز هفت مرتبه، پشت سر هم تکرار می شود.

رکعت دوم را نیز به همین ترتیب می خواند. چون نماز به پایان برسد سلام داده شود، یک بار گفته می شود «لا اله الا الله» و به دنبال آن تسیحات حضرت زهرا(علیهاالسلام) خوانده شود و سپس به سجده رفته و صدبار بگویند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». آن گاه امام(علیه السلام) فرمودند: هر که این دو رکعت نماز را در این مکان مسجد جمکران بخواند، مانند آن است که دو رکعت نماز در کعبه خوانده باشد.

چون به راه افتادم، چند قدمی هنوز نرفته بودم که امام(علیه السلام) دوباره مرا فراخواندند و فرمودند:

بزی در گله جعفر کاشی است، آن را خریداری کن و بدین مکان بیا و آن را بکش و بین بیماران انفاق کن؛ هر بیماری که از گوشت آن بخورد، حق تعالی او را شفا دهد.

حسن بن مثله می گوید: من به خانه برگشتم و تمام شب را در اندیشه بودم، تا این که نماز صبح را خوانده و به سراغ علی المنذر رفتم و زنجیره هایی را دیدم و ماجرای شب گذشته را برای او نقل کردم و با او به همان مکان شب گذشته رفتیم. در آن جا دیدیم که طبق فرموده امام(علیه السلام) حدود بنای مسجد را نشان می داد.

سپس به قم نزد سید ابوالحسن رضا رفتیم و چون به در خانه او رسیدیم، خادم او گفت: آیا تو از جمکران هستی؟ بلی! خادم گفت: سید از سحر در انتظار تو است. آنگاه به درون خانه رفتیم و سید مرا گرامی داشت و گفت: ای حسن بن مثله! من در خواب بودم که شخصی به من گفت: «حسن بن مثله، از جمکران نزد تو می آید، هر چه او گوید تصدیق کن و بر قول او اعتماد نما، که سخن او سخن ماست و قول او را رد نکن.

از هنگام بیدار شدن تا این ساعت منتظر تو بودم. آن گاه من ماجرای شب گذشته را برای وی تعریف کردم. سید بلافاصله فرمود تا اسب ها را زین نهادند و بیرون آوردند و سوار شدیم. چون به نزدیک روستای جمکران رسیدیم، گله جعفر کاشانی را دیدیم، آن بز از پس همه گوسفندان می آمد، به میان گله رفتیم، همین که بز مرا دید به طرف من دوید، جعفر سوگند یاد کرد که این بز در گله من نبود و تاکنون آن را ندیده بودم. به هر حال، آن بز را به محل مسجد آورده و آن را ذبح کردم و هر بیماری که از گوشت آن تناول کرد، با عنایت خداوند تبارک و تعالی و حضرت بقیه الله(ارواحنا فداه) شفا یافت.

ابوالحسن رضا، حسن مسلم را احضار کرده و منافع زمین را از او گرفت و مسجد جمکران را بنا کرد و آن را با چوب پوشانید. سید زنجیرها و میخ ها را با خود به قم برد و در خانه خود گذاشت. هر

بیمار و دردمندی که خود را به آن زنجیرها می مالید، خدای تعالی او را شفای عاجل عنایت می فرمود. پس از فوت سید ابوالحسن، آن زنجیرها ناپدید شد و دیگر کسی آنها را ندید.

از سخنان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نکرده و یاد شما را از خاطر نمی بریم که اگر جز این بود دشواری ها و مصیبت ها بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می کردند. پس تقوای خدا پیشه کنید و ما را بر رهایی بخشیدن تان از فتنه ای که به شما روی آورده یاری دهید. (۱)

بدون ذکر نام ابوالفضل از منبر پایین نیا

جناب آقای حاج ملا- علی ملا- زاده یکمانی که فعلا- در حال حیات است و همشهری و رفیق بسیار عزیز ما و روحانی صاف و پاکدل است می فرمود: حضرت زهرا (سلام الله علیها) را در خواب زیارت کردم و به من امر فرمودند: هرگز بدون ذکر نام ابوالفضل العباس (علیه الصلاه والسلام) از منبر پایین نیا. این آقا بسیار رویاهای عجیب دارد که محل ذکر آنها نیست (۲).
یا ابوالفضل مسلمانها...

جناب آقای سید عطاء الله احمدی اصفهانی که قبلا هم از ایشان کرامت نقل کرده ایم از جناب آقای واحدی نقل کرد:

در نزدیکی اصفهان شبی وارد قهوه خانه ای شدم. دیدم آن جا یک گوسفند بسته اند. به صاحب قهوه خانه گفتم: این گوسفند را چرا بسته ای؟ گفت: این نذر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) است. به او گفتم: تو که مسیحی هستی، با ابوالفضل مسلمان ها چه کاری داری؟ گفت: آقا من را از مرگ نجات داده است.

شبی بسیار سرد بود و آن شب برف زیادی هم آمده بود. از قهوه خانه بیرون آمدم. چند قدمی که رفتم دیدم یک گرگ گرسنه به من حمله کرد. من از خود دفاع می کردم و گرگ هم مرتب به من برف می پاشید تا مرا خسته کند. هیچ راه خلاصی از دست گرگ نداشتم. یک مرتبه صدا زدم: یا ابوالفضل مسلمان ها، به فریادم برس. یک مرتبه دیدم یک آقایی سوار بر اسب مقابلم نمایان شد. تا آن گرگ چشمش به او افتاد سرش را پائین انداخت و رفت. من از آن وقت تا به حال در هر شب تاسوعا یک گوسفند برای حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) نذر می کنم و تمام زندگی ام و ادامه حیاتم مدیون عنایات آن بزرگوار هستم (۳).

من همان ابوالفضل هستم که تو برایم عزاداری کردی

ص: ۱۷۸

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۴۶۴.

۲- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۴۷۶.

۳- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ص ۵۷۵.

جناب مستطاب، عالم فرزانه، دانشمند محترم آقای حاج شیخ حسن عرفان، طی مکتوبی به دفتر انتشارات مکتب الحسین (علیه السلام) نقل کردند:

۱ همه‌ای بر پا بود، درس هنوز آغاز نشده بود، لحظه‌های دیر پای انتظار به کندی می گذشت .

ناگهان زبان‌ها در کام ماند سایه سنگین سکوت، ابهتی خاص به مجلس بخشید.

حضرت آیت الله سید حسین خادمی (رحمه الله علیه) برای تدریس وارد مدرس مدرسه صدر اصفهان شدند.

همه به پا خاستند، آیت الله در جای ویژه خود نشستند قلم‌ها سر خط آماده دوییدن بر روی کاغذها بود که ناگاه آیت الله با نگاهی پرسشگرانه پرسیدند: آقایان! درس را شروع کنم یا به نقل حکایتی که دیشب اتفاق افتاده پردازم؟ شاگردان گفتند: نخست حکایت را بفرمایید. آقا فرمودند: دیشب به مناسبت شب میلاد حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در مسجدمان محفل جشنی بر پا کرده بودیم. مداحان مدیحه سرایی می کردند، مجلس آذین بندی و چراغانی شده بود و من در آستانه انجمن نشسته بودم. ناگاه شخصی پیش من آمد و گفت: یک یهودی دم در ایستاده است و می گوید: به حضرت آیت الله بگویید: من یهودی هستم، لیکن برای حضرت ابوالفضل علیه السلام نذر دارم. می خواهم در شب میلادش شیرینی بدهم اکنون هزینه آن را از من می گیرند. و خودتان شیرینی تهیه می کنید یا خودم شیرینی بخرم و شما توزیع می کنید؟ من گفتم: به یهودی بگویید پیش من بیاید. یهودی آمد، ابتدا احترام کرد و نشست .

پرسیدم: شما یهودی هستی؟ گفت: آری . گفتم: چرا برای حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نذر کرده‌ای؟ گفت: من قصه‌ای دارم.

پسرم بر اثر رویدادی به شدت بیمار گشت. او را در بیمارستان بستری کردم. معالجه او نیاز به ماه‌ها درمان داشت، تازه بهبود یافتن او قطعی نبود. ایام محرم فرارسید. یک روز غافلگیر شدیم. تلفن زنگ زد. از بیمارستان تماس گرفتند، موضوع بهبود یافتن پسرم بود. به شدت هراسناک شدیم، من به همسرم گفتم: او نیاز به ماه‌ها درمان داشت. چه شده که یک دفعه ما را به بیمارستان فرا خوانده‌اند؟ شاید پسرم مرده باشد.

لحظه‌ها سرشار از اضطراب، ترس، غم و دلهره شد. با شتاب خود را به بیمارستان رساندیم، دیدیم پسرمان کاملاً سالم است.

شگفت زده شدیم، شادی و شگفتی به هم آمیخت. پرسیدم: پسرم چگونه یک دفعه خوب شدی؟ گفت: دیشب شب تاسوعای شیعیان بود، بیمارانی که در اتاق من بستری بودند هم از شیعیان و شیفتگان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بودند. آنان برای نام حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و حضور در عزای او بی تاب می کردند، پنجره‌ها را گشودند تا صدای عزاداران را بشنوند.

صدای عزاداران چونان نسیم به اتاقمان آمد. اشک در چشمان بیماران حلقه زد، با آهنگ نغمه عزاداران بر سینه زدند و یا ابوالفضل یا ابوالفضل گفتند. من نیز که تحت تاثیر شکوه معنوی و غمبار عزاداران بودم، اشک در چشمانم چرخید و دست هایم را بالا می بردم و مثل عزاداران بر سینه فرود می آوردم کم کم احساس کردم من نیز از عزاداران حضرت ابوالفضل (علیه السلام) هستم. ناگهان آقایی را دیدم

پرسیدم شما چه کسی هستید؟ پاسخ داد: من همان ابوالفضل هستم که تو برایم عزداری کردی. آمده ام تا تو را درمان کنم. واز عنایت محبت آمیز او شفا یافتم. از خواب پریدم دیدم دردها از جانم رخت بر بسته و نشاط و توانایی جایگزین دردهایم شده است.

آری پدر، حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شیعیان مرا شفا داد، او مرا شفا داد. اکنون من که بهبود یافتن فرزندم را ارمغان حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) می دانم می خواهم نذر من را ادا کنم. (۱)

حسن عرفان قسم خورد و مرد

آقای حاج رضا عبدالعلی زاده که از متدینان و محترمان و مومنان و موثقان خوی است و در قید حیات می باشد، از جد مرحوم خود کربلایی علی رضا نقل کرد:

با همراهی چند نفر به کربلای معلای مشرف شدم. و من مقداری پول در کیسه مخصوص قرار داده و در میان اثاثیه خود گذاشته بودم و در منزل نگهداری می کردم که مفقود شد و از رفقا سوال کردم و یک نفر که به او ظن بودم، به حضرت عباس (علیه السلام) قسم خورد که من اطلاعی ندارم من هم ساکت شدم. این شخص همان روز مبتلا شد و تا غروب جان سپرد و از قضا پول من هم در میان اشیای او پیدا شد.

السلام علیک یا ابوالفضل العباس .

به مناسبت میلاد با سعادت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

شب میلاد ابوالفضل جوان است امشب

ص: ۱۸۰

غرق در نور بین کون و مکان اسب امشب

متولد شده امشب به جهان مولودی

کز قدومش فلک پیر جوان است امشب

نازم آن طفل که از مولد او مام پدر

به دو عالم سنگر فخر کتانت امشب

سرو را گو که مکن فخر تو بر قامت خود

جلوه گر قامت عباس جوان است امشب

ماه گردون ز خجالت به رخ افکنده نقاب

چون مه هاشمیان نور فشان است امشب (۱)۰

مؤلف گوید: کرامات حضرت ابا الفضل علیه السلام فراوان است و ما به همین اندازه بسنده نمودیم .

تَمَّتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَلَهُ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ جَزِيلاً دَائِماً سَرْمِداً وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

ص: ۱۸۱

۱- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ج ۳ ۶۰۳ ۶۰۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

